

تاریخچہ ی مستند

شہرستان جویبار

اثر: سید رضا ساداتیان جویباری

سوگند بہ قلم

شہرستان
shahrestan.info



لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

www.tabaristan.in

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخچه‌ی مستند

شهرستان جویبار

تبرستان

www.tabarestan.info

نویسنده:

سید رضا ساداتیان جویباری

انتشارات روجین مهر

۱۳۸۷

سرشناسنامه
عنوان و نام پدیدآور : ساداتیان جویباری، رضا، ۱۳۲۱-
تاریخچه‌ی مستند شهرستان جویبار/نویسنده رضا ساداتیان جویباری.
مشخصات نشر : ساری: روجین مهر، ۱۳۸۶
مشخصات ظاهری : ۱۸۰ص: مصور(رنگی).
شابک : 978-964-2516-31-5
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
یادداشت : کتابنامه: ص ۱۷۹.
موضوع : جویبار
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۶ س ۲ و ۷۳/۸۱/DSR
رده‌بندی دیویی : ۹۵۵/۲۳۴
شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۹۴۶۷

تبرستان
www.tabarestan.info

تاریخچه‌ی مستند شهرستان جویبار

نویسنده: سید رضا ساداتیان جویباری

ناشر: انتشارات روجین مهر

صفحه‌آرایی: روجین مهر (ششمه راقی)

طرح جلد: علی نادری

شابک: ۵-۳۱-۲۵۱۶-۹۶۴-۹۷۸

لوبت چاپ: نفست - ۱۳۸۷

شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

چاپ:

قیمت: ۲۰۰۰ تومان



انتشارات روجین مهر

ساری، خیابان امیرمازندرانی، روبروی بیمارستان امام، مجتمع کیمیا، طبقه پنجم، وامد ۱۷.

تلفکس: ۰۱۵۱-۲۲۶۰۳۶۷ همراه: ۰۹۱۱ ۳۵۵ ۰۰۵۲

تقدیم

تقدیم به چراغ تابان راه بشر و نور برتر آفریدگان توانا و جانشینان معصوم و به حق و منصوب آن عقل کُل و همه‌ی حق جویان پیرو آن شخصیت‌های بی‌نظیر، که ترقیات جامعه و آسایش هموعان را بر رفاه و زراندوزی خود، برتری دادند.

و همه‌ی ساکنان جویباری، که پیشرفت جویبار و سربلندی جویباری را وجهه‌ی همت خود قرار دادند. و به جای جمع مال و سرمایه و سودجویی خود، سرافرازی محیط را برگزیدند.

ان‌شالله در آینده هم برای نسل‌های آینده، خواهند درخشید.

تبرستان
www.tabarrestan.info

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیش‌گفتار

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على رسول رب العالمين و آله الطاهرين المعصومين.
با حول و قوه‌ی الهی این بنده‌ی ناچیز خداوند متان، در صدد نوشتن تاریخچه‌ی جویبار برآمدم.
روش کار در نوشتن این کتاب به این شرح می‌باشد:

الف: برای پیدا کردن پیشینه‌ی شهرستان جویبار، به منابع مکتوب نیاز بود. جهت دستیابی به این منابع، ابتدا از کتاب‌هایی که در دسترس بود، استفاده کردم.

این کتاب‌ها شامل تاریخ مازندران مهجوری، هر دو جلد. مازندران و استرآباد، متعلق به مرحوم حاج محمد علی ابراهیمی. و تاریخ تبرستان برزگر می‌باشد.

در مرحله‌ی بعد، از کتاب‌هایی استفاده شد. که در کتابخانه‌ها یافت می‌شد.

بدین جهت از کتاب‌های کتابخانه‌ی آستانه‌ی قدس رضوی در مشهد و کتابخانه‌ی شهید کاکو در جویبار و کتابخانه‌ی عمومی ساری استفاده کردم. برای تکمیل شواهد و منابع مزبور، از یادداشت‌های مرحوم حاج محمد علی ابراهیمی و پایان‌نامه‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان، سود بردم.

ب: از مصاحبه با اشخاص سالخورده بهره‌مند شدم. که خود، شاهد جریان تحولات و دگرگونی‌های منطقه بودند. و آثار مکتوب نیاکان آنان هم از تاریخ گذشته‌ی جویبار حکایت می‌کند.

ج: در بسیاری از موارد، این بنده از خود مطالبی را بر قلم جاری کردم. این امر صرفاً از این جهت می‌باشد. که خودم یا ناظر اتفاق‌ها و سرگذشت‌ها بودم و یا خود عملاً در انجام برخی کارها حضور و در حقیقت به عنوان سند گویا مطالبی عرضه داشتم. به این دلیل، آنچه را که اظهار شد، هیچگونه جای شک و تردید، برایم وجود ندارد.

د: تعداد مدارس جویبار و سال تأسیس آن‌ها را از اداره آموزش و پرورش جویبار دریافت کردم.
ه: برخی جزوه‌ها و نوشته‌های عزیزانی که در این وادی وارد شده، مطالبی ارائه کردند، هم مطالعه شد. از جمله‌ی این نوشته‌ها، کتاب درسی جغرافیای مازندران، نوشته‌ی جمعی از دبیران جغرافیای مازندران را می‌توان نام برد.

تقدیر و تشکر

۱. مرحوم حاج محمد علی ابراهیمی، فرزند مرحوم اسماعیل، دبیر جغرافیای قائم‌شهر و جویبار از معلمان زحمتکش و دلسوز این منطقه بود. که برای آموزش و پرورش و بهره‌مند کردن علم‌جویان، با تمام وجود تلاش می‌کرد. هم چنین برای استقلال جویبار از نیروهای مؤثر و فعال بود. از آنجایی که در بعد از پیروزی انقلاب، بنا بر این گذاشته شده بود که مطالب مربوط به جغرافیای هر استان با تحقیقات و کوشش جغرافی‌دانان و معلمان این علم و فن آن استان، فراهم شود، با جمعی از دبیران جغرافیای قائم‌شهر، و شهرستان‌های دیگر استان مازندران، در اداره‌ی کل آموزش و پرورش، به فعالیت و تحقیق و تأمین مطالب پرداختند. این مرحوم، رییس این گروه تحقیق بود. در آن زمان هم، گلستان از مازندران جدا نشده و هم، جویبار هنوز به صورت بخش و مستقل از قائم‌شهر، در نیامده بود. نام برده به همراه همکاران دیگر از قائم‌شهر، با مراجعه به ادارات و مراکز مورد نیاز، موضوع‌های مربوط به جغرافیای قائم‌شهر را جمع‌آوری کرده، به اداره‌ی کل مازندران تحویل دادند. از آنجایی که جغرافیای مربوط به جویبار در حوزه‌ی تحقیقات این مرحوم بود، یادداشت‌های آن زنده یاد و کتاب مازندران و استرآباد رایبنوی خریداری شده‌ی ایشان در اختیارم قرار گرفت. که در جای، جای این کتاب از آن بهره‌مند شدم.

این مرحوم، در زمان حیات خود در سطح آموزش و پرورش مازندران، به همین خاطر و به خاطر اخلاق خوش خود، شناخته شده بود. این یار دیرین بی‌مانند، در آخر شهریور سال ۱۳۷۷ به پیشگاه معبود رحلت کرد. خداوند ان‌شاءالله او را با معلمان الهی هم نشین گرداند.

"آمین"

۲. آقای قاسم اقبالیان کارشناس رشته‌ی تعاون و عمران روستایی از مدرسه‌ی عالی کشاورزی همدان در سال ۱۳۵۳ فارغ التحصیل شد.

عنوان پایان نامه‌ی این شخص «نقش کارخانه‌ی پنبه پاک کنی در حمایت از پنبه کاران و بررسی امکانات تشکیل شرکت تعاونی تولیدکنندگان پنبه در روستاهای کردکلا، کوهی خیل، گلهمحلّه، از دهستان گیلخواران، بخش جویبار» می‌باشد.

از آن‌جایی که پدر محترم ایشان و چند نفر از بستگانش در کارخانه‌ی پنبه پاک کنی جویبار، به کار اشتغال داشتند، تحقیقات جالب و مستندی ارائه دادند. که این بنده از این پایان نامه، در چندین جا استفاده کردم. این عزیز گرامی هم‌اکنون بازنشست می‌باشند. از لطف این بزرگوار که ماحصل زحمات خود را در اختیارم قرار دادند، تشکر فراوان می‌کنم. ان‌شاءالله توفیق الهی در تمام شئون زندگی، شامل حال ایشان گردد. "آمین"

۳. از بسیاری از دوستان و سرورانی که نام ایشان در این نوشته، ذکر نشد، ولی در به دست آوردن اطلاعات، کمک حضوری کرده‌اند، سپاسگزارم و از خداوند منان برای آنان پاداش نیک آرزو دارم. از این گروه، دوستان و عزیزان آموزش و پرورش را باید منظور داشت.

۴. به نظر این بنده‌ی ناچیز خداوند کریم، اسلام با سرمایه‌اندوزی و فقر مخالف است. می‌خواهد بندگان آن یکتا در حدّ متوسط و بدون نیاز به سرمایه‌اندوزان، زندگی کنند. و کرامت انسانی آنان حفظ شود.

بنابراین، سرمایه بر اساس تعالیم اسلام عزیز جمع نمی‌شود. حال اگر کسی ادعا کند، که در پیشبرد جویبار به سوی استقلال، سرمایه‌گذاری کرده‌ام، نام او در این نوشته جایگاهی ندارد. وجود این گونه استعمارگران در جامعه‌ی انقلابی، سبب شد. که در مصاحبه با سالخوردگان جویبار عموماً اظهار می‌کردند. که اکنون محبت‌ها و احترام‌های لازم کم شد. چون تمام هم و غم اکثریت مردم صرف تأمین نیاز خود و کوشش‌های فردی می‌شود. و این زالوصفتان، بازار جامعه‌ی اسلامی را به این روز کشانده‌اند. و استقلال جویبار، بری از وجود این گونه افراد است.

۵. از پیران و سرورانی که جهت مصاحبه و کسب اطلاعات، وقت گرانبهای خود را بی دریغ به این بنده عنایت فرمودند، تشکر می‌کنم. ان‌شاءالله خداوند متان عاقبت آنان و همه‌ی ما را ختم به خیر بفرماید. "آمین"

در پایان از ذکر دو موضوع ناگزیرم:

الف: ابتدا نظرم این بود که از نام اشخاص، خودداری شود. چون ممکن است اشخاص متعدّد دیگری هم پیدا شوند، که در استقلال جویبار، سهم باشند. ولی یادی از آنان نکردن، موجب رنجش خاطر شود.

با مشورتی که با برخی از عزیزان کردم. بنا بر این گذاشته شد که نام بردن بعضی از عزیزان مذکور، از زحمات و اجر الهی دیگر دوستانی که زحمت کشیده‌اند، و می‌کشند، ولی نام آنان ذکر نشد، و یا مدارک بهتری دارند، که قید نگردید، کاسته نخواهد شد. اگر مدارکی موجود باشد، و لطفی شود، در تجدید چاپ می‌توان مورد سپاسگزاری قرار داد.

ب: از تمامی کسانی که به هر نحوی در اعتلای محیط و پیشبرد جویبار، به سوی استقلال و هم‌اکنون، پیشرفت‌های بیشتر، زحمت می‌کشند و با دمی و یا قدمی و یا درمی، قدم فرا پیش می‌گذارند، تشکر و سپاسگزاری می‌کنم. به امید داشتن جامعه‌ای بر اساس برادری و برابری و عدل الهی و داشتن شهر و روستاهای آباد و شهروندان صمیمی و غمخوار یکدیگر. ان‌شاءالله.

بنده‌ی ناچیز خداوند بزرگ
سید رضا ساداتیان جویباری

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست مطالب

ص

موضوع

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش اول

موقعیت جغرافیایی و انسانی شهرستان جویبار

۱. موقعیت جغرافیایی ۱۹
- وجه تسمیه‌ی «گیلخواران» ۲۰
- پسوند «ان» در کلمه‌ی «گیلخواران» ۲۲
- وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی «جویبار» ۲۳
۲. موقعیت انسانی ۲۴

بخش دوم

سابقه‌ی تاریخی گیلخواران یا جویبار

- الف) مشکوار (مشک آباد) ۳۴
- ب) برنمهر (بهنمیر) ۳۵
- ج) چپکروود ۳۵
- د) دونچال ۳۶
- ه) کردکلا ۳۷
- و) فوتم ۳۷

۳۸ (ز) سروکلا
۴۳ باغلو
۴۴ «وضع جویبار» در پیش از انقلاب مصاحبه با اشخاص:
۴۶ الف) مصاحبه با آقای حاج اکبر مدانلو
۴۹ ب) مصاحبه با آقای حاج رضا جوانی
۵۱ ج) مصاحبه با آقای حاج ابراهیم اقبالیان
۵۳ د) مصاحبه با آقای دکتر هبت‌الله ورداسی
۶۰ ه) مصاحبه با آقای حاج شیخ محمد (کمال) ورداسی
۶۷ و) مصاحبه با آقای حاج آقا رسول فرصتی
۷۰ ز) مصاحبه با آقای حاج اتقایی، پدر شهید
۷۴ سلسله نسب این بنده‌ی ناچیز خدا
۷۴ مکتب‌خانه‌های جویبار
۷۷ سرعت در توسعه‌ی جویبار

بخش سوم

وضع اقتصادی جویبار

۸۳ ۱. وضع اقتصادی جویبار (پیش از انقلاب)
۸۳ الف) وضع کشاورزان
۸۴ ب) دامداران
۸۵ ج) صید
۸۶ د) صنایع
۸۷ «حصیر بافی»
۸۸ ه) بازرگانی
۸۹ و) راه‌ها
۸۹ ۲. وضع اقتصادی جویبار در پس از پیروزی انقلاب
۸۹ الف) وضع کشاورزی
۹۴ ب) دامداران

- ج) صید ۹۵
- د) صنایع ۹۷
- صنایع چوبی ۹۸
- صنایع سفالی یا گلی ۹۸
- ه) بازرگانی ۹۹
- و) راه‌ها ۱۰۰

بخش چهارم

ادارات

- الف) ادارات پیش از انقلاب ۱۰۵
- اول: دوره‌ی حکومت رضا شاه ۱۰۵
- دوم: دوره‌ی حکومت محمد رضا شاه ۱۰۵
- وضع مدارس ۱۰۶
- وضع مخابرات ۱۰۹
- وضع پست و تلگراف ۱۱۱
- ب) ادارات بعد از پیروزی انقلاب ۱۱۱
- آموزش و پرورش ۱۱۱
- نماز جمعه ۱۱۲
- تقاضای استقلال جویبار ۱۱۴
- وضع آب آشامیدنی ۱۲۰
- تأسیس بیمارستان ۱۲۰

بخش پنجم

استقلال جویبار

- استقلال جویبار ۱۲۳
- عاملان پیشرفت محیط ۱۲۴
- شجره‌ی طیبه‌ی استقلال ۱۲۴

۱۲۶	موقعیت طبیعی جویبار
۱۲۶	آب و هوای شهرستان جویبار
۱۲۶	ویژگی رودها
۱۲۷	آب بندانها
۱۲۸	وضع آب آشامیدنی جویبار
۱۲۹	اوضاع ورزشی جویبار
۱۳۰	سابقه‌ی شرکت تعاونی در جویبار
۱۳۲	وضع مخابرات

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش ششم

۱۴۱-۱۷۹	تصویر آثار باستانی و مکان‌های متبرکه‌ی شهرستان جویبار
---------	---

فهرست اسناد

۵۷	سند شماره‌ی ۱
۵۹	سند شماره‌ی ۲
۶۱	سند شماره‌ی ۳
۶۲	سند شماره‌ی ۴
۶۴	سند شماره‌ی ۵
۱۱۵	سند شماره‌ی ۶
۱۱۷	سند شماره‌ی ۷
۱۱۸	سند شماره‌ی ۸
۱۱۹	سند شماره‌ی ۹

باسمه تعالی

بخش اول

موقعیت جغرافیایی و انسانی شهرستان جویبار

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. موقعیت جغرافیایی

- وجه تسمیهی «گیلخواران»
- پسوند «ان» در کلمه‌ی «گیلخواران»
- وجه تسمیهی کلمه‌ی «جویبار»

۲. موقعیت انسانی

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. موقعیت جغرافیایی

این شهرستان محدود است. از شمال به دریاچه‌ی خزر که به اصطلاح «دریای خزر» خوانده می‌شود. - به‌خاطر این‌که بزرگ‌ترین دریاچه‌ی روی زمین است. - از سمت مشرق به شهرستان ساری و از جنوب به شهرستان قائم‌شهر و از مغرب به کیاکلا و بهنمیر که از توابع بابلسر به حساب می‌آیند.

وسعت خاک جویبار سی‌صد (۳۰۰) کیلومتر مربع می‌باشد. که این مقدار نمی‌تواند رقم واقعی باشد. زیرا به علت تصمیم‌های وزارت کشور که تاکنون بیشتر، جنبه‌ی سیاسی و اعمال نفوذ داشت، قسمت‌هایی از خاک جویبار، جدا و به بابلسر افزوده شد تا بابلسر بتواند، حد نصاب جمعیت لازم را برای شهرستان شدن کسب نماید.

هم چنین قسمتی از بخش کیاکلا به خاک جویبار افزوده شد. تا جویبار برای شهرستان شدن به جمعیت مورد نظر برسد.

ضمناً روستای میارکلا، واقع در جنوب شرقی شهرستان جویبار، پیوسته جزء خاک جویبار بود. اما گفته می‌شد، به خاطر نفوذ اشخاصی که قصد تصرف مرتع میارکلا را داشتند، برای تملک قسمتی از مرتع، با استفاده از قدرت استانداری، میارکلا را از خاک جویبار، جدا کردند. برخی از روستاهای جنوبی شهر جویبار، هم، گاهی به خاک شهرستان قائم‌شهر، افزوده می‌شد. بنابراین وسعت شهرستان جویبار، به ویژه بعد از انقلاب اسلامی، پیوسته در حال کاهش و گاهی افزایش بوده است. عموماً صاحب‌نظران، وسعت خاک جویبار را تقریباً سی‌صد کیلومتر مربع منظور می‌نمایند.

«شهرستان سرسبز و خرم جویبار، یکی از شهرهای مرکزی استان مازندران، در ساحل نیلگون دریای خزر با حدود سیصد (۳۰۰) کیلومتر مربع، وسعت، همچون نگینی سبزفام بین دریای خزر و شهرستان‌های ساری، قائم‌شهر و بابلسر، قرار دارد»^۱.

تقسیمات موقعیتی شهرستان جویبار بعد از استقرار فرمانداری، به این شرح می‌باشد:

«شهرستان جویبار»				
شهر جویبار				
بخش گیلخواران به مرکزیت کوهی خیل			بخش مرکزی	
شهر جدید التأسیس	دهستان	دهستان لاریم	دهستان حسین رضا	دهستان سیاهرود
کوهی خیل	چپرود	به مرکزیت لاریم	به مرکزیت سروکلا	به مرکزیت گلبرد

این شهرستان در ابتدا به نام گیلخواران بود. که شامل کل منطقه‌ی شهرستان جویبار می‌شد. در نقشه‌ی جغرافیایی شهرستان شاهی سابق و قائم شهر فعلی، این منطقه به نام گیلخواران، درج می‌شد.

وجه تسمیه‌ی «گیلخواران»

کلمه‌ی «گیلخواران» مرکب است از واژه‌های گیل + خوار + ان
 گیل: این کلمه در زبان فارسی به معانی مختلف به کار رفته است. در کتاب برهان قاطع چنین آمده است: «گیل... گیلان را گویند و آن ولایتی باشد معروف از تبرستان در پاورقی همین صفحه آمده است: بقوم ساکن گیلان اطلاق شده»^۱.

در کتاب لغت‌نامه‌ی دهخدا چنین آمده است: «گیل» (ا) نام فارسی زُعرور باشد (فهرست مخزن الادیوه) گیلک. گیل سرخ رجوع به زعرور و کیل شود»^۲.

آن‌گاه در معنی کلمه‌ی «کیل» چنین آورده است: «کیل. [ی] [ا] میوه‌ایست صحرائی زرد رنگ و گاهی سرخ می‌شود و کیلک و کھین نیز گویند».

در ادامه‌ی توضیح درباره‌ی این کلمه آمده است «از گیل (یادداشت بخط مرحوم دهخدا)»^۳.

برای معنی کلمه‌ی «زُعرور» هم مرحوم دهخدا چنین نوشت: «زُعرور [زیاز] [ع] [ا]» پس از بیان توضیحات، در ادامه آمده است «آلوچه کوهی. شجرة الدب. تفاح البری، علف خرس. از گیل...»^۴.

۱- برهان قاطع. از ش - ل. ص ۱۸۷۰.

۲- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۱۲، ص ۱۷۱۸۸.

۳- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۶۱۷.

۴- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۸، ص ۱۱۳۳۰.

بنابراین در کتب لغت، کلمه‌ی «گیل» مخفف «ازگیل» به کار رفته است. به نظر نویسنده، در وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی «گیلخواران» کلمه‌ی «گیل» به معنی «ازگیل» به حقیقت نزدیک‌تر است. زیرا: الف: به دنبال این کلمه لفظ «خوار» به کار رفته است. که صفت فاعلی از مصدر «خوردن» است. به علت ترکیب با کلمه‌ای دیگر، پسوند «نده» از آخر آن حذف شد. مانند «دانشجو» که در اصل «دانشجوینده» بود.

ب: این بنده از دوران کودکی به یاد دارم که در اطراف جویبار به ویژه روستای فوتم و اطراف آن، سرزمین‌های هموار و لم‌بزرع وجود داشت. سطح این سرزمین‌ها پوشیده از گیاه‌های سبز رنگ با ساقه‌های حدوداً تا یک و نیم متر و نوک تیز و بدون برگ، به نام محلی «سازیر» به صورت بوته‌ای در کنار هم و متصل به یک ریشه بود. و در فاصله‌ی چند متری، بوته‌ها به صورت پراکنده، روییده بودند. غیر از این گیاه، درختان انار پاکوتاه هم، در هر چند متر، به چشم می‌خورد. ضمناً در برخی از مکان‌ها، درختان مختلف در کنار هم وجود داشت. که به صورت جنگل و در لابه‌لای آن‌ها درختان «ازگیل» متعددی به صورت خودرو به چشم می‌خورد. و نویسنده به همراه بچه‌های فامیل و دوستان از میوه‌ی این درختان «ازگیل» استفاده می‌کردیم. البته این موضوع در حدود سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۲۵ بود.

مردم با وسایل سنتی داس و تبر و امثال این لوازم، هر روز این بوته‌ها و درختان انار را ریشه‌کن کرده، به صورت زمین‌های قابل کشت در می‌آوردند. اکنون این زمین‌ها، مقداری به صورت واحدهای مسکونی در آمد و بقیه‌ی زمین‌ها در زیر کشت بازماندگان نسل گذشته، می‌باشد.

این نوع گیاهان که توضیح داده شد، در گذشته‌ی دور، بی‌شک بیشتر، در این مناطق به چشم می‌خورد. که ذیلاً یادآوری می‌شود.

ج: ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۹۲ قمری به مازندران سفر کرد. و دستور داد که شرح وقایع روزانه‌ی این مسافرت، یادداشت شود. و اکنون این نوشته‌ها به نام «سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه» موجود است. در این سفرنامه چنین آمده است:

«خلاصه بعد از زیارت و تماشای بقعه‌ی امامزاده [سلطان ابراهیم در بابلسر] سوار شده از راهی که آمده بودیم، مراجعت کردیم. قدری که آمدیم راه را به طرف دریا کج کرده رسیدیم به ده باقرتنگه در

حوالی این ده جنگل انار و ازگیل و میان جنگل قرقاوتل زیاد بود و تا چشم کار می کرد درخت انار و ازگیل جنگلی ملاحظه می شد.^۱

در جای دیگر و دنباله‌ی نوشته‌ی این سفرنامه، آمده است: «باز به کالسکه نشسته رانندیم تا به رودخانه‌ی چپه که رود که باز شعبه‌ی از تالار است رسیدیم. این رودخانه به اسم دهی که معروف به چپه که رود و از قراء خالصه‌ی دیوانی و سپرده به عباس قلی خان ارباب است».^۲

در ادامه‌ی این نوشته چنین ملاحظه می شود: «بعد باز به کالسکه نشسته به طرف اردو رانندیم. اردو را زیر دست قریه‌ی لارین [لاریم] زده بودند. مسافت بعدی طی نموده از کنار دریا و به جنوب راه را کج کرده رفتیم. از جنگل انار و ازگیل و بعضی جاها که گل و بعضی چمن بود گذشته در سر راه به بقعه‌ی امامزاده رسیدیم مشهور به امامزاده محمود، اطرافش چمن و جایی بسیار با صفا بود».^۳

و در ادامه‌ی آن: «یک شنبه سلخ از لارین به فرح آباد باید رفت دو فرسخ و نیم الی سه فرسنگ است. صبح سوار شده از راه خوبی که جنگل را تراش کرده بودند گل هم نداشت رانندیم از سیاهرود که جبری از چوب بر روی آن بسته بودند پیاده رد شدیم رانندیم به جنگل انارستان و ازگیل. انار و ازگیل بی حساب دارد».^۴

با توجه به این توضیحات «گیلخوار» یعنی خورنده‌ی ازگیل. البته به مناسبت وجود درختان زیاد ازگیل در این منطقه.

و اما پسوند «ان» در کلمه‌ی «گیلخواران»

این پسوند از زمان‌های گذشته در زبان و ادبیات فارسی به دو معنی به کار می‌رفت.

اول: پسوند زمانی که به معنی زمان و فصل، به کار رفته است. مانند (بهاران) که به معنی زمان و فصل بهار می‌باشد. و شواهد دیگر هم فراوان است.

۱- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه، ص ۱۳۷.

۲- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه، ص ۱۳۹.

۳- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه، ص ۱۴۱.

۴- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه، ص ۱۴۷.

دوم: پسوند مکانی، که معنی مکان کلمه‌ی پیش از خود را بیان می‌کند. مانند (گیلان) به معنی محل قوم گیل. که نمونه‌های دیگر هم زیاد است. و در این جا به همین معنی مناسب است. بنابراین مفهوم (گیلخواران)، به معنی (مکان خورنده‌ی از گیل)، به حقیقت نزدیک‌تر است. زیرا هم جنگل‌های دامنه‌ی کوه و هم جنگل‌های جلگه‌ای، دارای درختان از گیل خودرو و با سابقه‌ی طولانی بوده است. که هنوز دامنه‌ی کوه شاهد مدعا می‌باشد.

همان‌گونه که اشاره شد، تقریباً کل شهرستان جویبار فعلی در گذشته به «گیلخواران» معروف بود. و در نقشه‌های شهرستان «شاهی» سابق، این منطقه به نام «گیلخواران» منظور شده که یکی از دهستان‌های شهرستان شاهی با مرکزیت قصبه‌ی «باغلو»، مشهور به جویبار، بود. بنا به گفته‌ی بعضی اشخاص صاحب نظر و سالخورده، یکی از قرای مهم این قصبه که «باغبان محله» می‌باشد، در گذشته، دارای درختان توت و باغ‌هایی به نام «توت باغی» و باغ‌های دیگر بود. به همین علت نام فامیلی بسیاری از ساکنان این قریه، «باغبانی» می‌باشد. مرکز این قصبه هم ابتدائاً به نام «باغلو» یعنی لب باغ و مشهور به «جویبار» می‌باشد.

وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی «جویبار»

این کلمه مرکب است از «جوی» به معنی «رود کوچک»^۱ و «بار»، پسوندی که بر محل و کثرت و زیادی دلالت دارد. بنابراین «جویبار» به معنی: جای نهرهای زیاد؛ جای رودهای زیاد. لازم به تذکر است که این پسوند در لغت‌نامه‌ها و کتاب‌های دستور، به معانی مختلف به کار رفته است. به عنوان مثال در کتاب لغت «فرهنگ عمید» چنین آمده است: «... به معنی ساحل و به معنی جای انبوهی و بسیاری چیزی هم گفته شده مثل رودبار، جویبار، دریابار»^۲.

مرحوم دکتر معین در فرهنگ فارسی مشهور خود در مورد کلمه‌ی «بار» چنین توضیح داده است: «پسوند مکان، ۱. به معنی ساحل و کنار، هندوبار، دریابار. ۲. گاه این پسوند زاید باشد: جویبار (= جوی). رودبار (= رود)»^۳

۱- فرهنگ معین. ج ۱. ص ۱۲۴۸

۲- فرهنگ عمید، ص ۱۶۷.

۳- فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۱، ص ۴۴۶.

در لغت‌نامه‌ی مرحوم دهخدا، آمده است: «جای انبوهی و بسیاری چیزی همچون: هندوبار و دریابار و جویبار و امثال آن. (برهان). جای بسیار انبوهی و چیزها مانند جویبار و رودبار و زنگبار و هندوبار و گنجبار(انجمن آرا)(آندراج)...جویبار جایی که جوی‌های بسیار در آن پراکنده شده...»^۱

در کتاب‌های دستور زبان فارسی هم درباره‌ی پسوند «بار» معانی مختلفی منظور شد. که به یک مورد اکتفا می‌شود: «بار: این پساوند بر مکان و کشورهایی که در ساحل دریا و رود هستند دلالت کند. مانند: هندوبار (هندوستان)، زنگبار، دریابار، رودبار، جویبار»^۲

بنابراین جویبار به معنی جایی که نهر و یا نهرهایی در آن جاری باشد.

«جویبار از دو کلمه‌ی «جوی» به معنی نهر یا رود کوچک و «بار» پسوند مکان بوده به معنی پُر یعنی جایی که در آن جوی زیاد باشد... به مرور زمان جوی و نهر در اثر عوامل جوی و سیلاب‌های جاریه پُر و جایگزین آن، مستحداثات تجاری و مسکونی و نهایتاً شهر زیبای جویبار با قدمتی طولانی و مدنیت بالایی بوجود آمد»^۳.

«منطقه‌ای است جلگه‌ای بر اثر عقب‌نشینی دریای خزر و رسوب‌گذاری سیاهرود و جویبارها و سیلاب‌های دامنه‌ی شمال البرز بوجود آمده است»^۴.

«تقریباً هیچ شهری در این استان وجود ندارد که رودی از آن عبور نکند. این پدیده طبیعی در پیدایش و توسعه‌ی نقاط شهری نقش مؤثری داشته است»^۵.

۲. موقعیت انسانی:

جمعیت: برابر سرشماری شهریور سال ۱۳۸۵ جمعیت شهری جویبار بالغ بر ۲۸۹۲۴ نفر و جمعیت روستایی حدوداً ۴۱۶۳۳ نفر گزارش گردید.

۱- لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۳، ص ۳۴۵۷.

۲- دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی. دکتر مشکور. محمد جواد. ص ۲۹۶.

۳- از یادداشت‌های مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی. دبیر جغرافیای قائم‌شهر و جویبار.

۴- ایضاً.

۵- جغرافیای استان مازندران. سال ۱۳۷۹. گروه جغرافیای دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی. ص ۱۲.

این آمار از نتایج مقدماتی سرشماری نفوس مسکن می‌باشد. که از سازمان برنامه و بودجه‌ی مرکز استان مازندران به دست آمد. لازم به توضیح است که از کل جمعیت شهری شهرستان جویبار که رقم آن در بالا ذکر شد، ۱۹۳۵ نفر مربوط به جمعیت شهری کوهی خیل می‌باشد. که تازه تأسیس به حساب می‌آید.

این شهر در سال ۱۳۷۶ به صورت شهرستان مستقل درآمد. قبلاً جزء شهرستان شاهی قبلی و قائم‌شهر فعلی بود. در لغت نامه‌ی دهخدا برای «گیلخواران» چنین توضیح داده شد: «[خا] [اخ] نام یکی از دهستان‌های در شمال شاهی و شمال باختری ساری واقع شده مرکز دهستان، قصبه باغلو مشهور به جویبار است. هوای دهستان مانند سایر نقاط مازندران، معتدل و مرطوب است...»

این دهستان از ۴۱ آبادی تشکیل شده جمعیت آن در حدود ۲۱ هزار تن است...»^۱

مسلم این است. که این آمار جمعیت و گزارش‌های دیگر، مربوط به زمان مرحوم دهخدا می‌باشد. و با دید مقایسه‌ای، می‌توان نتیجه گرفت که رشد جمعیت شهر جویبار، تا چه اندازه قابل توجه می‌باشد. در دنباله‌ی این مبحث باید عرض شود. که ساکنان شهرستان جویبار از چه تیره و تباری می‌باشند؟ دقیقاً مشخص نیست. زیرا با توجه به سابقه‌ی این شهرستان در تاریخ گذشته که در صفحات بعد، توضیح داده می‌شود، سابقه‌ی خیلی دوری در صفحات تاریخ مازندران، به چشم می‌خورد. اما از ساکنان این شهرستان اطلاع دقیقی در دست نیست. معلوم نمی‌باشد. که مهاجران اولیه و یا ساکنان نخستین در این سرزمین از چه طایفه‌ای و از چه سرزمینی بوده‌اند.

اما با توجه به ساکنان فعلی و اطلاعاتی که سالخوردگان به صورت سینه به سینه از گذشتگان خود به یاد دارند، اطلاعات زیر مقرون به حقیقت است.

الف: خانواده‌هایی که نام فامیلی «مدانلو» دارند، از تبار کردها می‌باشند. که پیش از زمان ناصرالدین شاه به منطقه‌ی گیلخواران کوچ کردند. شاید منظور حاکمان وقت با نظر شاه این بود که کردها را به این آبادی‌ها کوچ دهند تا هم اجتماع کردها در غرب کشور و قدرت آنان، مزاحمتی ایجاد نکند و هم برای محافظت منطقه‌ی ساحلی دریا، امنیتی، تأمین شود. به هرحال ناصرالدین شاه در سفرنامه‌ی خود به مازندران، در منطقه‌ی گیلخواران، به این موضوع اشاره می‌کند: «چه که رود از میان

بلوک بهنمیر و گل‌خواران جاریست. قراء بلوک گل‌خواران، میستان، دونچال ملکی میرزا مسیح و عباسقلی‌خان ارباب و کردکلا محلّ طویف کرد و ترک که تیول^۱ اشرف خان ولد خدامراد خان است»^۲.

روشن می‌شود که پیش از سفر ناصرالدین شاه به این مناطق، کردها را در بسیاری از آبادی‌های مازندران، اسکان دادند. که در منطقه‌ی گیلخواران هم، حضور پیدا کردند. نویسنده، خود، ناظر بودم. که در دوران طفولیت، کردهای قریه‌ی «بیزکی» با هم با لهجه‌ی کردی صحبت می‌کردند. اما کردهای ساکن جویبار و آبادی‌های اطراف آن با لهجه‌ی مازندرانی، گفتگو می‌کردند. هم اکنون هم در شهر جویبار منطقه‌ای به نام «کردمحلّه» در مرکز شهر وجود دارد. که نام فامیلی ساکنان آن، «مدانلو» می‌باشد. با این توضیح که اکنون به علت ازدواج‌ها و تأثیر آب و هوا و هم‌رسانی با بومیان محلّی، دیگر تفاوتی بین ساکنان قبلی و کردها، نمی‌توان یافت. اگر چه بعضی ویژگی‌های قبیله‌ای را می‌توان در آنان، تشخیص داد.

ب: در منطقه‌ی گیلخواران هم اکنون محلّی به نام «ترک‌محلّه» در آبادی پهناب وجود دارد که در گذشته، از اقوام ترک نژاد، خانواده‌هایی در آن جا سکونت داشتند. این قوم هم به علت تأثیر آب و هوا و شرایط محیطی و اجتماعی، دیگر کاملاً با بومیان هم‌رنگ شدند.

ج: سادات گیلخواران: مشخص است که از نسل رسول گرامی(ص) اسلام و اولاد مولای متقیان می‌باشند. شجره‌ی نسبی این طایفه در حال حاضر به میر عبدالعظیم می‌رسد. که برای ایشان در ساری خیابان فرهنگ، هم اکنون، آرامگاهی به نام «میر سرروضه» وجود دارد و از نسل امام حسین علیه‌السلام می‌باشند.

د: تعداد کمی از خانواده‌ها به نام شه میرزادی در جویبار سکونت دارند. که بی‌شک باید از شه میرزاد اطراف سمنان باشند. البته از شه میرزاد مزبور خانواده‌های معدود دیگری هم در جویبار ساکنند که فامیلی «شه میرزادی» ندارند.

۱- تیول، آبادی‌هایی بود که معمولاً پادشاهان به اشخاص مورد نظر خود می‌بخشیدند تا آنان از درآمدها و مالیات آن سرزمین استفاده کنند و اکثراً برای این که امنیت منطقه را تأمین نمایند.

۲- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه. ص ۱۴۶.

ه: تعدادی از خانواده‌ها هم، از قزوین به جویبار کوچ کردند. که هم اکنون بازماندگان آنان در لهجه و طرز زندگی و آداب و رسوم با ساکنان بومی جویبار تفاوت چشمگیری ندارند. نویسنده در دوران کودکی با اشخاص پیری از این گروه به یاد دارم که همان لهجه‌ی قزوینی خود را حفظ کرده بودند. ولی اکنون دیگر علامت خاصی مشاهده نمی‌شود.

و: مهاجران دیگری هم به نام‌های «بربری، زیار و گیلانی» در گیلخواران، ساکن شدند. که مانند دیگر مهاجران، با دیگران تفاوتی ندارند. بلکه هم‌رنگ دیگر ساکنان شدند.

ز: بی‌شک قبل از مهاجرت این گروه‌ها به جویبار، بومیانی هم سکونت داشتند. اما چون نوشته‌ی مستندی وجود ندارد، فقط به نظرهای سالخوردگان که به صورت سینه به سینه از نیاکان خود، به یاد دارند، باید اکتفا کرد. مثلاً پیرمردی با حدوداً ۹۵ سال سن در پاسخ به برخی سؤال‌هایم، در مورد نیاکان خود چنین اظهارنظر کرد: «در گذشته‌ی دور یک پیرمرد با سه فرزند از لاهیجان به جویبار مهاجرت کردند. دو نفر از این فرزندان در جوان‌محلّه سکونت کردند چون، آنان را [جون] صدا می‌زدند، که به معنی [جوان] می‌باشد، بدین جهت نام این محل را [جون‌محلّه] یا [جوان‌محلّه] گذاشتند. یک برادر دیگر به سراج کلا رفت. و در آنجا ساکن شد. که فامیلی‌های [جوانی] در سراج کلا از همین طایفه می‌باشند». این پیرمرد از خانواده‌های قدیمی جویبار که خود از دوران کودکی به یاد دارد، چنین بیان داشت: «در کلا گرمحلّه از تبار [رضا قلی توکلی] در باغبان‌محلّه [حاج شیخ نصرا... تقوایی]، در سراج کلا [حاج اصغر شفیعی] که جزو تاجرهای بزرگ جویبار به حساب می‌آمدند و در بالامحلّه [حاج تقی مجیدایی] پدر حاج علی. البته خانواده‌های دیگر در این سرزمین زندگی می‌کردند. ولی این خانواده‌های نامبرده شهرت بیشتری داشتند».

تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم

سابقه‌ی تاریخی گیلخواران یا جویبار

www.tabarestan

الف) مشکوار (مشک آباد)

ب) برنمهر (بهنمیر)

ج) چپکروند

د) دونچال

ه) کردکلا

و) فوتم

باغلو

«وضع جویبار» در پیش از انقلاب

مصاحبه با اشخاص:

الف) مصاحبه با آقای حاج اکبر مدانلو

ب) مصاحبه با آقای حاج رضا جوانی

ج) مصاحبه با آقای حاج ابراهیم اقبالیان

د) مصاحبه با آقای دکتر هبت‌الله ورداسی

ه) مصاحبه با آقای حاج شیخ محمد (کمال) ورداسی

و) مصاحبه با آقای حاج رسول فرصتی

ز) مصاحبه با آقای حاج اتقایی، پدر شهید

سلسله نسب این بنده‌ی ناچیز خدا

مکتب‌خانه‌های جویبار

سرعت در توسعه‌ی جویبار

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع تاریخی موجود در بعد از ظهور اسلام تا حکومت شاه عباس صفوی، مطلب روشن و خاصی را درباره‌ی «گیلخواران»، بیان نمی‌کنند.^۱ زیرا در قرون گذشته، شهرهای مازندران یا تبرستان به تعداد شهرهای فعلی، نبوده است.

در منابع قدیمی صحبت از «آمل، ساری، اشرف و گرگان»، به میان آمد و شهر «بابل» هم با همه‌ی گذشته‌ی تاریخی به نام «بارفروش» و «مامطیر» و جزء توابع آمل، محسوب می‌شد. با توجه به این که دامنه‌ی سلسله جبال البرز به ویژه آن قسمت که متصل به جلگه‌ی مازندران می‌باشد، محلّ حکومت خاندان‌های محلی بوده و سابقه‌ی طولانی هیم داشته است؛ مانند «لفور» و «کیاسر» و غیره، راه‌های ارتباطی هم مسلم است، از آمل به ساری و اشرف، از دامنه‌ی همین کوه‌ها بوده، که پوشیده از جنگل و منطقه‌ای سرسبز، به شمار می‌آمد؛ هنوز آن زیبایی و جمال طبیعت مشهود است. با این تفاوت که هر چه به قرن حاضر نزدیک‌تر می‌شویم، تخریب جنگل و تبدیل کوهپایه، به زمین‌های کشاورزی و گاهی محلّ سکونت، چشمگیر است. غیر از راه‌های ارتباطی دامنه‌ی کوه‌ها، راه دیگری هم وجود داشت. که از آمل به بار فروش و از این محلّ به ساری و اشرف کشیده می‌شد. در این مسیر، آبادی‌هایی هم وجود داشت. که در منابع تاریخی قدیم، محلّ «چمنو» یعنی همین «چمنون» در قائم‌شهر، نام برده شد. هم چنین «گیلخواران»، یکی از بخش‌های مرکزی «شاهی»، در قرن اخیر، قابل ملاحظه شد. در صورتی که پیش از این، جزء توابع ساری به حساب می‌آمد. سفرنامه‌هایی هم که در دو سه قرن اخیر درباره‌ی مازندران نوشته شد، گاهی دچار اشتباه هم می‌باشند. از جمله در کتاب «مازندران و استرآباد» چنین آمده است: «ناحیه‌ی فرح‌آباد شامل بلده، انده‌رود، شهر خواست، گیلخواران، میان‌رود و رودپی است».^۲

۱- اخیراً در برخی نشریات از کتاب تاریخ جرجان، مطلبی را انتشار داده‌اند که در آن از یک شخصیت علمی و فقهی مشهور به نام «یعقوب تن‌بلایی» نام برده شد. این شخص در سال ۲۹۲ هجری فوت نموده است. البته «تن‌بلا» را هم از توابع جویبار می‌دانند. این بنده نویسنده‌ی این کتاب به کتاب‌خانه‌ی آستان قدس رضوی مراجعه کرده، کتاب «تاریخ جرجان» را مطالعه کردم. کلّ این کتاب به زبان عربی نوشته شد. از علمای گرگان و واردین به شهر، نام برده شد. در هیچ جای این کتاب کلمه‌ی «تن‌بلا» و نام شخص مذکور در نشریات، ملاحظه نشد.

۲- مازندران و استرآباد، هل. رایینو. ترجمه‌ی علامعلی وحید مازندرانی. ص ۸۷

ملاحظه می‌شود. که گیلخواران در ردیف آبادی‌های ناحیه‌ی فرح‌آباد، ذکر گردید. که کاملاً با حقیقت همراه نبوده است.

بی‌شک، آبادی‌ها در هر زمان و در هر منطقه‌ای که باشند، باید به وسیله‌ی راه‌ها با آبادی‌های دیگر و به ویژه شهرها، مرتبط باشند. در راه‌های ارتباطی گذشته، آن چه مربوط به شهرهای اطراف گیلخواران است، و از این طریق می‌توان به سابقه‌ی گیلخواران پی برد، همان‌طور که در بالا اشاره شد، راه‌های ارتباطی آمل به ساری می‌باشد. اردشیر برزگر در کتاب «تاریخ تبرستان» آن‌گاه که درباره‌ی راه‌های تبرستان پیش از اسلام، نام می‌برد، راه‌های ارتباطی آمل به باختر و خاور و شمال و جنوب را ذکر کرده و در مورد راه ارتباطی خاور چنین آورده است: «از آمل پایتخت مردها و تبری‌ها، رو به خاور، از کناره‌های دریا به سرزمین ورگانا (گرگان امروزه)»^۱.

همان‌گونه که در این کتاب، ذکر شد، «ممکن است راه‌های دیگری بوده، که امروزه بر ما پنهان و در آینده روشن خواهد شد...»^۲.

راه‌های ارتباطی بین شهرهای موجود تبرستان در قرون گذشته، چه پیش از اسلام و چه قرن‌های اولیه‌ی اسلامی، متعدد بوده و با این که از راه کوهستانی و ساحلی، نام برده شد، در کتاب تاریخ تبرستان برزگر، از آمل به ساری، فاصله‌ی بین آبادی‌ها به ترتیب از طرف آمل به سوی ساری ذکر شد. در این کتاب آمل از راه «چمنو» یا جمنان فعلی که در قائم‌شهر واقع شد، به ساری راه داشت. این بنده با مطالعه‌ی محدود خود به این نتیجه رسیدم که «گیلخواران» در پیش از اسلام هم، محل سکونت بوده زیرا نام هر محل را معمولاً ساکنان آن محل انتخاب می‌کردند. و هم اکنون هم به همان منوال است. اما چرا در تاریخ دور و تا زمان شاه عباس اطلاع مبسوطی در تاریخ، درباره‌ی «گیلخواران» وجود ندارد؟ به نظر می‌آید که این آبادی در سر راه اصلی شهرهای قدیم، یعنی ساری و آمل، قرار نگرفته است.

از آمل یا از راه کوهپایه و یا از راه جمنان و یا از راه ساحلی به گرگان و ساری وصل می‌شد. در نتیجه «گیلخواران» کمتر مورد توجه قرار گرفت. این مشکلی است که در حال حاضر هم گیلخواران

۱- تاریخ تبرستان. اردشیر برزگر. ص ۴۸.

۲- همان، ص ۴۸.

یا شهرستان جویبار فعلی، با آن روبه‌رو است. یعنی چیزی که مانع توسعه و پیشرفت آبادی می‌باشد. با عنوان [بن‌بست بودن شهر]. بنابراین در کتاب‌های تاریخی گذشته، نام برخی از آبادی‌های شمال شهرستان جویبار مانند (مشک‌آباد، بهنمیر و لاریم) بیش‌تر به کار رفته است. چون در مسیر راه گرگان و ساری از راه ساحلی به آمل قرار داشتند.

شهرهای مازندران در بعد از اسلام، همان شهرهای پیش از اسلام بود. با ورود اسلام به مازندران و انتخاب حاکمان هر شهر که خلفا تعیین می‌کردند، آداب و رسوم ایرانی جای خود را به راه و روش و دستورهای اسلام داد. در نتیجه شهرهای مازندران، آب و زندگی اسلامی به خود گرفتند. از آن جایی که پیوسته این شهرها، محلّ تاخت و تاز فرمان‌روایان با مخالفان آنان بودند، این لشگرکشی‌ها نیاز به راه‌های ارتباطی داشت. ضمن این که ارتباط شهرها هم طبعاً نیازمند داشتن راه‌های مورد نیاز بود.

بعد از اسلام شهرهای تاریخی مازندران عبارت بودند از: آمل، ماهانه سر، میله، ترنجه، چمنو، توچی، ساری، بهشهر (اشرف)، اسپهبدان، دولت‌آباد، میان‌دورود، مهروان، مراسمک، نامیه، تمنیش (تمیشه)، رزمیخواست، مامطیرا (مامطیر)^۱

شاید بعضی از این آبادی‌ها، یک شهر، با ویژگی‌های شهری نبودند، اما چون در سر راه شهرهای بزرگ مازندران قرار گرفتند، در تاریخ، نام آن‌ها را هم در ردیف شهرها آورده‌اند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به «تاریخ تبرستان»، اثر اردشیر برزگر. در این کتاب، بندرهای تاریخی مازندران بدین شرح نام برده شد: بندرگز، فرح‌آباد، بابلسر، فری‌کنار، محمودآباد.^۲

آن چه از مطالعه‌ی کتاب‌های تاریخی بر می‌آید، می‌تواند دلالت کند. که راه‌های ساحلی، این بندرها را به هم وصل می‌کرد. به‌ویژه به هنگام لشگرکشی‌ها، نام برخی از آبادی‌ها و مناطق در تاریخ ثبت می‌باشد. که در اطراف گیلخواران یا جویبار واقع شده، می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد.

۱- تاریخ تبرستان. اردشیر برزگر. ج. ۲. ص. ۲۷- [در این کتاب تبرستان باستانی را به سه قسمت تقسیم کردند و قسمت سوم را اختصاص به مازندران دادند.]

در «تاریخ تبرستان بزرگ» در مورد راه‌های ارتباطی پیش از اسلام آمده است: «چنان که پیداست راه‌های بزرگ سرزمین مردها و تبری‌های دوره‌ی هخامنشی‌ها تا آنجایی که به دسترس ما رسیده، به شرح زیر است: ...

از آمل، پایتخت مردها و تبری‌ها، رو به خاور، از کنارهای دریا به سرزمین ورگانا(گرگان امروزه)»^۱

الف) مشکوار(مشک‌آباد):

«حسن بن قاسم چون از کار ایشان آگاه شد با اسپهبد رستم پسر شروین به ساری آمد. پسران ناصر هم از راه کناره به مشکوار (مشک‌آباد) پیاده شدند که بامداد در ساری با او بجنگند...»^۲

«داعی از قضیه آگاه شد، از آمل به ساری کوچ کرد. ابوالحسین احمد و ابوالقاسم جعفر از راه کناره‌ی دریا و مشکوار به ساری رسیدند... ابوالحسین احمد نواب به شهرستان‌ها فرستاد و خود روز پنجشنبه ۲۸ و برادرش ابوالقاسم جعفر روز آدینه ۲۹ جمادی‌الاول سال ۳۱۱ ق به آمل آمده، استقرار یافتند...»^۳

«مرد آویزو قشقرم در ساری و آمل(۵۳۸ ق)

اسپهبد در گرمابه‌ی کردآباد به آسایش سرگرم بود که به دسته‌ای از سپاهیان مرد آویز روبرو شد؛ چون تنی بیش نبود خود را به شکارگاه کلان‌افکنان فکند و در آنجا نیز توانست [توانست] ایست کند. به مشک‌آباد... رفت و پناهنده شد.»^۴

«ابوالقاسم بن الناصر الکبیر باز بگیلان خروج کرد و مردم بسیار بر او جمع شدند. سید ابوالحسین نیز از گرگان بر داعی متغیر شد و حشم جمع کرده به آمل آمد...»

چون داعی از این حال واقف شد از آمل کوچ کرد به ساری آمد و رستم بن شروین با او بود. ابوالحسین و ابوالقاسم به راه ساحل بیامدند بشکوار رسیدند. تا بامداد بساری حرب کنند.»^۵

۱- همان، ج ۱، ص ۴۸

۲- تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری، ص ۱۱۷

۳- «مشک‌آباد نام دهی از دهستان گیل‌خواران بخش مرکزی شهرستان قائم‌شهر است» تاریخ تبرستان بزرگ، ج ۲، ص ۲۲۱

۴- «گویا در دهستان گیل‌خواران، از نواحی بخش مرکزی شهرستان قائم‌شهر» تاریخ تبرستان، بزرگ، ج ۲، ص ۲۸۰

۵- تاریخ طبرستان: تألیف بهاء‌الدین محمد بن حسن اسفندیار کاتب که در ۶۱۳هـ تألیف شده است، ج ۱، به تصحیح عباس اقبال، صص ۲۸۵-۶

«سرانجام دو برادر - ابوالحسین و ابوالقاسم - به مخاصمت داعی همت گماشتند و با مخالفان او عهد بستند که آن بزرگمرد را از میان بردارند. چون داعی صغیر از این حال آگاه شد آمل را به قصد ساری ترک کرد. برادران در تعقیب عموزاده خود از راه ساحل به مشکوار تاختند»^۱.

ب) برنمهر (بهنمیر):

نصرالدوله شاه غازی رستم (۵۳۳-۵۵۸)

«شاه غازی در گرمابه بود که به نزدیک شدن سپاه دشمن پی برد و بی‌درنگ از شستشو دست کشیده بیرون آمد و چند تن را که به او نزدیک بودند با خود همراه کرده شتابان به سوی ساری روانه شد که جز آن راه نداشت و تا لشکرآباد رفت چون به شکارگاه کلان‌افکنان رسید به رمه گاو کوهی برخورد گمان دشمن برد که شب بود و یاران را از پیشروی باز داشت و پس از اطمینان از آنجا راه برنمهر را پیش گرفت» برنمهر گویا دهکده بهنمیر حد فاصل کیاکلا و بابلسر باشد.^۲

«اسپهد اردشیر را کاخ‌های بسیار بزرگ با باغ و استخر و میدانچه و بازارچه‌ها در سراسر تیورستان بوده که اندک شرح آن در زیر آید... برنمهر...». احتمالاً بهنمیر بابلسر.^۳

«شاه غازی از ساری به آرم و از آنجا به کردآباد رفته... اسپهد در گرمابه‌ی کردآباد به آسایش سرگرم بود... به مشک‌آباد و برنمهر... رفت». احتمالاً بهنمیر بابلسر.^۴

ج) چپکروود:

این محل در کتاب‌های تاریخ که مورد استفاده قرار گرفت، به نام‌های «تمسکی یا کسکر رود یا چنگرود» هم دیده شد. با توجه به این که درباره‌ی «تمسکی» اظهارنظرهای مختلف به میان آمد.^۵ در مورد «چنگرود» به اتفاق، سرزمین «چپکروود» را منظور کردند.

۱- علویان طبرستان. دکتر ابوالفتح حکیمیان. ص ۱۰۳

۲- تاریخ مازندران. مهجوری. ج ۱. ص ۱۸۵

۳- تاریخ تبرستان. برزگر. ج ۲. ص ۳۲۳

۴- همان. ص ۲۸۰

۵- همان. صص ۱۲۸ و ۱۲۰

میر سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی آورده است: «سید غیاث‌الدین عذر فرستاد و اظهار شرمندگی کرد... سید او را تسلی داد و اسب و خلعت بخشید. روانه ساخت و لشکر جمع کرده متوجه آمل شد. اما از راه چیکرود، توجه نمود. تا سید غیاث‌الدین خوف نکند».^۱

«ملک سلطان محمد که در ساری انواع بی‌حسابی می‌نمود، از استماع این خبر از ساری متوجهی رستمدار شده، از راه چیکرود همه جا به ساحل دریا روانه شد...»^۲

در سال ۱۶۹۹ ق نام محلّ پاسگاه‌های موجود در تبرستان در دوره‌ی نیابت ابوالعباس طوسی در تاریخ ثبت شد. در این لیست یا سیاهه، نام محلّ پاسگاه و تعداد نیروهای حاضر در آن محلّ ذکر شد. ضمناً نام امروزی آن محلّ هم توضیح داده شد. از جمله‌ی نام‌های این سیاهه، در کتاب تاریخ تبرستان برزگر، کلمه‌ی «تمسکی» قید گردید. همان‌طور که قبلاً گفته شد، برای این نام «چیکرود» و «چنگرود» هم در نظر گرفتند.^۳

«فرمانروای ساری (پسر میرکمال‌الدین) پس از آنکه اندکی بیاسود آهنگ سرکوبی عمو نمود و در سال ۸۱۴ هـ از راه «چیکرود» روانه آمل شد».^۴

(د) دونچال:

«در ذکر حالات میر سلطان مراد ثانی و وقایعی که در آن دوران سمت ظهور یافت... چون به سوادکوه رسید به خانه‌ی الوند دیو رفته، زوجه‌ی الوند دیو به خدمت او مبادرت نمود... الوند یکی از بنات خود را با او در سلک ازدواج کشیده غضنفر شیخ را لله‌ی او قرار داد. قریه‌ی «دونچال» که از توابع گیلخواران است مخصوص او کرد».

[پاورقی: دونچال ده از دهستان گیلخواران بخش مرکزی شهرستان شاهی شش (۶) کیلومتری شمال غربی جویبار. (فرهنگ جغرافیایی ایران. ج ۳)]^۵

۱- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. میر سید نصیرالدین مرعشی. (۸۱۵-۸۹۲ هـ ق) ص ۲۵۹

۲- تاریخ خاندان مرعشی. میر تیمر مرعشی. به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. ص ۲۸۶

۳- تاریخ تبرستان. اردشیر برزگر. ج ۲. ص ۱۲۸.

۴- همان. ص ۲۶۰.

۵- تاریخ خاندان مرعشی مازندران تألیف میر تیمور مرعشی به تصحیح دکتر منوچهر ستوده. ص ۳۱۶

ه) کردکلا:

این آبادی در کتاب‌های تاریخی استفاده شده، به نام «لاک آبدان» هم ثبت شده است: «سنقر چون چنان دید. نزد علاءالدین فرستاد که: اگر نزد سلطان آبی هر چه مراد تو باشد چنان خواهد شد و آمل و طبرستان را به تو خواهم داد... چون این خبر به حسام‌الدوله رسید، لشکر جمع کرده به لاک آبدان که الحال به «گردکلا» مشهور است، رفت»^۱.

: «سنقرچه و چاولی در تپورستان (۵۰۳ق). سنقرچه از دشمنی‌های دو برادر، اسپهبد علی علاءالدوله و کارن نجم‌الدوله، برخوردار شده...

اسپهبد شهریار حسام‌الدوله چون این بشنید و با بود خود، جنگ بمران را بر سر تخت و دیهیم ناروا دید با پیری و ناتوانی به «لاک آبدان»، که «گردکلا» خوانند، آمد و از جنگ جلوگیری کرد. [در پاورقی این صفحه ذکر شد که گردکلا را شاید امروزه کردکلا گویند. آن که در ۵ کیلومتری شمال شهر جویبار، در ۸ کیلومتری جنوب دریای خزر واقع است»^۲.

و) فوتم:

این محل در کتاب‌های مطالعه شده به صورت «پوتم» هم نوشته شد. «داعی کبیر (۲۵۰-۲۷۰) داعی کبیر به شتاب خود را به توجی رسانید سه روز در آنجا ماند... مسمغان به فرمان او به راه ساری روانه گشت و در فیروزآباد پوتم (فوتم) نوروزآباد حوالی شاهی امروز پیاده شد»^۳.

در کتاب تاریخ تبرستان برزگر در مورد شهرها و آبادی‌های بعد از اسلام توضیحی داده شد. یکی از این بخش‌های آباد به نام «رزمیخواست» است که به مختصری از شرح آن اشاره می‌شود: «رزمیخواست بخشی بوده از شهرستان بابل کنونی که تا سده‌ی سوم اسلامی در دست اسپهبدان مز مغانی بوده است...

۱- تاریخ طبرستان و رویان مازندران. میر سید ظهیرالدین بن سید نصیر الدین مرعی. (۸۱۵-۸۹۲ه.ق). ص ۱۰۰

۲- تاریخ تبرستان. اردشیر برزگر. ج ۲. ص ۲۶۰

۳- تاریخ مازندران. ج ۱. اسماعیل مهجوری. ص ۹۰

(مصمغان) با حدود ساری رفت و به نوروزآباد (پوتم) لشکرگاه ساخت... و پوتم را امروزه فوتم خوانند و دهکده‌ای است میان دو دیه جدیدالاسلام و اسماعیل کلای بلوک کیا کلای میان دو شهر شاهی و بابل...^۱

«حسن بن زید العلوی، داعی الکبیر (۲۵۰ - ۲۷۰ ق)...

داعی از آمل پادشاهی منطقه‌ی رزمیخواست را به او واگذار کرده و نوشت که در ساری به او پیوند. و مسمغان (مزمغان) از مامطیر به دیه فوتم نوروزآباد ساری آمد و به انتظار داعی نشست... داعی همه‌ی شب را براند تا سپیده دم از راه فوتم به دروازه‌ی ساری رسید...^۲

(ز) سروکلا:

«... ملک کیومرث نیز لشکر بفرستاد و فتنه قایم شد و نزد امیرسلیمان شاه که از قبل امیرزاده شهرخ داروغه‌ی قومش و ری و دماوند بود هم فرستاده، تقبل نمودند که چون مهم ما به فیصل برسد خدمت خواهیم کرد. و لشکر جمع کرده به موضعی که مشهور است به «سروکلا» لشکرگاه کردند و متوجه‌ی ساری گشتند».^۳

: «[سید علی پسر میرزا قوام الدین (۸۱۰ هـ)] سید علی به گریز تن در نداد و با هزار سپاه در دیه «سروکلا»ی حوزه شهرستان شاهی با عمو جنگ کرد».^۴

تا این جا آبادی‌های اطراف باغلو یا گیلخواران در کتاب‌های تاریخ مطالعه شده، ذکر شد. لازم به تذکر است که منابع تحقیقی دانشمندان معاصر - اگر چه از کتب مختلف و متعدد نام می‌برند - بیشتر کتاب‌های: تاریخ طبرستان و رویان و مازندران اثر میر سیدظهورالدین بن سید نصیرالدین مرعشی و تاریخ خاندان مرعشی، اثر میر تیمور مرعشی و تاریخ طبرستان اثر بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب و تاریخ رویان اثر اولیاء... آملی می‌باشد. که تألیف این کتاب‌ها به آغاز حکومت سادات مرعشی در مازندران نزدیک‌تر است.

۱- تاریخ تبرستان. برزگر. ج ۲. ص ۵۴

۲- همان. صص ۱۸۱ و ۱۸۳.

۳- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. میر سید ظهور الدین بن سید نصیر الدین مرعشی (۸۱۵-۸۹۲ هـ). ص ۲۵۶.

۴- تاریخ مازندران. مهجوری. ج ۲. ص ۳۵

ناگفته نماند که سادات علوی پیش از مرعشیان هم در ایران و به ویژه مازندران فعالیت داشتند. هم چنان که در کتاب‌های تاریخی بعد از اسلام به حکومت فرزندان علی(ع) یا فرمانروایان علوی، اشاره شد. در کتاب «مازندران و استرآباد» تألیف رابینو آمده است: «حکام علوی ابتدا در سال (۲۵۰ هجری) خود را در مازندران مستقر نمودند. حسن بن زید آمل را تسخیر کرد و در حدود سال ۳۳۷ دوره‌ی فرمانروایی ایشان پایان یافت»^۱.

بنابراین علویان از قرن سوم در مازندران، قدرت یافتند و خاندان مرعشی هم ادامه دهنده‌ی حکومت سادات علوی بودند.

اما خاندان مرعشی عملاً با تشکیل حکومت و پیدا کردن قلمروی فرمان رویی در مازندران، آثار و امارات مؤثری باقی گذاشته‌اند. که در شناسایی تاریخ مازندران و پی بردن به پیشینه‌ی این سرزمین، کاملاً کارساز و مشکل‌گشا می‌باشد.

در این کتاب‌ها نام آبادی‌های اطراف شهر جویبار، درج گردید. که بعضی‌ها تغییر نام پیدا کرده و بعضی‌ها هم به همان نام باقی مانده‌اند.

اما در آثار نوشته شده در تاریخ‌های بعد از مرعشی‌ها، هم چنان نام‌های مزبور، ثبت شد. مخصوصاً پادشاهان صفوی که در مازندران، برای خود کاخ مجلل و وسایل رفاهی و تفریحی با شکوهی، ترتیب داده‌اند، به هنگام تفریح و گردش در مناطق مختلف مازندران، به اطراف جویبار هم می‌رسیدند. چنان که در شرح حال شاه عباس کبیر آمده است. که در اشرف‌البلاد و فرح‌آباد، عمارات و ابنیه باشکوه ایجاد کرد. و در اطراف به گردش و شکار می‌پرداخت. و به شکارگاه‌های مختلف در مازندران، رجوع می‌کرد.^۲

«شاه عباس دوم در سال ۱۰۷۳هـ نیز به مازندران آمدند... شاه در این سفر دیدن سبزه‌زارهای دلگشای «چیکرود» را که به رود تالار و دریا پیوسته است... مورد توجه و علاقه‌ی خویش قرار دادند

و در مراجعت مدتی را در آن دو جا، درنگ فرمودند. «چپکرد و باغ ارم شهر زیبای بارفروشه (بابل)»^۱.

اگر منابع موجود پس از دوران صفویه هم مورد توجه قرار گیرد، آبادی‌های شمالی شهرستان جوینار در همه‌ی آن‌ها، ثبت می‌باشد. و نام «گیلخواران» هم به چشم می‌خورد. چنان که در سفرنامه‌های ناصرالدین شاه و رابینو^۲ هم شواهد زیادی وجود دارد. که به اختصار به آن اشاره می‌شود. الف = همان‌طور که در گذشته اشاره شد. ناصرالدین شاه قاجار در سفر خود به مازندران، از آبادی‌ها و جمعیت برخی از دهستان‌ها و روستاها، یاد کرده است.

بنا به متن این سفرنامه، ناصرالدین شاه پس از زیارت بقعه‌ی امامزاده ابراهیم در بابلسر (مشهدسر) به سمت لاریم و فرح‌آباد حرکت کرد. و در این مسیر به این آبادی‌ها رسید و نام آن‌ها را ثبت کرد: «بهنمیر، رودخانه‌ی چپکرد که به اسم دهی معروف به همین نام است، بقعه‌ی امامزاده محمود، لاریم، مشک‌آباد.»

ضمناً قراء بلوک گل‌خواران را هم به این شرح نام برد: میستان، دونچال، کردکلا.^۳ سپس از لاریم به سوی فرح‌آباد حرکت کرد. البته ویژگی‌های سرزمین‌ها و وضع هوا و رود و جنگل و دریا را هم نادیده نگرفت.

ب = «رودخانه‌های مازندران تماماً از دامنه‌های شمالی کوه‌های البرز فرو می‌ریزند...

اسامی این رودخانه‌ها به ترتیب از مغرب به مشرق عبارتند از: چپکرد یا تالار- لاریم یا سیاهرود...»^۴.

«... و می‌گویند جهان بیگلوها در اندرود و [چپکرد] و مشهد گنجروز و مدانلوا در

(مشک‌آباد و جوینار و پنبه‌چوله و کردکلا و لاریم و زیدیه‌ها در اسفندین اقامت دارند.)»^۵

۱- تاریخ مازندران. مهجوری. ج ۲. ص ۱۰۷

۲- هل . رابینو نویسنده کتاب، شش سال یعنی از ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۱ شمسی کنسول دولت بریتانیا در شهر رشت بوده و در ظرف این مدت یک بار در بهار سال ۱۲۸۸ شمسی و بار دیگر در پاییز ۱۲۸۹ در سراسر مازندران و گرگان مسافرت کرده... (مقدمه‌ی مترجم). این سفرنامه به نام «مازندران و استرآباد» تألیف هل . رابینو. ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی موجود است.

۳- سفرنامه‌ی ناصرالدین‌شاه از ص ۱۳۷ الی ۱۴۷

۴- مازندران و استرآباد. هل . رابینو. ص ۲۹

۵- همان. ص ۳۸

«... و پس از عبور از میان جنگل انار به ده بهنمیر آمدیم. ده بعدی روشن‌دون بود:

سپس به جنگل از نو رسیدیم. در این‌جا راه از میان یک دشت باتلاقی می‌گذشت و پس از عبور از چپکروود به دهکده‌ی انارمرز وارد شدیم. محل کوچک چپکروود که سابقاً از توابع بارفروش بود و بعدها به ساری ملحق شد. از شرق محدود است به کردکلا. از مغرب به روشن‌دون و از جنوب به میدان (یا به تصور من به جویبار) و از طرف شمال به لاریم و بحرخرز و شامل دهات انارمرز که سی خانوار جمعیت دارد و دینه‌چال ۵۰ خانوار و پیت‌رود ۴۰ خانوار و امامزاده عبدا... ۳۰ خانوار می‌باشد»^۱

«راه مستقیم ساری به بارفروش از امامزاده اسندج (عیسی خندق ۳/۵ میل... فوتم دو و سه چهارم $(2\frac{3}{4})$ میل... این راه فقط از میان راه‌های باریک دهات و جنگل‌های انبوه و گاهی زمین‌های باتلاقی که مسافر محتاج راهنما است عبور می‌کنند...»^۲

«بلوکات ساری از این قرارند: بلده، علی‌آباد،... کیاکلا، مشک‌آباد...»^۳

«دهات فرح‌آباد: ... (ج) گیلخواران، بهستان، دیوچال، دیوکلا، فوتم، ایران‌آباد، اسمعیل‌کلا،

جوبر، کردکلا و چپکروود، میانده، پهن‌کلا و کوکنده، سروکلا، سراج‌کلا، شیب‌آندان، سورکا»^۴

اکنون که پیشینه‌ی آبادی‌ها و مناطق اطراف شهر جویبار، در کتاب‌های تاریخ مطالعه شده، یادآوری شد. می‌پردازیم به کلمه‌ی «گیلخواران». تا روشن شود که این کلمه از چه زمانی در کتاب‌های تاریخی یاد شده، درج گردید.

تا آن‌جا که این بنده در کتاب‌های مطالعه شده، به تحقیق پرداختم، کلمه‌ی «گیلخواران» یعنی شهرستان جویبار در آثار قرن‌های اولیّه‌ی بعد از اسلام به کار نرفته است. با توجه به این که سرزمین گیلخواران در دو ناحیه وجود داشت. یکی در «دودانگه‌ی ساری»، که در تاریخ مازندران مهجوری این آبادی در سه جا به کار رفته است. چون مورد نظر نمی‌باشد، از شرح آن خودداری می‌شود.^۵

۱- مازندران و استرآباد. هل. رایینو. ص ۸۶

۲- همان. ص ۸۸

۳- همان. ص ۹۶

۴- همان. ص ۱۸۴. «مترجم در صفحه‌ی ۱۸۳ در باورقی توضیح داد که بیشتر این دهات مربوط به ساری است.»

۵- تاریخ مازندران. مهجوری. ج ۱. صص ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۷

دوم: گیلخواران مورد نظر، که شهرستان جویبار می‌باشد. در شرح حال اسپهبد رستم [سوم] شاه نمازی [یکم] (نصیرالدوله [یکم]) باوند پادشاه تپورستان و کومس و استرآباد که در سال (۵۵۸ق) در گذشت، چنین آمده است: [ابن اسفندیار می‌نویسد: «از جمله عادت این پادشاه یکی آن بود. که روز صبح جمله خزانه‌ی خویش به تاراج دادی و حریفان و ندیمان را تا روزی امیر سابق‌الدوله (علی گیلخواران) [= گیل خوارانی]... در پاورقی این صفحه آمده است «دهستان گیل‌خواران در بخش مرکزی شهرستان قائم‌شهر واقع شده است»^۱]

اگر چه نام شخص خاص مورد نظر است، چون به نام محل تولد و یا سکونت ضمیمه می‌باشد، روشن است که این آبادی از قبل موجود بود. بنابراین در نیمه‌ی قرن ششم هجری نام «گیلخواران» مطرح بود.

در کتاب تاریخ خاندان مرعشی چنین آمده است: «... مردم غربی قریب به سه هزار سوار و پیاده خان را برداشته متوجه دیار شرق شدند. چون به «گیلخواران» رسیدند مردم ما بین سیاهرود و تالار را دلالت نمودند کلام اجابت نموده به خدمت رسیده از آنجا به ساری نزول نمودند»^۲.

آقای دکتر منوچهر ستوده در مقدمه‌ی کتاب تاریخ خاندان مرعشی تألیف این کتاب را در سال ۱۰۰۰ هـ ق ذکر کردند. بنابراین در زمان نوشتن این کتاب، سرزمین گیلخواران، آباد و محل سکونت بود.

کلمه‌ی «گیلخواران» در سفرنامه‌ها و کتاب‌های دیگر که پس از صفویه نوشته شده، همین شهرستان جویبار می‌باشد. در سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه به «گل‌خواران» اشاره شد.^۳

«گیلخواران» در سفرنامه‌ی رابینو هم ذکر شد: «ناحیه فرح‌آباد شامل بلده، انده‌رود، شهرخواست، گیلخواران...»^۴

۱- تاریخ تبرستان. برزگر. ج ۲. ص ۲۹۱

۲- تاریخ خاندان مرعشی مازندران. به تصحیح دکتر ستوده. ص ۳۲۸

۳- سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه. ص ۱۴۶

۴- مازندران و استرآباد. رابینو. ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی. ص ۸۷

با توجه به این که در صفحه‌ی ۱۸۴ کتاب مزبور هم این محل جزء دهات فرح‌آباد منظور شد، مشخص است که نظر مترجم، مبنی بر اشتباه بودن ده‌های فرح‌آباد کاملاً صحیح است.

اگرچه ساکنان اولیه‌ی شهرستان جویبار، مشخص نیستند، و تاریخ آغاز آبادی در این سرزمین روشن نمی‌باشد، مطلبی که به حقیقت نزدیک است، سکونت افراد بومی در این آبادی و نام‌گذاری آن می‌باشد، پیش از آن که اقوام دیگر به این ناحیه کوچ کنند. این موضوع برای بسیاری از آبادی‌ها صدق می‌کند. ولی کلیت ندارد؛ زیرا در برخی از آبادی‌ها نام آن‌ها برگرفته از نام بزرگ قبیله یا گروهی می‌باشد که ابتدائاً در آن‌جا به عمران و آبادی پرداختند. مانند «فاضل‌آباد» یعنی آبادی‌ای که با دست شخصی به نام «فاضل»، آباد شد. و یا «فرح‌آباد» یعنی آن آبادی که به نام بزرگ قبیله‌ای است، که آغازگر ساخت و ساز آن‌جا بوده‌اند.

مواردی دیگر از این قبیل، با منظورهای دیگر هم وجود دارد. که فعلاً از بیان آن‌ها خودداری می‌شود. از آن جایی که جویبار با ایجاد شهرستان «شاهی» از ساری جدا و جزء توابع «شاهی» شد، سابقه‌ی این آبادی را باید در محدوده‌ی شهرستان شاهی جستجو کرد. با توجه به این که از نظر شرایط موقعیتی و جوّی چندان تفاوتی با شهرستان شاهی به ویژه پس از جدایی سوادکوه از شاهی، ندارد. بسیاری از ویژگی‌های شاهی با جویبار یکی می‌باشد. در کتاب‌های جغرافیایی پیش از انقلاب و دیگر نوشته‌ها، جویبار جزئی از سرزمین شهرستان شاهی منظور می‌شد. تا پیش از جداشدن جویبار از قائمشهر، همین منوال ادامه داشت. چنان که در کتاب درسی جغرافیای استان مازندران، که در سال ۱۳۷۲، تألیف شد، در قسمت تقسیمات سیاسی چنین آمده است: «طبق آخرین تقسیمات کشوری، شهرستان قائمشهر دارای دو بخش مرکزی و جویبار و هشت دهستان و سه شهر (قائم‌شهر، جویبار و کیاکلا) است»^۱.

باغلو

این نام برای مرکز گیلخواران به کار می‌رفت. که از گذشته‌ی دور متشکل از این آبادی‌ها بود: کلاگر محله، باغبان محله، جوان محله (جون محله)، بالامحله، کردمحله، فقیه محله، سراج کلا. مجموعه‌ی این هفت محل، با جمعیت کم و تعداد خانوار معدود، باغلو را شامل می‌شد. ضمناً «حیدر آباد» هم با

فاصله‌ی کمی و با تعدادی از خانوارهای کم در قسمت شمالی این هفت محلّ واقع شده بود. که فعلاً هم با گسترش بیشتر باقی است.

«وضع جویبار» در پیش از انقلاب:

به طوری که از سالخوردگان، اطلاع به دست آمد، و این بنده هم از ایام کودکی به یاد دارم؛ بین کلاگرمحلّه و مرکز قصبه، که در آن وقت «باغلو» گفته می‌شد، زمین‌های زراعتی و زمین وسیعی به نام «توت باغی» وجود داشت. تعداد خانوارهای کلاگرمحلّه در آن زمان، بسیار محدود، ولی دارای سابقه‌ی طولانی بود. به طوری که هم اکنون حسینیه‌ی قدیمی این محلّ، جزء آثار باستانی به ثبت رسید.

این نوع حسینیه‌ها، در بالامحلّه و سراج کلا و باغبان محلّه هم وجود داشت. که البته اکنون با ساخت و سازهای جدید، آن حالت را دارا نمی‌باشند.

بین باغلو و سراج کلا هم، ساخت و سازی وجود نداشت، ولی مانند فاصله‌ی بین باغلو و کلاگرمحلّه نبود. این هفت محلّ دارای جمعیت کم و تعداد خانوارهای محدود، ولی دارای سابقه‌ای بود که قبلاً به آن اشاره شد.

در پیش از انقلاب، به ویژه از زمانی که این بنده، به یاد دارم، یعنی حدوداً از سال ۱۳۳۰ به این طرف، وضع این قصبه، به این شرح می‌باشد:

راه ارتباطی بین این هفت محلّ، در بعضی از نقاط، از میان زمین‌های زراعتی و باریک بود که پیاده‌ها می‌توانستند، به دنبال هم، عبور کنند. و یا گاهی از دوچرخه استفاده می‌شد. ولی راه طولانی تری با عرض وسیع‌تر هم وجود داشت. که در زمان‌های لازم از آن‌ها، استفاده می‌شد. و به اصطلاح «مالرو» بود.

در مرکز این قصبه یعنی باغلو، یک ژاندارمری تأسیس کردند. که حدوداً از زمان رضاشاه بود. دعواها و درگیری‌های بزرگ و قومی، معمولاً به این پاسگاه کشیده می‌شد. ولی اختلافات خانوادگی و

یا همسایگی و درگیری‌های کوچک، به خان محل و در جایی که به نام «اتاق پیش»^۱ نامیده می‌شد، کشیده می‌شد. و خان باغلو، یا به حق و یا به ناحق، حکم شلاق زدن و در انبار خانه، زندانی کردن، و یا بخشش و مصالحه را صادر می‌کرد.

غیر از این مورد، بعضی متدین‌ها برای رفع اختلافات و نزاع‌ها، به روحانی بزرگ محل که معمولاً، در باغبان‌محلّه، استقرار داشت، مراجعه می‌کردند.

راه‌های ارتباطی بین باغلو با شهرهای هم‌جوار هم، گلی، گاهی با شن‌ریزی همراه بود. مخصوصاً از وقتی که ماشین‌های مسافرکشی اولتیه، با نام «کمان کار و چوب کبریتی یا استیشن»^۲، در این جاده‌ها، رفت و آمد می‌کردند. گاهی به علت گیر کردن در گل‌ولای، ساعت‌ها عمر مسافر در ماشین تلف می‌شد. در سال‌های اولتیه‌ی تحصیل هم سن و سال این بنده که در شاهی، سکونت می‌کردیم، ماشین‌ها از راه کیاکلا به جویبار، رفت و آمد می‌کردند. گاهی ماشین آن وقت که از «کمان کار»، مدرن‌تر بود، به نام «چوب کبریتی» در بین راه کیاکلا، گیر می‌کرد. و ما تا پاسی از شب، گذشته، به منزل می‌رسیدیم.

معمولاً در داخل ماشین، یک بیل هم نگهداری می‌کردند، برای آزاد کردن چرخ‌های ماشین از گل‌ولای اطراف آن.

پس از مدتی، راه ارتباطی جویبار به قائم‌شهر، از همین جاده‌ی فعلی یعنی از «جفت‌امام» و «آهنگر کلا» به تعبیر آن روز، مورد استفاده قرار گرفت. در مرکز این قصبه، یعنی باغلو هم وضع خیابان، بسیار اسفناک بود.

به طوری که حدوداً در سال ۱۳۳۰ در محلی که هم اکنون مرکز نیروی انتظامی می‌باشد، چند متر به سمت جنوب، یعنی محلّ «تکیه اعظم» کردمحلّه، به علت لجنزار بودن خیابان، یک کامیون که قصد خروج از باغلو را داشت، به سمت چپ، بر روی اتاق فرو افتاد. به طوری که چرخ‌های این کامیون از سمت راست به هوا رفت. و ما تعدادی از بچه‌ها و جمعی از بزرگ سالان به تماشا پرداختیم.

۱- مرکز باغلو، همین میدان امام (سپاه) امروزی بود. چون حلّ و فصل دعوای با ارباب محل و ساکنین همین میدان بود. به نام «اتاق پیش» می‌خواندند. و چون کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی تأسیس شد به «ماشین‌خانه» هم معروف بود و بیشتر به این نام شهرت داشت. و اکثراً هم «تشین ختّه» تلفظ می‌کردند.

حدوداً در سال ۱۳۳۰ یک شخص از کردمحلّه در سمت جنوب خیابانی که به مخابرات امروز وصل می‌باشد، یک دستگاه آسیاب تأسیس کرد.

این جانب با چند نفر از اشخاص سالمند مصاحبه کردم. که می‌توان تا حدودی با اوضاع گذشته‌ی جویبار، که به ما نزدیک است، آشنا شد. این اشخاص عبارتند از:

الف) مصاحبه با آقای حاج اکبر مدانلو:

این شخص مشخصات خود را چنین بازگو کرد:

نام پدرم کربلایی امام قلی، فرزند آقا جان می‌باشد. و از نسل بالاتر خبری ندارم. در سال ۱۳۰۹ متولد شده، تا کلاس چهارم ابتدایی تحصیل کردم. ابتدا پیش یک پیرزن به نام «آخوندمار» با ماهی یک ریال، خواندن قرآن را شروع کردم. در آن وقت مکتب‌خانه‌ها رونق بیشتری داشت. چون فرزند این پیرزن آخوند بود او را به این نام، یعنی مادر آخوند، صدا می‌زدند.

از خاطرات این شخص در دوره‌ی کودکی و جوانی یعنی پیش از سال ۱۳۳۰، چنین بیان شد:

اول- وضع مدرسه:

ابتدا در یک خانه‌ی معمولی شخصی، واقع در سمت جنوبی اداره‌ی آموزش و پرورش فعلی و کوچه‌ی (سرپرست). دوره‌ی ابتدایی را شروع کردم. مدیران ما که معلم هم بودند، به ترتیب عبارت بودند: از آقایان مدنی، بعد، حاجی مدیر، که ساروی بودند. سومی نعیمی، چهارم آقای علی آقا مدیر. خانم معلّمی به نام (پارسایی) هم داشتیم.

در این مدرسه ابتدا تا چهارم ابتدایی و بعد تا ششم ابتدایی تدریس می‌شد. و در امتحان آخر سال ششم که نهایی بود، معمولاً دانش آموزان به ساری، اعزام می‌شدند.

تنیبه بدنی با شدت رواج داشت. و معلّمان در یاد دادن، تعصّب به خرج می‌دادند. و می‌خواستند، که دانش آموزان حتماً جدّیت و در یادگیری، کوشش داشته باشند.

در آن زمان پیشاهنگی هم رواج داشت. و هر بار که رضاشاه به جویبار می‌آمد، ما را با صف، به استقبال او می‌بردند.

دوم- وضع مکانی شهر جویبار:

در محل‌های مسکونی جویبار، از سراج کلا تا کلاگرمحله، تعداد خانه‌ها بسیار کم و خانه‌سرا بسیار گسترده بود. بین محل‌های مسکونی معمولاً زمین‌های زراعتی وجود داشت.

راه‌های ارتباطی جویبار به گفته‌ی آقای حاج اکبر مدانلو که از دوره‌ی کودکی به یاد داشت، از جویبار به ساری بود. که مالرو و بیشتر رفت و آمدها از این راه بود. البته برای خرید، از جویبار به بابل هم راه مالرو وجود داشت. که به گفته‌ی این شخص با پدرش از رود تالار واقع در «سر پل کیا کلا» با قایق که به لهجه‌ی مازندرانی «لاکمه» گفته می‌شد، عبور می‌کردند. و آن طرف رود مجدداً سوار اسب می‌شدند و به بابل می‌رسیدند.

وضع مردم بنا به گفته‌ی این شخص در آن وقت، از نظر بهداشتی و رفاهی بسیار بد بود. به طوری که یک شخص با یک دست لباس، هم کار می‌کرد، و هم با همان لباس در منزل و مهمانی‌ها حضور پیدا می‌کرد.

البته اربابان، لباس مخصوص داشتند. و شلوار بلند می‌پوشیدند با بند بلند که در جلوی شلوار آویزان بود. و در نوک آن کهربا وصل می‌کردند.

بنا به یادبودهای ذهنی آقای مدانلو در جویبار، فقط دور میدان امام فعلی یا سپاه چند مغازه وجود داشت. با راه عبور باریک و مالرو که به کنار دریا و آبادی‌های شمالی گیلخواران، وصل می‌شد. این میدان به خاطر این که اربابان در این محیط سکونت داشتند و کارهای مردم را حل و فصل می‌کردند، به «اتاق پیش» هم نام‌گذاری شده بود. این شخص همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در سال ۱۳۳۰ در جویبار یک دستگاه آسیاب و بعد کارخانه‌ی شالی‌کوبی تأسیس کرد. که در آن وقت در جویبار سابقه نداشت. سال بعد یک دستگاه موتور چوب‌بری و یک سال بعد یک دستگاه پنبه‌زنی دستی را به آن منطقه اضافه کرد. این منطقه، خانه‌ی مسکونی این شخص هم بود. و زمین وسیعی را شامل می‌شد.

این آقای مدانلو با ابتکار خود از موتور دیزل آسیاب و شالی‌کوبی، برای اولین بار در جویبار، برق تولید کرد. و با یک لامپ که در قسمت بیرونی کارخانه و سر راه، نصب شده بود، آن حدود را روشن کرد. البته بنا به گفته‌ی ایشان یک رشته سیم به منزل خود و یک رشته هم به منزل بعضی دوستانش کشید. و منزل آنان را هم روشن کرد.

در سال ۱۳۳۵ یک موتور دیزل مخصوص برق با چهار سیلندر در همین منطقه با همکاری چند نفر از دوستانش به کار انداخت. تا به همهی خانه‌های جویبار، که البته در آن وقت محدود بود، برق برساند.

بعداً یک موتور دیزل بزرگ خریداری کردند. و در سمت شرقی مسجد جامع بازار فعلی در محلّ مغازه‌ی آقای حاج معتمدی، به کار انداختند.

این جانب نویسنده‌ی این متن هم در آن زمان شاگرد استاد معمار به نام آقای «میر محسن» بودم. که در آن زمان در معماری حرف اول جویبار را می‌زد. و ذرات کارهای مهم و بزرگ از این شخص استفاده می‌شد. بنا به گفته‌ی آقای مدانلو اولین بار در جویبار «کنباین» را ایشان خریداری و وارد کردند. که برای برداشت محصولات زراعی، مورد استفاده قرار دادند. ایشان برای خرید کنباین چنین توضیح دادند: «برای تهیه‌ی کنباین، من در سال ۱۳۴۰ در بین شاه عبدالعظیم و تهران با واردکننده‌ی کنباین از آلمان، برخورد کردم. این شخص آقای «قوم» نخست‌وزیر سابق بود. که با رضاشاه وصلت کرد. یعنی دختر رضاشاه را به عقد پسر قوم در آوردند. او زمین زراعتی بسیار وسیعی را با مساحت بیش از ۱۰۰۰ (هزار) هکتار در اختیار داشت. ضمناً نماینده‌ی شرکت «جان‌دیر» آلمان در ایران بود. که کلیه‌ی کنباین‌ها از آلمان زیر نظر او به ایران وارد و توزیع می‌شد.

قوم با رضاشاه قرار گذاشت. که زمین‌های جنوبی ایران در اختیار او و زمین‌های شمالی ایران در اختیار رضاشاه باشد. روی همین جهت، زمین‌های زراعتی بسیاری را تحت عنوان «املاک پهلوی» در منطقه‌ی شمال ایران اختصاص به رضاشاه دادند. و زمین‌های زیادی را در منطقه‌ی شیراز، قوم در اختیار داشت.

آقای مدانلو اضافه کرد، که حدوداً ۶۰ (شصت) سال پیش، دور میدان امام فعلی، مرکز جویبار، فقط چند مغازه داشت. و ما که بچه بودیم و از لاریم گاو میش می‌آوردند، برای قصاب‌ها و نگهداری. ما می‌ترسیدیم، و در زیر بعضی مغازه‌ها که خالی بود، خود را قایم می‌کردیم.

ناگفته نماند این جانب نویسنده‌ی این متن در تابستان سال ۱۳۳۶ در این میدان کار می‌کردم. با این توضیح که در قسمت شمالی این میدان که فعلاً (پاییز سال ۱۳۸۵) محلّ نصب آگهی‌های شهرداری می‌باشد، درخت چنار بزرگی داشت. که مردم غروب‌ها در زیر آن اجتماع می‌کردند. و گاهی صبح‌ها

هم چند نفری در آن جا حضور می‌یافتند. برخی افراد هم ماهی و یا سبزی و یا خربزه و هندوانه در روی زمین پهن می‌کردند. و به فروش می‌رساندند. گاهی یک نفر گوسفند می‌کشت و به فروش می‌رساند. از آن جایی که زمین این منطقه گلی بود، در زمستان و هنگام بارندگی، تمام میدان گل آلود می‌شد.

در سال ۱۳۳۶ شهرداری (شاهی) هزینه‌ی سنگ فرش این میدان را تأمین کرد. چون جویبار از روستاهای (شاهی) محسوب می‌شد. وسط این میدان را اختصاص به گلکاری دادند. که فعلاً (علامت گاز) به عنوان سنبل روشنایی نصب شد. دور آن را یک استاد محلی با سنگ، فرش می‌کرد. که این بنده شاگرد آن استاد بودم. و آن استاد، اکنون زنده و گوشه گیر است. ان شاء... خداوند حافظش باشد.

ب) مصاحبه با آقای حاج رضا جوانی:

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، با پیر مردی مصاحبه کردم، که ۹۵ (نود و پنج) سال سن دارد. این شخص به نام آقای حاج رضا جوانی فرزند غریب رضا می‌باشد. تحصیلات حاج آقای جوانی در مکتب‌خانه و کلاس اکابر بود.

ایشان هم، جمعیت جویبار را در دوران کودکی و تا آن جا که به خاطر داشت، بسیار کم و فاصله‌ی بین خانه سراها را زیاد بیان کرد.

تقریباً می‌توانم بگویم. که در مصاحبه با اشخاص سالخورده، وضع راه‌های داخلی محل‌ها و بین شهرهای هم جوار، که ساری و بابل بود، و جمعیت و وضع کلاس‌ها و تعداد هم کلاس‌ها یکسان بود. حاج آقای جوانی می‌گفت. که ما اذان صبح با اسب که معمولاً بار کشاورزی داشت، به ساری و گاهی پیاده به بابل می‌رفتیم. و با سه ساعت راه پیمایی با اسب به ساری می‌رسیدیم. وضع زندگی مردم بسیار بد بود. در زمان پدرم، کارگر، با روزی یک ریال مزد کار می‌کرد. آن قدر کار، کم بود. که بعضی مردم را دیدم که علف می‌خوردند. مردم دعوای خود را به وسیله‌ی کدخدایان و اربابان، فیصله می‌دادند. و گاهی هم دعوای بزرگ به ساری می‌کشید.

حاج آقای جوانی بیان داشت. که پدر بزرگم، جمعه بازار را به یاد داشت و در زمان احمد شاه، پنه هر ۱۰۰ من (هر من سه کیلو) ۴۰ تومان خرید و فروش می‌شد.

در زمان رضاشاه جاده‌های مالرو، وسعت و ژاندارمری هم در جویبار تأسیس یافت. در باغبان‌محله و کردمحله و سراج کلا و کلاگرمحله هر جا یک باب حمام وجود داشت.

نویسنده: خود به یاد دارم. که معمولاً وضع حمام‌ها به این صورت بود، که از سطح زمین انبار آب را با آجر بالا می‌آوردند. و روی آن را با گل می‌پوشاندند. و روزنه‌هایی که از شیشه پوشیده می‌شد، بر روی سقف این انبارها که (خزینه) نام داشت، تعبیه می‌کردند. تا درون حمام را روشن کند. و رخت‌کن و جای شستشوی تن و خزینه‌ی آب در زیر زمین بود. به طوری که چند پله می‌بایست زیر پا نهاده شود، تا به رختکن رسید.

سقف این قسمت از حمام هم به صورت گنبدی شکل از سطح زمین، کمی بالاتر، قرار داشت. و روی آن را هم معمولاً از گاه گل می‌پوشانیدند. و روزنه‌هایی از شیشه، در جاهایی از این گنبد تعبیه می‌کردند. تا درون حمام از روشنایی هوا، برخوردار شود.

معمولاً دم در ورودی رختکن، صاحب حمام و یا نماینده‌ی او جای معینی برای نشستن داشت. تا پول حمام را از مراجعین دریافت کند. و بدین منظور معمولاً یک جام مسی که پوشیده از قلع بود، در روبه‌روی صاحب حمام وجود داشت. که مردم پول را در داخل این جام می‌انداختند. البته پول‌ها هم به صورت سکه‌های ده شاهی و یک ریالی و ۵ ریالی بود. اسکناس‌های یک تومانی و دو تومانی هم وجود داشت که برای کارهای بزرگ به کار می‌رفت.

«دنباله‌ی مصاحبه»: آقای حاج جوانی، اظهار داشت که معمولاً در گیلخواران، اربابان، حاکمیت داشتند. چنان که پدر «مکری» در زمان ناصرالدین شاه در کردکلا، بر مردم فرماندهی داشت. «حسن خان» در لاریم و «یاورخان و جعفر قلی ارباب و سرتیپ صارم نظام» در جویبار به نام ارباب، فرمان روا بودند. معمولاً برای رفتن به مکه از اسب یا شتر استفاده می‌شد. که حدوداً، یازده ۱۱ ماه طول می‌کشید.

آقای حاج جوانی می‌گفت، من ۱۲ (دوازده) ساله بودم که رضاشاه، به پادشاهی رسید. در آن زمان قیمت یک اسب عالی، ۳۰ تومان، یک گاو ماده ۱۰ (ده) تومان، گوسفند ۲ (دو) تومان و ورزا (گاو نر برای شخم زدن زمین) ۱۰ (ده) تومان، بود. البته زمین را با «گریاس» که نوعی بیل می‌باشد، می‌کنند. ولی بعدها گاو آهن، روی کار آمد.

ج) مصاحبه با آقای حاج ابراهیم اقبالیان:

شخص دیگری که مورد مصاحبه قرار گرفت آقای «حاج ابراهیم اقبالیان» می‌باشد. به این شرح:

س ۱. سال تولد و میزان تحصیلات و محل آن؟

ج ۱. سال تولد: ۱۳۰۲، میزان تحصیلات: پنج ابتدایی، در جویبار.

س ۲. وضع جویبار از جهت وسعت خاک و جمعیت در زمان تحصیل شما؟

ج ۲. وسعت خاک تقریباً مانند امروز بود. ولی جمعیت آن کم و محل‌های مختلف در آن زمان،

کوچک با خانوارهای معدود و بین محل‌ها، معمولاً زمین زراعتی وجود داشت.

س ۳. در مورد وضع مدرسه و آموزش و پرورش؟

ج ۳. وضع ساختمان مدرسه را تقریباً مانند اشخاص مصاحبه شده‌ی قبلی بیان کردند. ولی در مورد

کارکنان و دانش آموزان چنین توضیح دادند: شخصی به نام آقای علی رضا کریمی هم مدیر بود و هم

مدرس. که پنج یا شش شاگرد داشت. یک روحانی و ولی خان نام، تا چهار کلاس و حدوداً با ۲۰

شاگرد، مدرسه را اداره می‌کردند. مدیر و معلمان. غیر بومی بودند. تنبیه بدنی در مدرسه، رواج داشت.

مخصوصاً آقای کریمی که ساروی بود، زیاد، تنبیه بدنی می‌کرد.

در زمان رضاشاه، سرکسیانس ارمنی زمینی را خرید. و قسمتی از آن را گرفتند. و اختصاص به

مدرسه دادند. [منظور دبستان سعدی بود. که در زمان رضاشاه در سال ۱۳۱۶ ساخته شد. و فعلاً متأسفانه

آن بنا را خراب کرده، اداره‌ی آموزش و پرورش در آن جا، به کار مشغول است.]

س ۴. درباره‌ی رابطه‌ی مردم با یکدیگر؟

ج: مردم با یکدیگر با محبت و مسالمت‌آمیز به سر می‌بردند. ولی فعلاً محبت‌ها و احترام‌ها، کم

می‌باشد. و هر کس فقط به خود می‌اندیشد.

س ۵. وضع راه‌های ارتباطی با شهرهای هم جوار و وسیله‌ی ایاب و ذهاب؟

ج: راه‌های بین جویبار با شهرهای هم‌جوار، مالرو بود، شهرهای ساری و بابل مورد نیاز مردم بود.

و علی‌آباد هم بعدها به آن اضافه شد. که پس از شهر شدن به نام «شاهی» معروف شد. در زمان

رضاشاه دو جاده: یکی از کیاکلا به بابل و یکی از جویبار به شاهی از راه نوکنده‌کاو آهنگرکلا، ساخته

شد. و پل آهنی سر پل را در ۱۳۱۲ ساختند.

س ۶. وضع معیشتی و بهداشتی و درمانی جویبار از وقتی که به خاطر دارید؟

ج: بهداشت مردم بسیار بد بود. درمانگاهی هم در جویبار وجود نداشت. وضع مردم هم رضایت بخش نبود.

س ۸. از سلسله نسب خود چه می‌دانید؟

ج: نام پدرم امیر حسین، فرزند مهدی آقا به نام ابراهیم می‌باشد.

مادر پدرم (مادر بزرگ یا آقانه) فاطمه خانم، دختر نجف قلی سلطان، مالک جویبار و ورثه‌ی محمد کاظم خان و محمد ظاهر خان، می‌باشد.

نویسنده متذکر می‌شود. که این سلسله نسب، بر سابقه‌ی جویبار، دلالت دارد. زیرا سالخوردگان «خان»ها در جویبار، می‌توانند نشانه‌ای از گذشته‌ی جویبار باشند، به نام مدائلوها که پیش از زمان ناصرالدین شاه در این منطقه، سکونت یافتند.

ضمناً خاطرات این شخص بیشتر، از این جهت دارای ارزش است. که اولین رییس انجمن شهر جویبار، می‌باشد. و دنباله‌ی این مصاحبه، با اهمیت‌تر به نظر می‌آید.

س ۹. فعالیت اجتماعی شما برای جویبار چه بود؟

ج: این جانب در سال ۱۴ یا ۱۳۱۲، مشغول کار آزاد شدم. شخصی به نام «پیرم ارمنی» تاجر با چند نفر تاجر محلی، در جویبار کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی تأسیس کرد. و ما هم به خرید و فروش پنبه مشغول شدیم. در سال ۱۳۱۷ رضاشاه مالک این کارخانه‌ی کوچک شد. و کارخانه‌ی بزرگ را تأسیس کرد. و به جای کارخانه‌ی کوچک، کارخانه‌ی مدرن بزرگ پنبه پاک‌کنی را جایگزین کرد.

آقای قاسم اقبالیان هم درباره‌ی سابقه‌ی این کارخانه چنین نوشته‌اند: «لازم است اشاره شود که قبل از تأسیس این کارخانه (کارخانه‌ی مدرن رضاشاه) در گذشته‌های دور یک شرکت روسی بنام پرس خولوویک، یک کارخانه دستی پنبه پاک‌کنی در جویبار احداث نموده و با ایجاد مزرعه‌ی آزمایشی پنبه، شروع بکار نموده است. و بعد تعدادی از اهالی مقداری از سهام این کارخانه را خریداری نمودند. فعالیت این کارخانه تا سال ۱۳۴۹ عبارت بوده است از عقد پیمان با کشتکاران پنبه که بر

اساس سند رسمی که در دفترخانه صورت می‌گرفته و پرداخت وام (هر هکتار ۳۰۰۰ ریال در سه قسط)، بذر، کود، قماش بوده است»^۱.

آقای حاج ابراهیم اقبالیان ادامه دادند: «تا سال ۱۳۳۹ در جویبار شهرداری تأسیس نشده بود. و جویبار از توابع و قصبه‌های شاهی محسوب می‌شد. ما هر وقت برای تأسیس شهرداری و آسفالت خیابان، به شاهی مراجعه می‌کردیم. مسئولان، مخالفت می‌کردند. زیرا بودجه‌های مربوط به جویبار را خود مورد بهره برداری قرار می‌دادند.

در سال ۱۳۳۹ فرمانداری شاهی با تأسیس شهرداری در جویبار، موافقت کرد. با رأی مردم، ما پنج نفر به عنوان اعضای انجمن شهر جویبار انتخاب شدیم. بنده در چهار دوره از ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۵ به عنوان ریاست انجمن شهر جویبار به خدمت مشغول بودم. در آن وقت شهر جویبار حدوداً ۱۲۰۰۰ نفر جمعیت داشت. خدمت انجمن شهر مجانی بود. و هزینه‌ی شهرداری را وزارت کشور از طریق استانداری و فرمانداری شاهی، پرداخت می‌کرد.

فعلاً شهرداری‌ها بر اساس قانون خود، اختیار دارند. برق و گاز شهروندانی را که عوارض و بدهی خود را پرداخت نکنند، قطع نمایند. در جویبار هم این قانون در سال ۱۳۵۸ به اجرا در آمد. البته پس از آن که مجلس ششم، حقوق خود را یک میلیون و دوباره این قانون را تصویب کرد!!!

س ۷. با توجه به این که این قانون در زمان شاه وجود داشت، آیا شما آن را اجرا می‌کردید؟
ج: این قانون را در تمام دوره‌هایی که ما مسئولیت داشتیم، وجود داشت. ولی ما اجرا نمی‌کردیم زیرا اکثریت مردم از طبقه‌ی ضعیف بودند. و توان مالی نداشتند.^۲

د) مصاحبه با آقای دکتر هبت‌الله ورداسبی:

س ۱. لطفاً مختصراً خود را معرفی کنید.

ج: هبت‌الله ورداسبی فرزند مصطفی متولد ۱۳۱۲.

س ۲. میزان تحصیلات و محل تحصیل؟

۱- پایان‌نامه‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان. ص ۳۷

۲- آقای حاج عباس جوانیان، پدر خانم بنده هم که آخرین رئیس انجمن شهر در زمان اعلی حضرت بود، همین موضوع را مورد تأیید قرار می‌دادند.

ج: دکترای جراحی از دانشگاه تهران. ابتدایی در دبستان سعدی جویبار، دبیرستان، در پهلوی ساری.

امتحان نهایی سال ششم ابتدایی در شاهی به عمل می‌آمد. سال ششم دبیرستان در دارالفنون تهران پذیرفته شدم. در روز ۲۵ (بیست و پنج) شهریور ۱۳۲۸ به علت داشتن معدل عالی (بین ۱۹ و ۲۰) رییس دبیرستان مرا پذیرفت.

س ۳. تعداد دانش آموزان و هم کلاسی‌های شما در دبستان سعدی؟

ج: حدوداً ۸ (هشت) نفر هم کلاس بودیم. مجموعه‌ی دانش آموزان ۶ (شش) کلاس حدوداً ۱۰۰ (صد) نفر بودند. برای امتحان نهایی سال ششم ابتدایی، با کالسیکه از راه حسین‌رضا و آهنگر کلا راهی شهرستان شاهی شدیم.

س ۴. مدیر مدرسه و معلمان بومی و غیربومی چه کسانی بودند؟

ج: مدیر آقای علی مدانلو، بومی، معلمان آقای شریفی، بومی و آقای ستایشی از شاهی و آقای طاهباز از ساری و خانم پارسا هم از ساری بود.

س ۵. رابطه‌ی مدیر و معلمان با دانش آموزان چگونه بود؟

ج: رابطه خوب بود. ولی تنبیهات بدنی و ترس هم حاکم بود. در سال اول، معلم ما آقای طاهباز بود.

س ۶. از وضع آموزش و پرورش، پیش از آغاز تحصیل شما، چه به خاطر دارید؟

ج: پدرم آقای شیخ مصطفی ورداسبی با آقای شیخ اسماعیل مهجوری، نویسنده‌ی کتاب تاریخ مازندران، رابطه‌ی خانوادگی داشت. آقای مهجوری در ساری مخصوصاً در امور فرهنگی صاحب نفوذ و با سابقه بود. پدرم از آقای مهجوری خواست که در جویبار، مدرسه دایر شود. با توجه به این که تا آن وقت در جویبار فقط مکتب‌خانه‌ها دایر بود، پدرم با کمک آقای مهجوری، منزل آقای حاج علی جوانیان را برای شروع اولین مدرسه در جویبار، انتخاب کردند. این مدرسه در قسمت جنوبی اداره‌ی آموزش و پرورش امروز، واقع شده بود. که هم اکنون زمین آقای حاج علی جوانیان موجود است. در حقیقت بنیان‌گذار مدرسه در جویبار، پدرم می‌باشد.

در آن زمان برای این که دخترها هم بتوانند از نعمت سواد برخوردار شوند، پدرم با این که روحانی بود، دختر خود را که خواهر بزرگترم می‌باشد، به همین مدرسه فرستاد. که به صورت اختلاط درس می‌خواندند. اولین مدیر این مدرسه هم آقای مدنی از ساری بود.

س ۷. وضع جویبار از جهت وسعت خاک و جمعیت در دوران تحصیل شما چگونه بود؟
ج: با توجه به این که محل‌های مختلف جویبار در آن زمان هم شامل این آبادی‌ها بود: باغبان‌محله، سراج‌کلا، کلاگرم‌محله و باغلو که خود شامل جوان‌محله و کردمحله و فقیه‌محله و بالامحله می‌شد، این آبادی‌ها دارای جمعیت کم و خانوارهای معدود بودند. به طوری که در فاصله‌ی بین آبادی‌های باغلو، زمین‌های زراعتی وجود داشت. شاید در حدود ۲۰۰ (دویست) خانوار بودند. حتی بین باغبان‌محله و باغلو، باغ‌های وسیعی از درختان و زراعت‌های دیگر، وجود داشت و به همین دلیل، اسم این محل، را باغبان‌محله گذاشتند. مردم این جا اکثراً باغبان بودند. و باغلو هم یعنی لب باغ، این نام گذاری هم به خاطر وجود باغ مذکور می‌باشد.

مرکز این دهستان، کردمحله بود. با همین فلکه‌ای که امروز به نام فلکه‌ی امام (میدان سپاه) موجود است. ولی با چند مغازه. و دور خانه‌ها بیشتر با پرچین که در اصطلاح محلی (پرچیم) تلفظ می‌شد، حفظ می‌گردید. و به مقدار کم، دیوار گلی وجود داشت.

س ۸. رابطه‌ی مردم و برخورد آنان در دوران تحصیل شما چگونه به نظر می‌آید؟
ج: مردم عموماً با حسن نیت و با دوستی و محبت به هم زندگی می‌کردند. شب‌ها مخصوصاً در زمستان، دور هم جمع می‌شدند. و صله‌ی رحم به خوبی انجام می‌گرفت. اما اکنون، این محبت‌ها کمتر به چشم می‌خورد.

س ۹. وضع راه‌های ارتباطی جویبار با شهرهای اطراف در زمان تحصیل شما چگونه بود؟
ج: از جویبار به ساری، مالرو بود. و از جویبار به بابل، شوسه، از وقتی که جویبار جزء توابع شاهی در آمد، راه ارتباطی هم، به صورت شوسه برقرار شد.

س ۱۰. وضع معیشتی و بهداشتی و درمانی جویبار در دوره‌ی تحصیل چگونه بود؟
ج: وضع زندگی مردم، ناپسند بود. اغلب به صورت مزدوری و کارگری، آن هم با مزد کم، امرار معاش می‌کردند. وضع بهداشت و درمان هم مورد توجه نبود. اکثر بیماری‌ها عفونی و پوستی بود. در

زمان رضاشاه در جویبار برای بار اول، بهداری تأسیس کردند. که آقای «نادری» اولین پزشک جویبار و آقای «نجاتی» هم به عنوان پزشکیار، به کار مشغول بودند.

این بنده یعنی نویسنده‌ی این کتاب هم، در دوران کودکی، آقای «نجاتی» را مشغول کار دیدم. که به نام «دکتر نجاتی» معروف بود. و با پدرم رابطه‌ی خانوادگی داشت. ولی آقای نادری پیش از این، خدمت می‌کرد. ان شاء... خداوند متعال آنان را مشمول الطاف خود قرار دهد.

"آمین"

س ۱۱. در آغاز طبابت در جویبار، چه نوع بیماری‌هایی در این منطقه شیوع داشت؟

ج: از سال ۱۳۴۲ که به صورت رسمی، مشغول کار شدم، بیماری‌های عفونی و پوستی، زیاد به چشم می‌خورد.

نویسنده‌ی این متن، خود، یکی از مراجعینی بودم که در دوران تحصیل آقای دکتر ورداسبی - البته در سال‌های آخر دانشگاه - جهت درمان بیماری به ایشان مراجعه کردم. یعنی پیش از فارغ‌التحصیل شدن و شروع کار رسمی، آقای دکتر، بیماران و مراجعین زیادی داشت.

س ۱۲. آن چه از بزرگ‌ترها شنیده‌اید و یا مکتوب دارید، بفرمایید.

ج: پدرم مرحوم حاج شیخ مصطفی ورداسبی، از خانواده‌ی روحانی بود. خودشان هم روحانی شدند. پس از پایان دادن به تحصیلات در همین باغبان‌محله به زندگی ادامه دادند. ضمناً دفتر ثبت ازدواج و طلاق هم در جویبار، دایر کردند. آن چه مکتوب از ایشان در دست است، یکی، حکم ابلاغ دایر کردن این دفترخانه است. که اداره‌ی ثبت اسناد و املاک کل مملکتی، وابسته به وزارت عدلیه، در آن زمان، به نام ایشان صادر کرد.

فتوکی این حکم به عنوان سند شماره‌ی ۱ چنین است:

ج-۳۰۵

تاریخ: ۱۳۱۱/۱۱/۱۳۱۱

ضمیمہ

تبرستان

www.tabarestan.info



وزارت عدلیہ
بیت سناد و اوراق ملکی

ادارہ.....

دائرہ.....

نمبر: ۱۰۲۶۶/۴۷۱۸

جناب آقای شیخ مصطفیٰ ورد اسپی

وزارت عدلیہ بموجب این ابلاغ دفتر جناب عالی را در بلوچہ گیلخواران

ساری برای ازدواج و طسلاقی رسمیت میدهد

وزیر عدلیہ

محمد



تاریخ این حکم ۱۳۱۳/۴/۲ و شماره‌ی نامه ۱۰۲۶۶/۴۷۱۸ می‌باشد. [با توجه به محتوای این حکم، منطقه‌ی جویبار در آن تاریخ به نام بلوک گیلخواران، نام‌گذاری شده بود. ضمناً این بلوک را از توابع ساری منظور کردند. و با توجه به این که حکم در زمان رضاشاه بود، تاریخ فوق، شمسی می‌باشد.] نوشته‌ی بازمانده‌ی دیگری هم موجود است. که قبale‌ی ازدواج پدر بزرگ پدرم حاج شیخ مصطفی می‌باشد. که تاریخ ۱۲۰۶ ق، در آن نوشته شده است.

ضمناً پدرم در ۱۳۱۳ حکم دفتر ازدواج و طلاق را دریافت کرد. و تا تاریخ ۱۳۴۵ شمسی که سال وفاتشان می‌باشد، در کار عقد زناشویی و طلاق، انجام وظیفه می‌کرد. آن چه به صورت شفاهی از ایشان در این زمینه شنیدم، این بود. که «در تمام مدت کار دفترداری ازدواج فقط ۱۳ (سیزده) مورد طلاق داشتم. بیشتر تقاضاهای طلاق را با پشیمان کردن مردها، باطل می‌کردم. و عموماً تقاضای طلاق از سوی مردان بود. گاهی با نصیحت و گاهی با سرزنش، مرد، منصرف می‌شد».

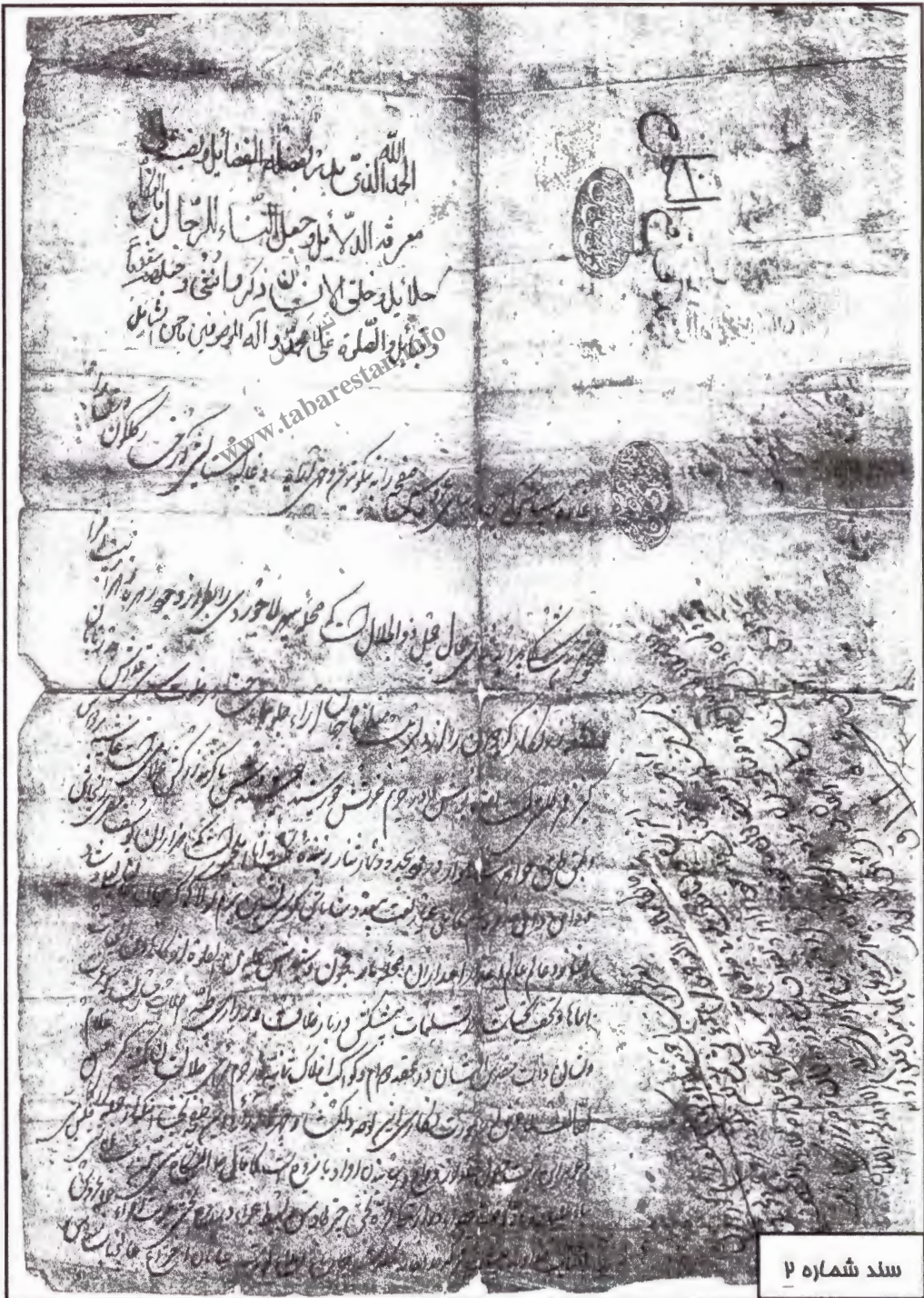
س ۱۳. از سلسله نسب جناب عالی تا چند پشت، نوشته دارید؟

ج: آن چه مکتوب وجود دارد به این شرح است:

پدرم حاج شیخ مصطفی، فرزند ملّا ید...، فرزند ملّا ابوالقاسم، فرزند ملّا عبدا...، فرزند حاج محمد ورداسی.

از این ملّا عبدا... سند ازدواج با خانمش در دست است. که در تاریخ ۱۲۰۶ قمری نوشته شد. و اکنون ۲۲۲ سال از آن زمان گذشته است.

فتوکی این سند ازدواج، به عنوان سند شماره‌ی ۲ آمده است.



نویسنده: با بعضی از اشخاص دیگر که سابقه‌ی طولانی در اصل و نسب خود داشتند، مصاحبه کردم. پاسخ‌های مفیدی داده شد. که دلالت بر آبادی گیلخواران در زمان‌های دور، دارد. از جمله:

ه) مصاحبه با آقای حاج شیخ محمد (کمال) ورداسبی:

ایشان با لطف خود مدارکی ارائه کردند. که در زیر اشاره می‌شود:

س. از سلسله نسب خود، آن چه مکتوب و شفاهی می‌دانید بفرمایید.

ج: پدرم مرحوم حاج شیخ جواد منتظری که در ۸۲/۴/۷. ش. رحلت کرد، با درجه‌ی اجتهاد از مراجع عالی مقام. فرزند شیخ ابوالقاسم با درجه‌ی اجتهاد. فرزند شیخ عبدالخالق با درجه‌ی اجتهاد. فرزند شیخ ابوالقاسم ورداسبی با درجه‌ی اجتهاد از ابوالحسن الموسوی الاصفهانی معروف به ابوالحسن اصفهانی که از مراجع بزرگ وقت بود. دست خط این مرجع عظیم الشان فعلاً موجود است و قسمتی از آن ذیلاً به‌عنوان سند شماره‌ی ۳ درج می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَالْحَقُّ وَالْمَحَقُّ

عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ الْيَوْمَ الَّذِي أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خِطَابَ الْعَالَمِ الْعَامِلِ

بِاسْمِ الشَّيْخِ أَبُو الْعَالَمِ

الْكامل التقى التقى محاد العلماء الأعلام قرع عني الشيخ أبو العالم

المنازلة في الجوبباري دامت تأييداته ممن بذل جهده في طلب

الشرعية وخصرا بجاني حضور تحقيق وتقي حتى بلغ مرتبة الاجتهاد

بما استله من الأحكام واجرت له ان يروي عن كفا صرح له روايته

الكتب المعتمدة عند اصحابنا الاحبار رضوان الله تعالى عليهم واوصيه

او صانعي به المشايخ النظام من مراعات التعوي والاصطاح

سبل النجاه واجرهم خيا به ان لا يفتك من صالح الدعوات الاقر اجوان



و ایشان با درجهی اجتهاد از ضیاءالذین عراقی. این ملا ابوالقاسم فرزند آخوند ملا عبدالله ورداسبی، صاحب حوزه علمیّه می باشد. با سند شماره ی ۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَوْمَ دِينِهِ الْحُكْمَ بِوُجُودِ الْعُلَمَاءِ

و جعلهم ورثاً للأَنْبِيَاءِ وَفَضَّلَ مَدَادِهِمْ عَلَى دِمَائِهِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّلَاةَ وَ
 السَّلَامَ عَلَى صَاحِبِ الشَّرِيعَةِ الْغَرَامِ وَخَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ وَالسَّفَرَاءِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى
 وَاللَّهُ أَتَقِيَاءَ الْجَنَابِ وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْحِسَابِ وَبَعْدَ ذَلِكَ مِنْ
 اعْظَمِ نِعْمَاءِ اللَّهِ وَالْإِنْدَاءِ عَلَى الْعِبَادِ بَعْدَ الْبَيْنِينَ وَالْأَوْصِيَاءِ وَجُودِ الْمُجْتَهِدِينَ
 وَالْعُلَمَاءِ الرَّاشِدِينَ وَيَكُونُ مِنَ الدِّينِ اتَّقُوا أَثَارَهُمْ حُنَابِ الْعَالَمِ الْعَامِلِ وَالْعَمَلِ
 الْكَامِلِ جَامِعِ الْفَضَائِلِ وَالْفَوَاضِلِ مَرْبُوحِ الْأَحْكَامِ عِمَادِ الْعُلَمَاءِ الْأَعْلَامِ قَرْنِ
 عَيْنِي الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ السَّارُوِي الْجَوْبَارِي دَامَتْ تَابِعَاتُهُ مِنْ غُرْنِ وَطْنِهِ الْمَلَانِي
 وَجَاوَزَ بَابَ مَدِينَةِ الْعِلْمِ وَبَدَلَ جَهْدَهُ فِي طَلْبِ الْعُلُومِ الشَّرْعِيَّةِ وَالْمَعَارِفِ
 الْأَلَهِيَّةِ رَحْضًا بِحَاقِي حُضُورِ حَقِيقٍ وَتَدْقِيقٍ وَأَسْهَرُ لِيَالِيهِ حَتَّى صَارَ
 بِحَمْدِ اللَّهِ مَشَارِيئَهُ بِالْبَنَانِ وَكَلَّمَ وَاجْتَهَدَ حَتَّى بَلَغَ مُرْتَبَةَ الْأَجْتِهَادِ
 فَلَهُ الْعَمَلُ بِمَا اسْتَبَطَهُ مِنَ الْأَحْكَامِ وَاجْتَرَأَ لَهُ أَنْ يَرُوي عَنْ كِلَيْهِمَا صَاحِبِي رِوَايَتِهِ
 عَنِ الْكُتُبِ الْمُعْتَمَدَةِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا الْأَخْيَارِ رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ
 أَجْمَعِينَ بِالطَّرِيقِ الْمُسْتَهْدِيَةِ إِلَى الْأُمَّةِ الْأَطَهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَوْصِيَاءِهِ
 بِمَا أَوْصَانِي بِهِ لِشَيْخِ الْعِظَامِ مِنْ مَرَاعَاتِ الْقَوَى وَالْأَحْتِيَاظِ وَأَنْ لَا يَنْسَأَ مِنْ صَالِحِ
 مِنْ الْأَخْرَافِ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ



در این سند هم «الساوی الجویباری» ذکر شد. متأسفانه این دو سند تاریخ ندارند. بنا به توضیح آقای حاج شیخ کمال، که از گذشتگان خود به خاطر دارند، این اجازه‌ی اجتهاد از شخصیتی عالی مقام است به نام «الاحقر ضیاء‌الدین عراقی» که خود از شاگردان «آخوند خراسانی» معروف می‌باشد. که صاحب کتاب «کفایة الاصول» است. ضمناً هم اجداد آقای دکتر ورداسبی و هم تمام ساکنان باغبان‌محله به استثنای کسانی که در سال‌های اخیر به این محل کوچیدند. همه از نژاد همین ملا عبدالله می‌باشند. اگرچه نام فامیلی آنان مختلف است.

همان‌گونه که در مصاحبه با آقای دکتر ورداسبی ذکر شد، در سلسله نسب ایشان از شخصی به نام ملا عبدالله نام برده شد، با سند ازدواج.

از این ملا عبدالله سند دیگری در اختیار آقای حاج شیخ کمال است. که تصویر آن چنین است.

که در آن مطالب قابل توجهی ذکر شد. از جمله:

الف: در وسط آن و در قسمت بالا، این عبارت، درج است: «قد ثبت كونه معافا عن التكاليف الديوانيه و العوارضات السلطانيه. حرره محمدقلى ميرزای صاحب اختیار کلّ مازندران و استرآباد دام اقباله و اعظم اجلاله» معلوم می‌شود. که این نوشته به ملّا عبدالله، اجازه می‌داد. که از پرداخت عوارض و تکالیف دیوانی یا دولتی، معاف باشد.

ب: این اجازه‌نامه بر اساس استشهادی بود که جمعی از بزرگان وقت آن را تأیید کرده و مهر خود را به دنبال آن، درج کردند. در سمت چپ و بالای این سند، گواهی یکی از شهادت دهندگان، مطلبی نوشته شد. که در متن سند هم همین مطلب، قید گردید. تا آن‌جا که می‌توان تشخیص داد چنین است: «بسم‌الله‌تعالی فضیلت شعار ملّا عبدالله مستشهد مزبور کدخدازاده و آبا و اجداد مشارالیه در مزرعه مشهوره...؟! و صاحب ملک و آب بوده...». با توجه به این که این سند، در سال ۱۲۲۷ ق نوشته شد، و ملّا عبدالله را که کدخدازاده و دارای آبا و اجداد معرفی می‌کند، معلوم می‌شود. که سابقه‌ی سکونت در جویبار به چند قرن اخیر و بعد از صفویه، ختم نمی‌شود.

با توجه به این که این ملّا عبدالله صاحب حوزه‌ی علمیه بود، سابقه‌ی علمی در گیلخواران هم، به دست می‌آید. که در دنباله‌ی این مطلب، به آن اشاره می‌شود.

آخوند ملّا عبدالله فرزند آخوند حاج محمد ورداسبی، فرزند ملّا سمیعای ورداسبی است. خلاصه‌ی شجره‌ی نژادی خانواده‌ی محترم ورداسبی چنین است. «شیخ محمد فرزند شیخ جواد فرزند شیخ ابوالقاسم فرزند شیخ عبدالخالق فرزند ملّا شیخ ابوالقاسم فرزند ملّا عبدالله فرزند آخوند حاج محمد فرزند ملّا سمیعا» که پشت در پشت از خانواده‌ی علمی بوده‌اند.

از آقای حاج شیخ کمال، وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی «ورداسبی» سؤال شد. در پاسخ گفتند: اجداد ما به قرار اطلاع از نژاد ایرانی الاصل بودند. چون در دین زردشتی «اسب» دارای ارزش و اعتبار بود، معمولاً به آخر اسم، کلمه‌ی «اسب» را اضافه می‌کردند. مانند «طهماسب» و «لهراسب» و غیره.

البته چون نویسنده در رشته‌ی ادبیات فارسی با زبان و ادبیات پیش از اسلام، آشنایی و از موقعیت بالای اسب، در آن زمان آگاهی دارم، می‌دانم. که متخصصان و آگاهان مربوط، اذعان دارند که

شخصیت‌های مهم ایرانی، کلمه‌ی اسب را برای افتخار و ارج نهادن به آخر اسم خود اضافه می‌کردند. البته نمونه‌ها بسیار است.

از خانواده‌های علمی با سابقه در جویبار، خانواده‌ی مرحوم حاج شیخ محمد تقی فقیهیان است. از فرزندان این مرحوم بر اساس نقل قول از گذشتگان خود. و آقای حاج شیخ اباذر فقیه در مورد سلسله نسب خود، در فقیه‌محله توضیحاتی به این شرح دادند. که می‌تواند بر سابقه‌ی تاریخی جویبار، اشاره‌ای داشته باشد.

و: خانواده‌ی مرحوم فقیهیان سلسله نسب خود را با تمام اقوام و خویشان، به صورت شجره در دست دارند. که خلاصه‌ی مورد نظر چنین است:

مرحوم شیخ محمد تقی، فرزند حاج شیخ مهدی، فرزند شیخ صمد، فرزند شیخ کربلایی شعبان، فرزند کربلایی شیخ زین العابدین، فرزند شیخ ملا عبدالله، فرزند کربلایی شیخ محمد باقر که مکتب‌دار هم بود. با توجه به این که تا هفت پشت از نیاکان این خانواده، مشخص است، ولی از گذشتگان نسل‌های بالاتر آگاهی در دست نیست، می‌توان به این نتیجه رسید. که سابقه‌ی این خانواده هم مانند سابقه‌ی خانواده‌ی مرحوم حاج شیخ جواد منتظری و آقای دکتر ورداسبی، کمتر از حدوداً ۲۵۰ سال نمی‌باشد.

به همین منوال آقای شیخ اباذر فقیه هم بر اساس دریافت‌های خود از گذشتگان، سلسله نسب خود را چنین بیان داشتند: پدرم مرحوم عبدالصمد، فرزند مرحوم مشهدی حسین، فرزند مرحوم اباذر، فرزند مرحوم محمد حسین، فرزند مرحوم، کربلایی اکبر، فرزند مرحوم سلمان فقیه. که از شیراز به جویبار مهاجرت کرد. با این شجره، معلوم می‌شود. که تا هفت پشت این خانواده هم، اسامی مشخص و شناخته شده دارد. و حاکی از پیشینه‌ی جویبار می‌باشد.

با توجه به این که نسل هفتم گذشته در خانواده‌ی مرحوم شیخ محمد تقی فقیهیان، روحانی و آخرین شخصی که در شجره، نام برده شد، به نام «شیخ کربلایی محمد باقر» و مکتب‌دار می‌باشد، می‌توان هم سابقه‌ی سکونت در گیلخواران و هم خواهان علم و طالبان دانش، در آن زمان را استنباط کرد. بی‌شک وجود علما و دانشمندان دینی در این محل سبب شد، که نام‌گذاری این منطقه «فقیه‌محله» منظور گردید.

اشخاصی که هم سلسله نسب آنان سابقه‌ی طولانی داشته باشد، هم در محدوده‌ی شهر و هم در کل شهرستان جویبار، ممکن است، قابل توجه باشد. که مصاحبه با آنان و مدارکی که دارند، می‌تواند گذشته‌ی شهرستان جویبار را روشن‌تر کند.

چون دست‌رسی به همه‌ی این شخصیت‌ها با وقت محدود، ممکن نشد، به این مقدار که مراجعه شد، و درج گردید و به مقداری که ذیلاً اشاره می‌شود، بسنده کردم. ان‌شاءالله این امر، قدمی باشد برای تحقیقات و بررسی‌های کامل‌تر و همه‌جانبه، برای اشخاصی که بخواهند، برای شناخت شهرستان جویبار کار سودمندی انجام دهند.

(و مصاحبه با حاج آقا رسول فرصتی:

س. مختصر خود را معرفی فرمایید؟

ج. نام: حاج رسول، فرزند ولی‌الله، چون سال تولد در شناسنامه‌ی ما حقیقی نیست مدت عمر حدوداً ۱۰۸ سال؛ محل تولد گالش محله.

س. تحصیلات شما؟ ج. هیچ

س. آیا در آن وقت مکتب‌خانه‌ای هم نبود؟

ج. در آن زمان، در کلاگرمحله، مکتب‌خانه دایر بود. معمولاً مکتب‌دار اگر با عبا و عمامه بود او را «آبی» صدا می‌زدند. از این جهت مرحوم شیخ سلمان را که تدریس می‌کرد، به همین لقب صدا می‌کردند. شیخ سلمان برادر محمود معلمی بود. که خود، فرزند نداشت. ولی محمود معلمی فرزندی داشت به نام کربلایی غلام‌حسین، که در حسینیه کلاگرمحله تدریس می‌کرد. [در قسمت مکتب‌داری جویبار، هم اشاره خواهد شد.]

س. چرا از آن مکتب‌خانه استفاده نکردید؟

ج. بنده را از دوران کودکی به کارهای کشاورزی و کمک به پدرم وادار کردند. از طرفی هم بین گالش محله و کلاگرمحله فاصله بود، و تعداد خانوارها مانند الآن، به هم پیوسته نبود. ضمناً در آن وقت برای علم چندان اهمیتی قایل نبودند. که مورد پذیرش عمومی قرار گرفته باشد.

س. مدت عمر شما با حکومت کدام پادشاهان همراهی داشت؟

ج: احمدشاه که چندان خاطره‌ای ندارم؛ رضاشاه که دوره‌ی نوجوانی و جوانی‌ام بود. و محمد رضاشاه.

س. آیا می‌توانید از خاطرات دوره‌ی رضاشاه مقداری بیان کنید؟

ج: در زمان رضاشاه بیگاری، رسم شده بود. هیچ کس نمی‌توانست بیکار باشد. من هم به بیگاری وادار شدم. با اسبم چوب‌های پل تجن ساری را به جویبار حمل می‌کردم. این پل، چوبی بود. آن را خراب کردند. و به جای آن پل بتنی ساختند. ما چوب‌ها را به جویبار می‌آوردیم. تا برای نرده‌کشی دور کارخانه‌ی پنبه، که به صورت مدرن می‌ساختند، استفاده کنند. مأمور انجام بیگاری، فردی به نام نظم افشار بود. که کسی جرأت نداشت در برابر او حرفی بزند. کوچک‌ترین بهانه‌ای شلاق و تنبیه سختی به دنبال داشت. ضمناً صحرای لیلیم [حدود تازه‌آباد فعلی] را اختصاص به کاشتن پنبه دادند. و این جا هم مردم را به زراعت بیگاری وادار می‌کردند. البته مزد و هزینه‌ای در کار نبود.

س. وضع مغازه‌ها و قیمت‌ها چگونه بود؟

ج: تعداد فروشنده‌ها و مغازه‌ها بسیار کم بود. و قیمت‌ها هم همیشه ثابت بود. لوازم اولیه‌ی زندگی، از قبیل: قند و چای و نفت و این‌گونه وسایل به فروش می‌رفت.

س. شما به چه کاری سرگرم بودید؟

ج: من با اسب، گندم و جو و سیب زمینی را با بعضی دوستان به بابل و علی‌آباد (قائم‌شهر فعلی) و بیش‌تر به ساری برای فروش، حمل می‌کردیم. ضمناً گندم را به آسیاب محلی، به نام «دِزا» در ساری می‌بردیم. چون آسیاب آن جا معروف و نزدیک‌تر بود.

س. وضع راه‌های این شهرها چگونه بود؟

وضع راه مالرو و عموماً گل‌آلود و گاهی با زحمت زیاد همراه بود.

س: رابطه‌ی مردم با یکدیگر چگونه بود؟

ج. مردم به همدیگر لطف و مهربانی داشتند. نیاز خود را به وسیله‌ی هم دیگر برطرف می‌کردند. اما امروز هیچ کس به داد دیگری نمی‌رسد.

س. مراسم عزاداری در حسینیه‌ها چگونه بود؟

ج: مردم البتّه با جمعیت کم آن روز، در حسینیه جمع می‌شدند. و شام را در طبق فلزی بزرگ، به نام محلی «مَجْمِه» و با سر به حسینیه حمل می‌کردند. در زمان رضاشاه مدتی عزاداری را ممنوع کردند. اما مردم، به دور از مأموران، عزاداری می‌کردند.

س. از سابقه‌ی امامزاده‌های این منطقه چه می‌دانید؟

ج: از پدران خود شنیدیم که سه نفر به نام سید زین‌العابدین و پیر سید جمشید و پیر سید نسا فرزند پیر سید محمد می‌باشند. سید زین‌العابدین همان است. که در سرراه جویبار به دریا قرار گرفته است. اما آرامگاه پیر سید جمشید و پیر سید نسا و پیر سید محمد در این منطقه قرار گرفته‌اند.

س. وضع امنیت در محلّ شما چگونه بوده است؟

ج: تعدادی از شوروی‌ها در این جا بودند. اما به مردم کاری نداشتند. و می‌گفتند: «مردم! ما با شما کاری نداریم. شما مشغول کار خود باشید».

البتّه این جمله‌ها با هوایمای شوروی در محل، پنخس می‌شد. در زمان رضاشاه، امنیت برقرار شد. تعدادی از یاغی‌ها برای حمایت از میرزا کوچک خان جنگلی، گاهی به منزل‌ها حمله می‌کردند. اما چون از قبل، شناسایی می‌کردند، به خانواده‌های فقیر که اکثر مردم بودند، کاری نداشتند. یک یاغی به نام «عشقعلی یاغی» هم هر وقت به این محلّ می‌آمد، به منزل سرمایه‌داران می‌رفت. و با تهدید و ایجاد ترس، پول می‌گرفت.

همیشه فقیر و فقرا اسمی نداشتند! [به حاجی آقا باید گفت که فقیر و فقرا در هیچ دوره‌ای به حساب نمی‌آمدند. زمانی به حساب می‌آیند، که نیروی جسمی و رأی آنان برای نگهداشتن پایه‌های تخت حکومتگران، سودمند باشند. !!].

س. وضع بهداشت و درمان چگونه بود؟

ج: وضع بهداشت مردم هیچ خوب نبود. برای درمان هم معمولاً پیران سال خورده بعضی گیاهان را به عنوان داروی «گل و گیاه» به کار می‌بردند. اما بیشتر بیماری‌ها به وسیله‌ی نذر کردن، درمان می‌شد.

س. شما هم به بیماری و درمان آن، سرو کار پیدا کردید؟

ج: بله. ضمن این که از گل و گیاه استفاده شد. من دچار بیماری سفیدی چشم شدم. چون تحت سرپرستی مادر بزرگم (آقا ننه) بودم. مرا به جویبار منزل «آقا سید باقر» برد. آن سید پیرمردی با موی قرمز، قرآن بزرگی داشت. سه بار سوره‌ی کوچکی را خواند و بر چشم من دمید (با دهن باد زد). چشمم خوب شد. هر کس به این آقا مراجعه می‌کرد، شفا، حتمی بود!

س. از سلسله نسب خود چه می‌دانید؟

ج: پدرم ولی‌الله فرزند کربلایی علی فرزند رجب، فرزند گل‌علی پاشا که از نجف به این محل کوچ کرد و ماندگار شد.

یادآوری: این شخص حاجی بزرگوار، متأسفانه توان حرکت و شنوایی ندارد. در روز اول مصاحبه، با صدای بلند می‌بایست سخن گفت. اما همسر گرامی و عروس ایشان که خود دارای سنی و خاطراتی می‌باشند. در این مصاحبه با بنده همراهی کردند. از این جهت بعضی از اطلاعات را این دو بانوی مکرمه با موافقت حاج آقا فرصتی در اختیارم قرار دادند. چون نظر ایشان این بود. که حاج آقا مدت دو سال است. به انواع بیماری و فراموشی دچار شدند. پیش از این، بسیاری از این موضوع‌ها را برای ما و دیگران صحبت کرد. اما در روز دوم مصاحبه، این پیرمرد، سر حال بوده، کاملاً به سؤال‌هایم پاسخ دادند. خداوند متان ان‌شاءالله وجود این بزرگوار را از گرفتاری‌ها و بیماری‌ها محفوظ بدارد. "آمین"

ز) مصاحبه با حاج آقا اتقایی، پدر شهید:

س. نام و نام فامیلی و سال و محل تولد؟

ج: نجات‌الله اتقایی. متولد ۱۳۰۳ در کردکلا.

س. میزان تحصیلات؟

ج: خواندن و نوشتن.

س. محل تحصیلات و وضع تحصیلی شما؟

ج: در کردکلا، خانمی بود. که به بچه‌ها، خواندن قرآن را یاد می‌داد. و به او «ملا باجی» می‌گفتند. پدرم با سواد و شاعر بود. و من بیشتر، از خود، مایه گذاشته بودم. اگر چه از ملا باجی استفاده شد. ولی با راهنمایی پدرم و پشتکار خودم که دلبستگی زیاد به خواندن و نوشتن داشتم، توانستم تا اندازه‌ای از نعمت خواندن و نوشتن برخوردار شوم. و به ویژه نیازهای خود را برطرف کنم.

س. از دوران کودکی چه به یاد دارید؟

ج: رضاشاه که روی کار آمد، کارهایی انجام داد. که در خاطره‌ام باقی ماند. از جمله: آشوب ترکمن‌ها بود. که هر وقت به مناطق ما حمله می‌کردند و زنان را با خود می‌بردند. رضاشاه آنان را سرکوب و در کوهی خیل، که در آن وقت صحرای وسیعی بود، به صورت آواره رها کرد. و من با بچه‌های آنان که سنی بودند، دوست هم شدم. و همبازی بودیم.

س. ترکمن‌ها در کوهی خیل چگونه زندگی می‌کردند؟

ج: با شتر، شن‌های کنار دریا را به جویبار حمل می‌کردند. تا برای راه‌سازی و غیره استفاده کنند. و حدوداً ۱۰ شاهی (واحد پول در آن زمان) کرایه می‌گرفتند. ترکمن‌ها، در آن زمان «ناس» می‌کشیدند. ناس را در شاخ توخالی گاو نگهداری می‌کردند. و می‌جویدند. حدوداً دو سال در این منطقه بودند. بعد فرار کردند.

س. جمعیت را در دوران کودکی در کردکلا، چه تعداد حدس می‌زنید؟

ج: با توجه به این که در گذشته، سید زین‌العابدین و کوهی خیل و گله‌محله و کردکلا چهار منطقه بود، که در اختیار اجداد ما قرار داشتند. فقط کردکلا حدوداً ۱۰۰ خانوار جمعیت داشت.

س. از زمان رضاشاه چه خاطره‌ی دیگری دارید؟

ج: کار دیگری که رضاشاه کرد، مبارزه با بیکاری بود. مردم را جمع می‌کردند. و به کار اجباری وادار می‌کردند. و به این عمل در اصطلاح محلی «بقار» می‌گفتند. که همان «بیگاری» است به معنی: به کار بی‌مزد وادار کردن. مردم را از کردکلا به بابلسر و گاهی به سبزی باغ^۱ می‌بردند. و به کار وادار داشتند. البته به این مردم، در آن جاهای دور از خانواده و محل، غذا نمی‌دادند. زنان می‌بایست با دستاس (آسیاب دستی) گندم را آرد کنند. و نان بپزند. و برای مردان خود ببرند. برای این کارگراها، مزدی هم در کار نبود.

س. وضع مردم از جهت رفاهی و بهداشتی چگونه بود؟

ج: بهداشت مردم، صفر بود. حتی توالت هم نداشتند.

۱- این محل، جایگاهی است، که هم اکنون بین جویبار و قایم‌شهر، زندان و شهرک سپاه تأسیس گردید.

س. در منطقه‌ی شما چه بازار محلی وجود داشت؟

ج: به طوری که از سن پنج، شش سالگی به یاد دارم، و پدرم نقل می‌کرد، بین کیامحله‌ی فعلی و مشک‌آباد، چهارشنبه بازار برقرار می‌شد. و مردم، نیاز خود را از فروشندگان مختلف، به دست می‌آوردند. و معامله می‌کردند.

س. از دریا، چه استفاده‌ای می‌شد؟

ج: حدوداً در سال ۱۳۱۴ در زمان رضاشاه، سازمان شیلات برقرار شد، از دریا شروع به صید و استفاده، کردند. اما پیش از آن، استفاده نمی‌شد.

س. رابطه‌ی مردم در آن زمان با همدیگر چگونه بود؟

ج: مردم بیش تر نیازهای منزل را دوستانه به وسیله‌ی همدیگر برطرف می‌کردند. حتی آتش را از منزل همدیگر، می‌گرفتند. بنابراین اساس زندگی آنان، بر محبت و احترام و دوستی بود. بر خلاف الآن، که هر کس فقط برای خود، حرص و جوش می‌زند.

س. با این حساب آیا سطح فرهنگ مردم بالا بود؟

ج: در عین حال که به همدیگر رابطه‌ی محبت‌آمیز داشتند، سطح فرهنگ عمومی مردم خیلی در حد پایین بود. به طوری که به خاطر حاکمیت فقر، مردم در روز، به دور خود جمع می‌شدند، و در قهوه‌خانه علناً روزه می‌خوردند. البته خانواده‌هایی که با خدا و اهل روزه بودند، هم بی‌اعتنا به حرف‌های آنان، رابطه‌ی خود را با خداوند، قطع نمی‌کردند.

س. پدر بزرگوار شما چگونه شخصیتی بود؟ یک خاطره از او بیان فرمایید؟

ج: پدرم، با سواد و اهل قلم و شاعر بود. و در شعر خود، به اربابان و زورگویان، حمله می‌کرد. ایشان در شاعری (منثور) تخلص داشتند و حدوداً ۵۰۰۰ بیت شعر فعلاً از او در اختیار داریم. در آن زمان کشیدن تریاک بین مردم کاری عادی و عملی بود. در یک مهمانی که صاحب‌خانه حاجی بود. [نام این شخص برای حفظ احترام، نوشته نشد.] تریاک خواست. صاحب‌خانه از آوردن تریاک خودداری کرد. پدرم فی‌البداهه شعر زیر را در پشت پاکت سیگار نوشت. و در میان جمع خواند:

«تو که ای حاجی مقدس پاک

گرچه از حرف ما نداری باک

گر تو خواهی اگر صحیح [سالم] مانی

لطف فرما، به جمع ما تریاک

ورنه «مَلَا کُفَا» کنیم ترا [یعنی تنبیه و سروته کردن]

که کف پای تو رسد افلاک»

س. چه کارهای اجتماعی داشتید؟

ج: در زمان محمّد رضاشاه با روی کار آمدن خانه‌های انصاف، [فعلاً به نام شورای حلّ اختلاف]، من منشی خانه‌ی انصاف محل، بودم. بعد از پیروزی انقلاب هم، مسئول شورای اسلامی کردکلا شدم. و فعلاً دیگر توان انجام کاری را ندارم.

س. از نفت چال چه اطلاعی دارید؟

ج: در اطراف «ازنوا» محلی بود به نام نفت چال. که از آن جا نفت را در ظرف‌های چرمی به نام «خیک» با اسب، به محل‌های مختلف، حمل می‌کردند. و می‌فروختند.

س. از تکیه‌ی کردکلا و تعزیه‌ی آن، چه اطلاعی دارید؟

ج: به هنگام وقف کردن کردکلا، که یکی از اجدادم به نام حاجی نجف‌خان آن را وقف کرد، مراسم تعزیه یعنی شبیه‌خوانی، انجام می‌گرفت. این عمل پیش از ساختن تکیه‌ی کردکلا بود. بعدها که این تکیه ساخته شد. تعزیه در این محل، یعنی کردکلا، انجام می‌گرفت. در زمان رضاشاه مدت کمی عزاداری ممنوع شده بود، اما مردم به صورت محرمانه، انجام می‌دادند.

س. در چه سالی تکیه‌ی کردکلا ساخته شد؟

ج: سال حقیقی ساختن این تکیه با اطلاعاتی که من دارم، ۱۲۸۹ ه‍.ق می‌باشد.

س. از سلسله نسب خود چه می‌دانید؟

ج: آقا محمّد خان قاجار در شهر مهاباد، سرداری داشت به نام «محمّد حسن خان»، این سردار فرزندی به نام «قلیچ خان» داشت. چون از فرمان آقا محمّدخان، سرپیچی کرد. به فرمان آقا محمّدخان، یک چشم او را کور کردند. و او را در این محل، اسکان دادند. تاهم تنبیه شده باشد. هم به عنوان مرزبان در منطقه‌ی ساحلی این منطقه، دفاع کند؛ برای جلوگیری از نفوذ شوروی‌ها. زاد و ولد این شخص به ما رسید. با این سلسله نسب:

پدرم، پرویز، فرزند عزت الله خان، فرزند پرویز [نام او در روی کتیبه‌ی چوبی که به عنوان سازنده‌ی این تکیه نوشته شده، وجود دارد]. فرزند حاجی نجف خان [واقف کرد کلا با سه محل دیگر، البته سه دانگ از شش دانگ] فرزند قلیچ خان فرزند محمد حسن خان.

س. نام فرزند شهید شما چه می‌باشد و در کجا به شهادت رسید؟ شهید رضا اتقایی که در جنگ تحمیلی عراق به هنگام حمله‌ی عراقی‌ها در والفجر ۴ مریوان و در سال ۱۳۶۲ به شهادت رسید.

خداوند ان شاء الله او را با شهدای معصوم هم‌نشین و شافع خانواده‌ی محترمش بفرماید. "آمین"

سلسله نسب این بنده‌ی ناچیز خدا (نویسنده‌ی متن): تبرستان
www.tabarrestan.info
از بستگان سال خورده‌ی این بنده، سلسله نسب سادات جوان محله را به میر عبدالعظیم رساندند. که در ساری به «میر سرروضه» معروف است.

به نظر می‌رسد. که شجره‌ی نژادی کلیه‌ی سادات مازندران، به دو سیدی می‌رسد. که در قرن هشتم، یکی به نام سید قوام‌الدین در آمل به فرمان‌روایی رسید. و از خاندان مرعشی‌ها می‌باشند.

دومی به نام میر عمادالدین که در هزار جریب حکومت داشت.

در سلسله نژاد سید عمادالدین، شخصی به نام «میر عبدالعظیم» مشاهده نشد. در حالی که «میر سرروضه» آرامگاه سید کمال‌الدین پسر میر قوام‌الدین مرعشی و منتسبان او می‌باشد.

از سوی دیگر میر عبدالعظیم فرزند زین‌العابدین فرزند میر قوام‌الدین است. بنابراین سلسله نسب این بنده، بدین شرح می‌باشد:

مرحوم پدرم، سید صاحب‌الدین فرزند سید باقر، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید حسن، فرزند میر بابا، فرزند عبدالعظیم، فرزند میر قوام‌الدین. فرزند عبدالله، فرزند صادق، فرزند عبدالله، فرزند حسین، فرزند علی المرعشی، فرزند عبدالله، فرزند محمد، فرزند حسن، فرزند حسین الاصفغر، فرزند علی، فرزند حسین (ع)، فرزند علی امیرالمؤمنین فرزند ابی‌طالب علیهم‌السلام می‌باشد.

مکتب‌خانه‌های جویبار:

این بنده، در ایام کودکی، خود، در چند مکتب، شرکت کردم. ضمن این که در دبستان به تحصیل، مشغول می‌شدیم، در تعطیلات تابستان، به مکتب‌خانه می‌رفتیم. از نزدیک با روش کار مکتب‌داران، آشنا می‌شدیم. کار مکتب‌داران، با روش سنتی و از «عمّ جزء» شروع می‌شد. منظور از

«عمّ جزء» هم، جزء آخر قرآن کریم بود. که با سوره‌ی «النبأ» شروع می‌شد. چون این سوره با کلمه‌ی «عمّ» آغاز می‌شد، کتابی به نام «عمّ جزء» درست، و در مکتب‌خانه‌ها، تدریس را با آن کتاب، شروع می‌کردند. معمولاً آشنایی با حروف، هیچ‌گونه تناسبی با صداها، نداشت. مکتب‌دار روی یک تکه پوست گوسفند، که به آن «پوست تخت» می‌گفتند، می‌نشست. و یک چوب بلند و یک فلک در کنارش بود. تا شاگرد تنبل و شیطان را تنبیه کند. معمولاً شاگرد درس خوان و آماده را «سرشاگرد» تعیین می‌کردند. تا او به دیگر شاگردان یاد بدهد. مکتب‌خانه‌هایی را که این بنده، خود، ملاحظه کردم، و در بعضی از آن‌ها به عنوان شاگرد و گاهی «سرشاگرد» مشغول می‌شدم، به قرار زیر است:

الف: مکتب‌خانه‌ی مرحوم آقای «شیخ حسین منتظری» که او را «آقا حسین» صدا می‌زدند. این شخص از بستگان منتظری‌های باغبان‌محلّه بود که در جوان‌محلّه سکونت داشت. انسانی باوقار و دل‌سوز بود. مدتی بنده در خدمت این شخص بزرگوار بودم. ان‌شاءالله خداوند وی را در بهشت اعلاء منزلت دهد.

ب: «کربلایی حسین یدآلهی» که شیخ نبود. ولی شاگردانی را تحت تعلیم داشت. البته بنده، زیاد در این مکتب‌خانه شرکت نداشتم. این شخص هم، در جوان‌محلّه سکونت داشت. خداوند ان‌شاءالله او را هم در بهشت، جایگاه عالی، عنایت فرماید.

ج: مکتب‌خانه‌ی مرحوم مغفور «کربلایی غلام‌حسین معلمی» در کلاگرمحلّه. شخصیتی بسیار سنگین و محترم و با آرامش داشت. و به خاطر تعلیم در علوم دینی نام فامیلی آن شخص شریف را «معلمی» گذاشتند. جلسه‌ی تدریس این مرد بزرگوار را بنده، خود از نزدیک مشاهده کردم. نسبت به جای دیگر، تعداد شاگردان بیشتری داشت. محلّ تدریس این مرحوم در حسینیه‌ی کلاگرمحلّه بود. [جایگاه آن مرحوم را ان‌شاءالله خداوند منان در بهشت برین قرار دهد].

د: مکتب‌خانه‌ی مرحوم «کربلایی شیخ اسماعیل زیرک». این بزرگوار روحانی نبود ولی در منطقه او را به نام «شیخ اسماعیل» صدا می‌زدند. و در فقیه‌محلّه سکونت داشت. تعداد شاگردان نسبتاً زیادی داشت. شخصی بزرگوار و با احترام بود. ان‌شاءالله خداوند جایگاه او را هم در بهشت عنایت فرماید.

ه: مکتب‌خانه‌ی «آقای علی جان کاظمی» در بالامحله که هم اکنون از نعمت حیات الهی برخوردارند. و نسل موجود که اندکی هم، سنی از آنان گذشته باشد، این حاج آقای بزرگوار را می‌شناسند. البته فعلاً در کهولت سنی به سر می‌برند. و از تدریس معاف می‌باشند. ان‌شاءالله خداوند در این جهان عزت و در آن جهان، منزلت بایسته، به این شخص شریف عنایت بفرماید.

این بنده از مکتب‌خانه‌های دیگر در روستاهای اطراف جویبار، اطلاع چندانی ندارم. ولی می‌دانم که در بعضی از روستاها، مکتب‌خانه‌هایی وجود داشت. که برخی از مکتب‌داران، روحانی و برخی، اشخاص باسواد معمولی بودند.

در جویبار هم برخی از زنان باسواد، مکتب‌خانه داشتند. عموماً این مکتب‌خانه‌ها در منزل شخصی آن مکتب‌داران، بود. به این معلّمان زن «ملاً باجی» و به معلّمان مرد معمولاً «ملاً عمو» می‌گفتند. نکته‌ی جالب در این زمینه این است. که این معلّمان و مکتب‌داران شریف حقوق ماهیانه‌ی چندانی از شاگردان، دریافت نمی‌کردند. بنده، خود، شاهد بودم. که بعضی از خانواده‌ها، تخم مرغ و بعضی خانواده‌ها مرغ یا خروس به مکتب‌داران، می‌دادند. البته پول هم می‌گرفتند. ولی پولی قابل ملاحظه نبود. و خانواده‌های متمکن، وجه بیش‌تری می‌پرداختند.

ممکن است، اشخاص دیگری هم در گوشه و کنار گیلخواران و شهر جویبار در گذشته مشغول تدریس و مکتب‌داری بودند، که فعلاً بررسی در این زمینه ممکن نشد.

موضوع دیگر، سابقه‌ی این مکتب‌داری در این منطقه است. که در مدارک ارائه شده، بسیار طولانی می‌باشد. گویا در گذشته باسوادان و اهل علم، ترویج علم، آن هم علوم اسلامی و قرآنی را، جزء وظیفه‌ی خود تلقی می‌کردند. و تدریس را برای تقرّب و رضوان الهی به عهده می‌گرفتند.

ان‌شاءالله خداوند متّان همه‌ی آن انسان‌های مؤمن و انسان دوست را با معلّمان معصوم، هم‌نشین بفرماید. "آمین"

نویسنده: ضمن تشکر از اشخاصی که اطلاعات خود را در اختیارم قرار دادند، در این جا لازم می‌بینم. که به این نکته اشاره کنم. معمولاً هر آبادی اگر رو به توسعه و پیشرفت و یا برعکس، پس روی و عقب افتادگی، می‌رود، مرهون زحمات ساکنان آن آبادی می‌باشد. بسیاری از روستاها و قصبه‌ها از رونق و توسعه، عقب افتادند. به علت این که ساکنان آن منطقه یا بی‌سواد و غیر فعال بودند،

و یا اگر تحصیلاتی به دست آوردند، روستا را برای خود شایسته‌ی سکونت ندیدند. بنابراین راهی شهرهای هم جوار و یا مرکز استان و یا تهران شدند.

نتیجه آن شد. که آن آبادی با مرور زمان از عمران و آبادی، عقب بیفتد.

اما اگر ساکنان آن آبادی، به ویژه تحصیل کرده‌ها، همت خود را در راه پیش رفت محیط زیست خود صرف کنند، و با گرفتن یک مدرک تحصیلی، اگرچه دانشگاهی باشد، زادگاه خود را بر نقاط دیگر ترجیح دهند، بی‌شک محیط آنان از وسایل رفاهی جمعی و طبعاً شخصی بهره‌مند، خواهد شد. در این صورت هرگونه پیش رفتی، مرهون آن اشخاص تحصیل کرده با کمک دیگر مردم و زحمات افراد کوشا و نیکوکار، می‌شود.

از آن جایی که آقای دکتر ورداسبی، عضو خانواده‌ای هستند، که مدت سکونت آنان در جویبار، طولانی می‌باشد، و عمدتاً اهل علم و روحانی بودند، و خود ایشان هم بنا به اظهار خودشان اولین دیپلم و اولین پزشک جویبار بودند، اقامت ایشان در جویبار پس از تحصیلات دانشگاهی، مایه‌ی تشویق دیگر تحصیل کرده‌ها و مانع فرار اشخاص با سواد و تحصیلات بالای منطقه، شد.

اگرچه با گذشت زمان و روی کار آمدن اشخاص کوشا و نیکوکار، محیط آنان مدارج پیش رفت را، یکی پس از دیگری، پشت سر می‌نهد، و از امکانات رفاهی جمعی و شهری برخوردار می‌شود، به نظر این بنده، بنیان‌گذار توسعه و پیش رفت محیط، همان تحصیل کرده‌های اولیه می‌باشند که از محیط خود خارج نشدند و با سختی‌ها و کاستی‌ها و کمبودهای محیط ساختند. و آبادی و رفاه شهرهای دیگر را وسیله‌ی عمران و ساخت و ساز محیط خود، قرار دادند. و یا وجود آنان، مانع خروج دیگر اشخاص مؤثر و کاردان، شده است. و خود جذب رفاه شهرهای دیگر نشدند. بر این اعتقاد، این بنده‌ی ناچیز خداوند متان، مرحوم حاج شیخ مصطفی و فرزند گرامیش دکتر ورداسبی را از بنیان‌گذاران شهرستان شدن و توسعه و عمران جویبار می‌شناسم. ناگفته نماند که برای تبدیل جویبار به شهرستان، اشخاص فعال و نیکوکار و زحمت‌کش دیگری کوشیدند. که در آینده بیشتر، توضیح داده خواهد شد.

سرعت در توسعه‌ی شهر جویبار:

همان‌گونه که در مصاحبه‌ی اشخاص سالخورده و بنیان‌گذار حقیقی شهرستان جویبار بیان شد، تا سال تأسیس شهرداری در جویبار، رونق و سرعت قابل توجهی در امور توسعه و آبادی جویبار به چشم

نمی‌آید. از وقتی که دل سوزان و نیکوکاران جویبار، به فکر تأسیس شهرداری در جویبار افتادند، با شروع کار شهرداری، رونق قابل ملاحظه‌ای در جویبار، فراهم شد. مسلم این است. که دست‌اندرکاران اولیه، فعالیت و جدیت بیشتری در عمران و آبادی محل، به کار می‌بردند. در سال‌های اول تأسیس شهرداری، در منتهی‌علیه جاده‌های اصلی شهر، یعنی ابتدای جاده‌ی کیاکلا و بابل، هم چنین ابتدای جاده‌ی شاهی، جایگاه دریافت عوارض تأسیس کردند. تا از صادرات محصولات کشاورزی عوارض دریافت کنند. با توجه به این که در آن سال‌ها در منطقه‌ی جویبار، کاشت پنبه و گندم، بسیار رونق داشت، از صادرات این محصولات کشاورزی، بودجه‌ی قابل ملاحظه‌ای برای شهرداری، تأمین می‌شد. به طوری که در روزنامه‌ی جویبار را از نظر تولید گندم و پنبه و محصولات دیگر کشاورزی در منطقه‌ی مازندران، دومین شهر، یعنی پس از گرگان، معرفی کردند. - استان گلستان هم جزء مازندران بود. -

بنابه گفته‌ی افراد مطلع چون درجه‌ی شهرداری‌ها را براساس موقعیت و کیفیت در نظر گرفتند، و جویبار هم در آمد چشم‌گیری با گرفتن عوارض از صادرات کشاورزی، داشت. اعتبار شهرداری جویبار را هم در وزارت کشور، رقم قابل ملاحظه‌ای، منظور کردند. از طرفی دیگر، معمولاً با داشتن شهرداری نیکوکار و انجمن شهری که دست خود را به رشوه و ریخت و پاش و ولخرجی، آلوده نکرده بودند، از آن بودجه‌ی نسبتاً چشم‌گیر، استفاده‌ی بهینه کرده، بسیاری از خیابان‌ها را آسفالت و آب لوله‌کشی شهر و برق و بعضی رفاهیات دیگر را برای جویبار تأمین کردند. با این همه، مهاجرت روستائیان به شهر جویبار قابل ملاحظه نبود. دایر کردن اداره‌ی پست و گسترش مخابرات و مدارس و بهداری در شهر جویبار، امکانات رفاهی شهروندان را بیش از پیش، تأمین کرد. بنابراین فاصله‌ی بین محل‌های هفت‌گانه‌ی جویبار، یعنی کلاگر محله، باغبان محله، جون محله، بالامحله، فقیه محله، کردمحله و سراج کلا، با ساخت و ساز خانه‌ها و تبدیل زمین‌های زراعتی و باغ‌ها به خانه‌سراها، از بین رفت. و تمام این محل‌ها با ساختن آپارتمان‌ها و منازل، به هم وصل شدند. این وضعیت تقریباً تا سال ۱۳۵۵ ادامه داشت. متأسفانه تا چند سال مانده به انقلاب، شهرداری روی کار آمدند، که آن امانتداری و صداقت گذشته، زیر پا رفت.

در این سال در ترکیب اعضای انجمن شهر جویبار که تا این زمان، ثابت مانده بودند، تغییراتی ایجاد شد. و مرحوم آقای حاج عباس جوانیان را به عنوان رییس شورا انتخاب کردند. و تا سال ۱۳۵۷

سابقه‌ی تاریخی جویبار یا گیلخواران /// ۷۹

که انقلاب به اوج خود رسید، سه نفر دیگر به عنوان شهردار، تعیین شدند. البته در زمان مسئولیت این شهرداران، برخلاف زمان آقای گلچین، اولین شهردار جویبار، ساخت و ساز قابل ملاحظه‌ای، به چشم نیامد.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

باسمه تعالی

بخش سوم

تبرستان
www.tabarstan.info
وضع اقتصادی جویبار

۱. وضع اقتصادی جویبار، پیش از انقلاب

الف) وضع کشاورزان

ب) دامداران

ج) صید

د) صنایع

«حصیر بافی»

ه) بازرگانی

و) راهها

۲. وضع اقتصادی جویبار، پس از پیروزی انقلاب

الف) وضع کشاورزی

ب) دامداران

ج) صید

د) صنایع

صنایع چوبی

صنایع سفالی یا گلی

و) راهها

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. وضع اقتصادی شهر جویبار، پیش از انقلاب:

الف) وضع کشاورزان: تا پیش از تأسیس شهرداری در جویبار، همان گونه که در مصاحبه‌ها بیان شد، وضع اقتصادی جویبار قابل ملاحظه و رضایت بخش نبود. اگرچه تاجرهای بودند، که گندم و پنبه را از کشاورزان می‌خریدند، بیشتر کشاورزان، صاحب زمین نبودند. مالکان و اربابان، کشاورزان را به کار مشغول می‌کردند. و مزد ناچیزی هم به آنان می‌دادند. یعنی اربابان، کشاورزان را به آباد کردن زمین‌های پوشیده از درختچه و گیاهان بی‌ثمر وادار می‌کردند. در حقیقت زحمت با کشاورزان بود، ولی زمین متعلق به اربابان می‌شد. البته با مزد بسیار ناچیزی. آنگاه همان زمین آباد شده را در اختیار کشاورزان آبادکننده، قرار می‌دادند. با قرارداد(دو و یا سه بر یک) یعنی محصول زمین به نسبت دو یا سه، مخصوص ارباب و به نسبت یک، مال کشاورز باشد. البته اشخاص منصف دیگری هم بودند، که به قرار عرف زمان، نصفه کاری می‌کردند. یعنی هزینه و محصول زمین را به طور مساوی تقسیم می‌کردند. در کل، باید گفت که وضع اقتصادی مردم، خوب نبود. فقط اربابان و مالکان و چند نفر سرمایه‌داران، دارای امکانات و زندگانی چشم‌گیری بودند. اما پس از تأسیس شهرداری و حرکت محیط به سوی ساخت و ساز و تحت تأثیر پیش رفت شهرهای هم جوار قرار گرفتن، عمران و آبادی قابل ملاحظه‌ای رخ داد. به ویژه با ورود رادیو در منزل و توسعه‌ی امکانات شهری و ساختن مغازه‌ها و فروش جراید، و از این طریق آگاهی به دست آوردن و مخصوصاً گسترش آموزش و پرورش، ترقیات چشم‌گیری در تمام زمینه‌ها از جمله اقتصادی، در جویبار، اقبال نمود.

با این همه باید گفت. که مردم کمتر به فکر حکومتگران و مسایل سیاسی بودند. اگرچه تعداد کمی به مسایل مملکتی توجه داشتند، عموماً بیشتر مردم به فکر زندگی خود و فراهم کردن مایحتاج روزمره و سرگرمی‌هایی این چنین بودند.

در مجموع کشاورزان بدون زمین و کارگران بدون وسیله‌ی کار، در زحمت و مشقت به سر می‌بردند. ولی اعتراضی هم نمی‌کردند. چون از حق و حقوق یک انسان مسلمان و یک شهروند و حقوق اجتماعی و سیاسی، بی‌خبر بودند. در این میان وضع کارمندان و حقوق بگیران از اقشار دیگر مردم، بهتر بود. اگر چه حقوق ماهیانه‌ی اکثر کارمندان کم بود، با توجه به این که مایحتاج زندگی هم

با قیمت گران بر مردم تحمیل نمی‌شد، و قیمت کالاها در کنترل دولت، بود، وضع کارکنان اداری نسبتاً بهتر از دیگران بود. این وضع تا زمان انقلاب ادامه داشت.

ب) دامداران: دامداران، آن گروهی که از چوپانان سوادکوه بودند، و به منطقه‌ی جویبار، کوچ کردند، ابتدا فقط با چند رأس گوسفند وارد شدند. و در گوشه‌ی مرتعی از مراتع اطراف شهر جویبار، که بسیار وسیع و زیاد بود، سکونت کردند. و یک آلونکی برای خود ساختند. کم‌کم شروع به ساختن ساختمان کردند. و رفته‌رفته مقداری از مرتع‌ها را تصاحب کردند. تا جایی که غیر از دامداری و چوپانی، زمین‌های کشاورزی هم ترتیب دادند. در نتیجه با هزینه‌ی کم صاحب گوسفندهای زیاد و زمین‌های زراعتی چشم‌گیری شدند. درحالی که کشاورزان مازندران، از جمله جویبار، بدون زمین و با سختی، امرار معاش می‌کردند، این مهاجران دارای هکتارها زمین و تعداد زیادی گوسفند شدند. چون امکانات مالی فراهم کردند، رفته‌رفته در صدد خریدن زمین‌های کشاورزی افتادند. در نتیجه وضع چوپانان بهتر از وضع اقتصادی بومیان هر منطقه شد. در این میان شخصی به نام آقای حسین یزدانی با استفاده از نفوذ داران حکومتی و دست‌اندرکاران رده‌ی بالا، در ساحل دریای خزر اقدام به دامداری مدرن کرد. و چند صد هکتار زمین ساحلی و مرتع‌های اطراف محل سکونت خود را اختصاص به دامداری خود داد. باید گفت که این دامداری مدرن و گاوهای معروف به اسرائیلی و گوسفندان نوع خوب، در منطقه‌ی جویبار بی‌نظیر بود. این وضع تا زمان انقلاب برقرار بود.

ضمناً باید اضافه کرد. که معمولاً در هر خانواده‌ای در جویبار، چند رأس گاو نگهداری می‌شد. تا نیاز لبنیاتی خانواده برطرف شود. در سال‌های پیش از تأسیس شهرداری، معمولاً در جویبار لبنیات و تخم مرغ و بعضی نیازهای دیگر، خرید و فروش نمی‌شد. بلکه به صورت حق همسایگی و دوستی و یا فامیلی به صورت رایگان نیاز همدیگر را بر طرف می‌کردند. حتی نویسنده، به یاد دارم. که در دوره‌ی کودکی وسایل فراهم کردن آتش، آماده نبود. بسیاری از خانواده‌ها برای تأمین گرما و آتش، مقداری از آتش را از خانواده‌ی همسایه می‌گرفتند. و با آن در منزل خود هیمه‌ها را به آتش می‌کشیدند. بعضی از خانواده‌ها هم در منزل خود، تعدادی گوسفند را پرورش می‌دادند. که تا این زمان هم به ندرت به چشم می‌خورد.

ج) صید: در جویبار ۱۸ (هجده) کیلومتر از شمال این منطقه، زمین‌های ساحلی دریای خزر می‌باشد. در این مقدار ساحل، پیش از انقلاب دو واحد شیلات وجود داشت. که از دریا ماهی صید می‌کردند. ماهی (ازن برون) یا خاویار را به حساب (سگ ماهی) می‌آوردند. و برابر فتوهای مراجع، حرام محسوب می‌شد. ولی تخم این نوع ماهی‌ها را، به نام (خاویار) با قیمت خوبی به کشورهای دیگر، صادر می‌کردند. در سال‌های اول تأسیس شیلات، ماهی‌ها را به قیمت ارزان و مناسب با درآمد عامه‌ی مردم، می‌فروختند. ولی هر چه به زمان انقلاب نزدیک می‌شویم، ماهی‌ها را به قیمت گران به فروش می‌رساندند. نویسنده، خود، شاهد بودم. که پس از تور کشتی و جدا کردن ماهی‌ها از تور ماهیگیری، مأموران شیلات ماهی‌های سفید و کفال درشت و کپورهای بزرگ را، جدا می‌کردند. و در جعبه‌های بزرگ می‌ریختند. و از آن جا به تهران حمل می‌کردند. ماهی‌های ریز را در اختیار صیادان قرار می‌دادند. و آنان هم به قیمت دلخواه به حاضرین و یا به بازارهای شهرهای هم‌جوار، می‌فروختند. به طوری که بیشتر مردم از این وضع، ناراضی بودند. و بنده خود، همیشه اعتراض خود را به اشخاص مختلف می‌رساندم. و می‌گفتم که ماهی را از روی سر ما، به تهران حمل می‌کنند. تا بهتر از دیگران میل بفرمایند. ولی مردم مازندران، باید رنگ و بوی ماهی‌ها را دریافت کنند!!

به هر حال هر چه به زمان انقلاب نزدیک‌تر شویم، حسرت مردم عادی از ناتوانی در استفاده از ماهی، بیشتر می‌شود. و هر چه از زمان انقلاب به گذشته، مراجعه کنیم، و فور ماهی با قیمت ارزان و امکان استفاده‌ی عامه‌ی مردم از ماهی، چشم‌گیرتر می‌باشد. به طوری که در یکی از سال‌های گذشته با زیاد شدن آب رودخانه و پیش روی آب دریا، آن قدر ماهی‌های مختلف، صید شد. که ماهی سفید بزرگ را به قیمت دو یا سه ریال می‌فروختند. می‌توان گفت که شاید خانواده‌ای نبود، که از نعمت دریا در این زمینه، منتعم نشده باشد. ان شاء الله خداوند متان بار دیگر آن وفور نعمت دریایی را شامل حال نسل حاضر و آیندگان بگرداند. "آمین"

غیر از صید انواع ماهی دریا، صید پرندگان هوایی هم، در منطقه‌ی جویبار برای روستاییان درآمد زا بود. یعنی روستاییان اطراف آب‌بندان‌ها و زمین‌های آبگیر شمال شهرستان جویبار، مرکز مهاجرت انواع پرندگان بود. روستاهای، ابتدا، خود، با شکار کردن و فروش آن‌ها، بهره برداری می‌کردند. اما بعدها دولت بر روی این شکارگاه‌ها انگشت گذاشت. و با اجازه دادن این سرزمین‌های شکار، هم برای

خود درآمدی فراهم کرد، و هم دست شکارچیان در گران کردن قیمت پرندگان هوایی، باز شد. به طوری که دیگر خرید پرندگان هوایی برای طبقه‌ی ضعیف غیرممکن شد. و این امر هرچه به زمان انقلاب نزدیک‌تر می‌شویم، بیشتر شدت پیدا کرد.

د) صنایع: در پیش از انقلاب، جویبار، ابتدا از صنعت تصفیه‌ی پنبه، برخوردار شد. همان‌گونه که در گذشته اشاره شد، کارخانه‌ی پنبه پاک کنی به صورت محدود و کوچک به وسیله‌ی بعضی تاجرها، دایر گردید. و رضاشاه آن را گسترده و مدرن کرد. پیش از تأسیس کارخانه‌ی پنبه، صنعت قابل ملاحظه‌ای در جویبار، وجود نداشت. احتمال این که در کلاگر محله‌ی جویبار صنعت کوزه‌گری دایر بود، زیاد است. که از استادکاران کوزه‌گر، به نسل‌های بعدی انتقال یافت. و هنوز هم، ادامه دارد.

اما کارگاه‌های آهنگری به ویژه در زمان حکومت محمدرضا شاه در جویبار، تأسیس شد. با توجه به این که منطقه‌ی گیلخواران، ناحیه‌ی کشاورزی بود، کارگاه‌های ساخت لوازم دستی کشاورزی، در این سرزمین حاصل خیز، به راه افتاد. به طوری که بعضی از استادکاران این صنعت را به نام (چلنگری) می‌شناختند. و هنوز هم نام فامیلی بعضی از ساکنان این منطقه (چلنگری) می‌باشد. که مردمانی زحمت کش و شریف می‌باشند. و هم چنان به ساخت و ساز ادوات کشاورزی، سرگرم هستند. البته با توسعه‌ی کارگاه‌های کوچک سابق و ساختن ادوات مدرن کشاورزی.

در مصاحبه‌ای که با یکی از فرزندان این خانواده‌ی محترم به عمل آمد، گفتند: این جانب به خاطر این که پدر و پدر بزرگم در حرفه‌ی تولید ادوات کشاورزی تبحر داشتند، و با توجه به این که رشته‌ی تحصیلی این جانب هم ماشین‌آلات کشاورزی می‌باشد، ابتکارات و نوآوری زیادی در این زمینه داشته‌ام که به نام تولید کننده‌ی نمونه و واحد نمونه از طرف سازمان صنایع و معاون، سازمان کشاورزی، بنگاه توسعه‌ی ماشین‌های کشاورزی و ارگان‌های دیگر استانی و کشوری انتخاب و موفق به اخذ لوح‌ها و تقدیرنامه‌های مختلف شدم. ان شاءالله خداوند منان به همه‌ی صنعتگران کشور و به ویژه جویبار و این خانواده محترم توفیق لازم عنایت بفرماید.

هر چه به زمان انقلاب نزدیک می‌شویم، صنعت ادوات کشاورزی در جویبار رونق بیشتری می‌گرفت. به طوری که یکی از استادکاران این صنعت در ساختن ادوات کشاورزی با استفاده از ابتکارات خود، به نوآوری پرداخت. و آمریکا از این استادکار دعوت به عمل آورد که با آنان

همکاری کند. اما این شخص، خدمت به کشور خود را بر امکانات رفاهی آمریکای ترجیح داد که شایسته‌ی تمجید می‌باشد. این شخص استاد حاج سید ابراهیم شریف‌زاده می‌باشد. که فعلاً مدت سه سال است، به رحمت ایزدی پیوست. شکر خداوند منان، که این هنر از چنین پدری هنرمند، به فرزند برومندش به ارث رسید و هم‌اکنون در جایگاه آن نمایشگاه هنر، به میراث خود، ادامه می‌دهد.

در صنعت نجاری هم استادکاران ماهری بودند. که با استفاد از ابزارها دستی، وسایل چوبی زیبایی می‌ساختند. با توجه به این که در زمان حکومت محمدرضا شاه، به ویژه در چند سال آغازین، مردم، اطراف خانه‌های خود را با دیوار گلی، محصور می‌کردند، و رفته‌رفته پرچین (یا در اصطلاح مازندرانی پرچیم) برچیده می‌شد، و دیوارهای گلی نیاز به داشتن در و دروازه بود، استادان نجار ماهری بودند. که دروازه‌های [درهای بزرگ] زیبایی می‌ساختند. لازم به تذکر است که پیش از آن زمان، با شاخه‌های درخت، دور خانه‌ها را پرچین می‌کردند. و برای ورود به منزل، به جای در ورودی، بلندی پرچین را نسبت به اطراف کوتاه‌تر می‌کردند و با چوب‌های کلفت در دو طرف این قسمت از پرچین، پله درست می‌کردند. و با استفاده از این پله‌ها ورود و خروج منزل انجام می‌گرفت. معمولاً اشخاص توانمند از دیوار گلی استفاده می‌کردند. که در گذشته‌ی دورتر، اندک بودند. ولی هرچه به زمان‌های آخر حکومت محمدرضا شاه نزدیک شویم، دیگر حصارهای پرچین کاملاً از میان رفت. و دیوار با درهای چوبی، رونق گرفت. و در آخرهای حکومت پهلوی رفته‌رفته درهای چوبی منزل‌ها، جای خود را به درهای آهنی داد. که اکنون، دیگر درهای ورود و خروج منزل‌ها یا از چوب وجود ندارد، و یا اگر دارد، بسیار محدود و در گوشه و کنار شهر ممکن است باشد.

اصولاً عمده‌ی کار استادکاران نجار، ساختن در و دروازه و سقف و شیروانی‌های ساختمان بود. که اکثراً تا سال حدوداً ۱۳۵۰ش. منزل‌ها از گل ساخته می‌شد. تا این زمان کمتر ساختمانی بود، که از آجر ساخته شده باشد. از این زمان به بعد رفته‌رفته ساختمان‌های آجری جای ساختمان‌های گلی را گرفت. البته هنوز هم از آن ساختمان‌های گلی تعداد زیادی موجودند.

«حصیر بافی»: از آن جایی که خانه‌ها گلی بود، و امکان زندگی شهری فراهم نبود، در منطقه‌ی پایین رودپشت شهرستان جویبار یا گیلخواران سابق، نوعی فرش به نام حصیر می‌بافتند. که تا چند سال بعد از انقلاب هم در جمعه بازار، عرضه می‌شد. سابقه‌ی این صنعت در جویبار بسیار طولانی است. فرش

حصیر را از نوعی گیاه آب بندان‌ها به نام «گاله» یا «واش» می‌بافتند. و معمولاً با عرض حدوداً یک متر و با طول دو یا سه متر، یا گاهی بیشتر در نظر می‌گرفتند. البته هرچه از زمان انقلاب بیشتر به عقب برگردیم، به جای متر، از «آرش» اندازه می‌گرفتند. مثلاً می‌گفتند این حصیر ۱۰ (ده) آرش یا ۵ (پنج) آرش است. و قیمت حصیر را بر مبنای آرش تعیین می‌کردند. اکنون شاید بعضی از آن هنرمندان یا بازمندگان آنان به ندرت برای رفع نیاز شخصی، اقدام به بافتن آن کنند. ولی کلاً دیگر، این صنعت به فراموشی سپرده شد. لازم به تذکر است، که بالائی خانه‌های گلی را هم معمولاً با استفاده از همین گیاه «گاله» یا «واش» می‌پوشانیدند. که رفته‌رفته، گاله یا واش برکنار شد. و جای خود را به حلب یا شیروانی کوبی و هم اکنون هم به ایرانیت و امثال آن داد.

ه) بازرگانی: منطقه‌ی گیلخواران به علت داشتن نهرها و رودهای متعدد، برای کشاورزی کاملاً مستعد بود. از این جهت محصولاتی مانند گندم و جو و پنبه و باقلا، از گذشته‌ی دور در این سرزمین آماده، کشت می‌شد. اگر چه کشاورزان و شاید همه‌ی خانوارهای این منطقه، از گندم برای رفع نیازهای خانوادگی و به ویژه تأمین نان استفاده می‌کردند، محصولات زراعی مازاد را به فروش می‌رسانیدند. در نتیجه وجود بازرگانان و خریداران عمده، مورد نیاز بود.

همان‌طور که در مصاحبه با اشخاص سالخورده، روشن شد، تاجرهایی بودند که محصولات زراعی را از مردم کشاورز می‌خریدند. آن‌گاه با ماشین‌های باری یا کامیون و گاهی با تراکتور، این فراورده‌های کشاورزی را به کارخانه‌های مورد نیاز در دیگر شهرها، انتقال می‌دادند. با ساختن کارخانه‌ی بزرگ پنبه پاک کنی در زمان رضاشاه، خریداران خرده پا، پنبه را از کشاورزان روستاها می‌خریدند، و به تاجرهایی بزرگ جویبار می‌فروختند. آنان، پنبه‌های خریداری شده را در کارخانه‌ی بزرگ، تصفیه می‌کردند. و وش پنبه‌ها را به صورت بسته‌هایی به نام «عدل» که با دستگاه انجام می‌گرفت، به کارخانه‌هایی که ریسندگی و بافندگی داشتند، در بابل و شاهی و ساری، به فروش می‌رساندند. بنابراین از کلاگر محله تا سراج کلا، که ابتدا و انتهای قصبه‌ی باغلو از غرب به شرق بود، تاجرهای سرشناسی، بودند، که در امر خرید و فروش کلان محصولات کشاورزی، به کار مشغول بودند.

ضمناً مغازه‌دارانی هم بودند. که از بابل و ساری و تهران مایحتاج مردم را خریداری کرده، هم خود، به مردم می‌فروختند، و هم خریداران و مغازه‌داران خرده پا از روستاها و داخل محل‌های هفتگانه‌ی قصبه‌ی باغلو، از آنان، کالاها را می‌خریدند. و در مغازه‌های خود در اطراف، به فروش می‌رسانیدند.

این فروشندگان خرده‌پا، در هر روز از ایام هفته، در بازارهای هفتگی شرکت می‌کردند. بازارهای هفتگی موجود در جویبار یکی "جمعه بازار" بود. که در روزهای جمعه، برگزار می‌شد. و هنوز هم ادامه دارد. و یکی دیگر، "چهارشنبه‌بازار" بود، که در چپ‌گرود برپا می‌شد. اگرچه آغاز کار این بازارهای هفتگی مشخص نیست، که در چه تاریخی بود، مصاحبه با سالخوردگان، حاکی از این حقیقت است، که سابقه‌ی بسیار طولانی دارد.

(و) راه‌ها: چون درباره‌ی راه‌های شهر جویبار، در بخش سابقه‌ی گیلخواران و مصاحبه با اشخاص سالخورده، به طور کافی توضیح داده شد، فعلاً به همان مقدار و کیفیت، بسنده می‌شود.

۲. وضع اقتصادی شهر جویبار در پس از پیروزی انقلاب:

الف) وضع کشاورزی: در مدت جریان انقلاب به ویژه از زمانی که زندانیان سیاسی آزاد شدند، و تا حدودی سخن رانی‌ها آزاد شد، بسیاری از اشخاصی که از حق و حقوق کشاورزان آگاهی داشتند، به ویژه برخی روشن فکران با معلومات و سختی کشیده و برخی روحانیان مبارز و طرفدار طبقه‌ی ضعیف، مردم را از حقوق یک مسلمان در دین مقدس اسلام، از جمله کشاورزان، آگاه می‌کردند. از طرفی هم چون طرفداران کمونیست‌ها، در دسته‌های حزب توده و چریک‌های فدایی خلق و غیره کارگران و کشاورزان را تحریک می‌کردند. و علامت پرچم آنان هم داس، نشانه‌ی کشاورزی و چکش، نشانه‌ی کارگری بود، تا کارگران و کشاورزان با چشم خود ببینند، که این سردمداران، حامی آنان می‌باشند، طرفداران مکتب آزادی اسلام هم برای این که کشاورزان و کارگران که به طور اثری هم شد، مسلمان هستند، به دام کفر، گرفتار و آلوده نشوند، از حقوق این گروه در اسلام، دفاع می‌کردند. حتی این بنده‌ی ناچیز خدا هم، بسیاری از اطلاعات جامع حقوق کارگران و کشاورزان را در کتاب‌ها و سخنرانی‌ها، به دست آوردم. به ویژه چون این بنده در دبیرستان‌ها با دانش آموزانی در قائم‌شهر سر و کار داشتم، که در خارج از محیط دبیرستان، تحت آموزش معلمان چپ‌گرا بودند. به

ناچار می‌بایست از جهت اطلاعات اسلامی و حتی کمونیست‌ها، خالی از ذهن نباشم. بنابراین حقوق کشاورزان را در اسلام، هم در کلاس‌ها و هم در میان جمعیت مردم، برای آنان در حد اطلاعات خود بیان می‌کردم.

در این میان حامیان سازمان مجاهدین که در رده‌ی بالاتری بودند، بیشتر در این زمینه به دفاع از کشاورزان، با استفاده از متون اسلامی پرداختند. نتیجه آن شد، که کشاورزان فهمیدند، که چه حق و حقوقی بر روی زمین‌های زراعتی دارند. که خود، روی آن زمین، کار می‌کنند. به همین جهت بسیاری از کشاورزان با تحریک راهنمایان طرفداران سازمان مجاهدین، زمین‌های دیگران را تصاحب کردند. چون ضوابط و قوانین خاصی در این زمینه مد نظر نبود، حق کشتی‌هایی هم انجام گرفت.

از طرفی هم مسئولان مملکتی و حامیان مکتب مقدس اسلام، برای جذب کشاورزان، وعده و وعیدهایی هم می‌دادند. حتی امام راحل (رض) بنیان‌گذار جمهوری اسلامی هم، در چند سخنرانی کشاورزان را تشویق به کار خود کردند. و به یادم هست. که در یک جلسه فرمودند: «کشاورزان، در روز قیامت در صف مقدم بهشت هستند». بنابراین کشاورزان هم، برای خود، کار می‌کردند. و دیگر، اربابان نتوانستند از کشاورزان به اختیار و دلخواه خود، بهره‌برداری کنند. زمین اربابان بزرگ بین کشاورزان تقسیم شد. البته در تمام نقاط کشور، به یک صورت انجام نگرفت. به هر حال، کشاورزانی که از قبل، دارای زمین به اندازه‌ی مورد نیاز خود بودند، با دلگرمی بیشتری کار می‌کردند. و کشاورزانی که به حق و یا نا به حق، صاحب زمین شدند، چون خود را مالک به حق، فرض می‌کردند، جدیت خود را برای به دست آوردن محصولات بیشتر، افزایش دادند. نتیجه آن شد، که وضع اقتصادی کشاورزان، بعد از پیروزی انقلاب به نحو چشمگیری، ارتقا یابد. و روستاییان، زبان گویا پیدا کردند. مخصوصاً در اوایل انقلاب پس از پیروزی، با افزایش نابهنجار قیمت برنج، کشاورزان شالی کار، خوب از مواهب زحمات خود، بهره‌مند شدند.

در حالی که برنج در جریان انقلاب، کیلویی سه (۳) تا پنج (۵) تومان شد، با افزایش بی‌رویه، در مدت کمی با قیمت تصاعدی، به جایی رسید، که در این تاریخ یعنی پاییز سال ۱۳۸۵، برنج به کیلویی ۱۲۰۰ (هزار و دویست) تومان به فروش می‌رسد!!

چون آرد در سبد کالاهای دولت بود، و هست، گندم قیمت تصاعدی پیدا نکرد. اگر چه مطالب بیان شده، کلی و مربوط به وضع کشور، در بعد از انقلاب بود، مخصوصاً در تمام نقاط مملکت که سازمان مجاهدین و کمونیست‌ها، کشاورزان را به گرفتن زمین و خودسری‌ها دعوت می‌کردند، چنین روشی، حاکم شد، در شهرستان جویبار هم وضع به همین منوال بود. به ویژه روستاییان، گوش شنوا برای شنیدن مشکلات خود پیدا کردند. و توانستند در بسیاری از روستاها مخصوصاً با شروع به کار «جهاد سازندگی» خیابان‌های داخلی را آسفالت کنند. و خانه‌های گلی و چپ‌های محیط خانه‌های روستایی، تبدیل به خانه‌های آجری و برخی موارد چند طبقه، و دیوارهای آجری و درهای چپری و چوبی هم تبدیل به درهای آهنی شد. به حق می‌توان گفت که کشاورزان در بعد از انقلاب، رشد کمی و کیفی خوبی پیدا کردند. مهم‌تر این که بسیاری از فرزندان روستایی که دارای تحصیلاتی هم شدند، در بعد از انقلاب، به شهرها روی آوردند. مخصوصاً در زمان جنگ تحمیلی، شرکت آنان در جنگ و پس از پایان جنگ، جذب ادارات شدن، سبب شد، که در یک برهه بسیاری از روستازادگان، به ادارات روی بیاورند. البته قابل بررسی هم می‌باشد. می‌توان استخدامی‌ها و کارکنان اداری بعد از انقلاب را کاملاً شناسایی کرد. و تعداد این روستاییان را که جذب ادارات شدند، برشمرد. این اشخاص در ساعات اداری به کارهای اداری و در غیر ساعات اداری به روستاها مراجعه کرده، مشغول امور کشاورزی شدند. مسلم این است. که از نظر اقتصادی این گروه کمتر دچار مشکل شدند. بی شک با زاد و ولد این گروه از روستاییان، طرفداران وضع موجود مملکتی هم افزایش یافتند. زیرا این اشخاص کمتر طعم فشار اقتصادی و محرومیت‌های رفاهی را چشیده‌اند.

البته استثناهایی هم وجود دارد. که خانواده‌هایی آبرومند و بی‌پول و پارتی، به همان حال باقی ماندند.

همان گونه که در گذشته تحت عنوان «سرعت در توسعه‌ی شهر جویبار» اشاره شد، جویبار به علت مساعد بودن و حاصل خیزی خاک، منطقه‌ی مناسبی برای انواع محصولات کشاورزی بود. و هم اکنون هم آن ویژگی‌ها را حفظ کرده است. با همه‌ی این برتری‌ها، در دوره‌های مختلف، تا حدودی نوع کشت محصولات کشاورزی هم متناسب با زمان، دگرگونی‌هایی می‌پذیرفت.

بدین شرح که در پیش از تأسیس شهرداری، محصول غالب و سرآمد، پنبه و گندم بود. البته انواع محصول‌های زراعی دیگر هم کشت می‌شد. این امر پس از تأسیس شهرداری، به ویژه با انقلاب سفید شاه و مردم، با جدیت بیشتری ادامه پیدا کرد. چنان که در پایان نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان در این زمینه چنین آمده است:

«انواع محصولات که در روستاهای مورد مطالعه تولید می‌شود:

۱. غلات شامل: گندم و جو و برنج برای فروش و ذرت یا بلال برای مصرف شخصی.

۲. حبوبات شامل: نخود و لوبیا برای مصرف شخصی و باقلا برای فروش و مصرف شخصی.

۳. نباتات صنعتی مانند: پنبه و کنف و سویا برای فروش.

۴. انواع جالیز و سبزی کاری مانند: خربزه، هندوانه، خیار، طالبی، کدو سبز، کدو حلوایی،

بادمجان، گوجه فرنگی برای مصرف شخصی و فروش. و ترب و تربچه و انواع سبزی برای مصرف شخصی.

۵. انواع مرکبات مانند: پرتقال برای فروش و نارنج و لیمو برای مصرف شخصی.

۶. انواع نباتات علوفه‌ای

۷. انواع میوه‌جات مانند: گردو، سیب، گلابی، گوجه (آلوچه)، هلو، گیلاس، آلبالو، توت، انار،

غیره.»^۱

این محصولات به صورت جدول در پایان‌نامه، درج گردید. در میان این انواع محصولات، آن چه بیشتر مورد توجه و کوشش بود، پنبه و گندم است. که تاجرها، خریدار آن‌ها بودند. پیش از تأسیس شهرداری، مرکبات هنوز رونقی نداشت. بیشتر محصولات برای مصرف شخصی و بعضی‌ها به مقدار کم برای فروش هم زراعت می‌شد. اما هر چه به زمان انقلاب نزدیک می‌شویم، بر کشت مرکبات، مخصوصاً پرتقال و نارنگی، افزوده گشت. به طوری که مالکان بزرگ چندین هکتار از زمین زراعتی را به این دو محصول، اختصاص دادند. و خرید و فروش مرکبات هم، رونق چشمگیری به خود گرفت.

این موقعیت در بعد از پیروزی انقلاب، هم گسترده‌تر شد، هم روند آن، سرعت بیشتری به خود گرفت. چنان که بسیاری از کشاورزان و کارمندان روستایی هم اکنون، دارای مقدار معتنا بهی زمین مرکبات می‌باشند.

برخی از محصولات مانند: کنف، کاملاً برچیده شد. اگر موجود باشد، آن اندازه نیست. که قابل ذکر باشد. برخی از محصولات در چند سال اخیر، بر دیگر محصولات، افزوده شد. و طرفداران زیادی هم پیدا کرد. مانند «کلزا» که از دانه‌های روغنی می‌باشد. و کیوی که در گذشته، وجود خارجی نداشت.

فعلاً با توجه به شرایط زمانی، کشت پنبه در شهرستان جویبار، به فراموشی سپرده شد. و کشت گندم و مرکبات و شالی و کلزا در حقیقت، حرف اول را می‌زنند. و در چند سال اخیر کشت موز هم برای مصرف شخصی، در حال گسترش است. به هر حال نوع زراعت با توجه به کیفیت بازار و داشتن مشتری، چه داخلی و چه برای صدور، تابع شرایط زمان و نیاز عمومی می‌باشد.

فعلاً صیفی کاری در جویبار مرسوم است. به ویژه کشت بادمجان و گوجه‌فرنگی، یکی از صادرات مهم جویبار به استان‌های دیگر می‌باشد.

البته لازم به ذکر است. که صیفی کاری یا محصولات باغی در پیش از انقلاب هم رواج داشت. اما با محدودیت ادوات کشاورزی لازم، و زحمت بیش‌تر، انجام می‌گرفت. ولی بعد از انقلاب با گسترده شدن کارگاه‌های ساخت لوازم کشاورزی، این نوع زراعت‌ها آسان‌تر به عمل می‌آید. در پایان‌نامه‌ی آقای اقبالیان چنین ذکر شد: «مهمترین محصولات زراعی منطقه‌ی جویبار بترتیب اهمیت به شرح زیر می‌باشد. پنبه، غلات (گندم، برنج، ذرت، جو، ارزن) دانه‌های روغنی (سویا-آفتابگردان) باقلا، کنف، کنگد و از محصولات باغی، هندوانه، خربزه، خیار، طالبی، کدو سبز، کدو حلوائی، بادمجان، گوجه، انواع مرکبات، انواع میوه‌جات. در اینجا باید خاطر نشان ساخت که در سال‌های اخیر محصولات باغی و صیفی اهمیت زیادی پیدا نمود»^۱.

در پایان باید گفت. که وضع مالی روستاییان و کشاورزان و روستاها در بعد از پیروزی انقلاب، به نحو چشمگیری، بهبود یافت. البته با گذشت زمان و هر چه به زمان نوشتن این کتاب نزدیک شویم،

از آنجایی که پول پرستان و استعمارگران، به ویژه دست نشاندهان سازمان سیا آمریکا و همدستان لعنتی این جنایتکار، در تمام ابعاد این کشور نفوذ پیدا کردند، بر نارضایی کشاورزان افزودند. به این صورت که در زمان برداشت محصول کشاورزی، نرخ محصولات را به حداقل می‌رسانند. تا با قیمت ناچیز از کشاورزان بخرند. و پس از مدتی با چند برابر قیمت خریداری شده، بفروشند. ضمناً قیمت وسایل و ادوات کشاورزی از جمله سموم و انواع کودها با پیدا شدن بازار سیاه، با افزایش بی‌حد و حساب، سبب شد، که در حقیقت این قشر زحمت کش هم، در استعمار آمریکاهای داخلی قرار گیرند. نتیجه‌ی امر در حال حاضر، نارضایی کشاورزان می‌باشد.

(ب) دامداران: بعد از پیروزی انقلاب، چوپانان مهاجر بر گرفتن مرتع‌ها و افزودن بر زمین‌های زراعتی خود، سرعت بخشیدند. برخی‌ها به زمین‌های مالکان بزرگ، هجوم آوردند. و زمین‌های آنان را بین خود تقسیم کردند. بعضی‌ها هم چون در مجاورت مرتع‌های اطراف جویبار سکونت داشتند، و معمولاً محیط خانه‌سرای خود را با چپر محدود می‌کردند، هر شب این چپر را از جا کنده و قسمتی از مرتع‌ها را به زمین‌های خود می‌افزودند. این بنده، خود، شاهد این جریان، در مرتع‌های ساحلی دریای خزر وصل به زمین‌های آقای حسین یزدانی بودم. در همین جا اضافه شود. که آقای حسین یزدانی هم مانند بسیاری از مالکان بزرگ با پیروزی انقلاب، راهی کشورهای خارج و متواری شد. و زمین‌های وسیع و دامداری مدرن او به دست مردم افتاد. تا این که بعدها مسئولان دولتی در نظام جمهوری اسلامی، دست بر روی این دامداری نهادند. متأسفانه آن رونق و زاد و ولد گاوها و گوسفندها، رو به کاهش نهاد. و با به یغما رفتن تعدادی از گاوها و گوسفندها، چیزی نمانده بود. که آن همه زحمت‌ها به هدر رود. ولی بعدها جهاد دانشگاهی، آن را به تصرف خود در آورد. این وضع ادامه داشت، تا وقتی که آقای حسین یزدانی از خارج به ایران آمد. و از قوه‌ی قضائیه تقاضای دارایی‌های خود را کرد. اگرچه قسمتی از اراضی قبلی خود را در اختیار گرفت، آن رونق پیش از انقلاب، دیگر به فراموشی سپرده شد. و پس از مدتی او هم رهسپار دیار باقی شد.

خلاصه چوپانان و دامداران مهاجر پس از پیروزی انقلاب، کاملاً به نان و نوا رسیدند. اینان از بلبشو شدن وضع اداری و بانده بازی و پارتی بازی، بهره برداری مطلوبی کردند. در حالی که کشاورزان واقعی مازندرانی، چندان زمین مزروعی فراهم نکرده‌اند. اگر زمین‌های زراعتی این چوپانان را با اسناد

مالکیت آنان بررسی کنند، و مقدار تصاحب زمین آنان را روزی افشا کنند، آن گاه مشخص می‌شود. که این اشخاص به نام دامدار چه زرنگی نسبت به ساکنان بومی مازندران از جمله شهرستان جویبار به خرج داده‌اند! البته باید یادآوری شود. که انسان‌های خوب و بد، در هر مکان و زمان و لباسی وجود دارند. از آن عده از چوپانانی که از صراط مستقیم الهی و وجدان سالم خود، خارج نشده‌اند، پوزش می‌طلبم. بی‌شک خداوند متعال خود شاهد امور است. پاداش لازم را برای همه کس، عنایت خواهد فرمود!! اما دامداران بومی که چند رأس گاو و گوسفند در منزل‌ها، پرورش می‌دادند، با تأسیس شهرداری به ویژه بخشرداری و شهرستان شدن، در کار خود تجدید نظر کردند. دیگر اکنون در خانه‌ای مثل سابق، گاو و یا گوسفند یافت نمی‌شود. هم بهداشت و شهرت‌شنی مانع ادامه‌ی کار شد، و هم نگهداری چهارپایان سودمند، مشکل شده است. ممکن است، تعداد غیرقابل توجهی هم با امکانات محدود، هنوز به کار خود ادامه دهند. البته به جای آن، دامداری نسبتاً مدرن، به وسیله‌ی بعضی از بومیان جویبار هم، تأسیس شد. که هم اکنون در اطراف شهر جویبار، موجود است.

در بعد از پیروزی، با روی کار آمدن بنی‌صدر به عنوان ریاست جمهوری، چند طرح سودمند، به اجرا در آمد. از جمله با فعال کردن تعاونی‌ها و به کار گرفتن جوانان و بعضی تحصیل کرده‌های دبیرستانی، دامداری به ویژه مرغداری، در شهرستان جویبار، رونق به سزایی گرفت. اگرچه از طرح بنی‌صدر، بیشتر، اعضای سازمان مجاهدین، برخوردار شدند، بعدها این مرغداری‌ها به فروش رسید. هم اکنون دیگران به کار مرغداری مشغولند.

با توجه به این که بنای آمریکاهای داخلی بر ناراضی نگه داشتن مردم از جمله دامداران، می‌باشد، بیشتر دامداران از وضع موجود، در حال حاضر، ناراضی هستند.

ج) صیید: در مدت جریان انقلاب، صید ماهی از اختیار دولت خارج شده بود. و تا زمانی که دولت بار دیگر صید دریا را در اختیار گرفت، نسبتاً، هم صیادان از کار خود راضی بودند. و هم به قیمت مناسب، انواع ماهی در اختیار مردم قرار می‌گرفت. ضمناً چون پیش از انقلاب ماهی‌خواری، حرام اعلام شده بود، فروش خاویار (تخم ماهی مورد نظر) تعطیل شد. از این راه زیان قابل ملاحظه‌ای بر درآمد مملکت وارد می‌شد. زیرا نوع خاویار ایران - به قرار اطلاع - در میان کشورهای دیگر مرغوب و با ارزش تلقی می‌شد. مسئولان امر به ناچار موضوع را به اطلاع امام راحل رسانیدند. امام دستور داد. تا

امام جمعه‌ی رشت، گروهی کارشناس آبزیان را برای تحقیق، به کار گماراند. این گروه پس از تحقیق اعلام کردند. که این نوع ماهی‌ها دارای فلس می‌باشند. چون فلس این ماهی‌ها بر خلاف ماهی‌های دیگر، ریز و قابل رویت نیست، تصور می‌شود. که این نوع ماهی‌ها فلس ندارند. این موضوع به اطلاع امام راحل رسید. امام هم با مسئولیت کارشناسان و با فرض براین که ماهی‌ها دارای فلس ریز هستند، فتوا بر حلال بودن گوشت و تخم ماهی خاویار دادند. اگرچه برای عده‌ای تعجب‌آور بود، و حتی عده‌ای از آقایان روحانیان، هنوز هم بر حرام بودن این حیوان، نظر می‌دهند، در کل، منبع در آمد چشمگیری برای مسئولان شد.

به هر حال در بعد از انقلاب در زمان کمی مردم طعم گوشت ماهی را چشیدند. اما هرچه از پیروزی انقلاب به زمان حال نزدیک‌تر شویم، بار دیگر روز از نو و روزی هم از نو. یعنی پرواز ماهی‌های خوب از بالای سر مردم مستضعف جویبار، به از ما بهتران تهران و سرمایه داران آن چنانی رسیدن، حاکمیت پیدا کرد!!

اگر چه هم اکنون صید ماهی، منبع درآمدی تعدادی ساکنان شمالی شهرستان جویبار می‌باشد، عامه‌ی مردم به ویژه مستضعفان، از این نعمت الهی دریا محروم هستند. تا در آینده خداوند بزرگ چه تقدیر خواهد کرد؟

اما صید پرندگان هم روال صید ماهی را طی کرد. یعنی اختصاص دادن صید پرندگان در آبگیرها به تعدادی شکارچیان حرفه‌ای و مبلغی بر درآمد دولت مردان این شغل، اضافه شدن، سبب شد. که پرندگان آبگیرها هم، قیمتی پیدا کنند، که از توان خرید افراد ناتوان، خارج شود. البته دیده شد. که اشخاصی به تعداد زیاد، ماهی‌ها و پرندگان شکار شده را به دلخواه خود می‌خرند. و بدون چانه و سر و کله زدن، اسکناس‌های شگفت‌آور از جیب به در می‌آورند. و در اختیار فروشندگان این حیوان‌های شکار شده، قرار می‌دهند. این عمل به آسانی و بدون زحمت انجام می‌گیرد. زیرا بدون زحمت و به آسانی از جیب زحمت‌کشان و مستضعفان، پول به در می‌آورند. و نسل‌های آینده‌ی خود را هم تأمین می‌کنند. بنابراین اگر قیمت ماهی‌ها و پرندگان، به میلیون‌ها هم برسد، برای این آقایان و یا خانم‌ها، به منزله‌ی نوشیدن لیوانی آب خنک، می‌باشد. بیچاره طبقه‌ی ضعیف که در طول تاریخ در زیر پای

غارتگران، له شد. و هم اکنون هم می‌شود.!! و این انقلاب با همه‌ی آرزوها و امیدها بر غارتگران اثری نکرد.

(د) صنایع: منطقه‌ی جویبار سرزمینی آماده برای کشت انواع محصولات کشاورزی بود. و فعلاً هم می‌باشد. در زمانی که بیشتر زمین‌های این منطقه زیر کشت پنبه می‌رفت، نیاز به کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی، ملموس بود. از آنجایی که کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی به فرمان رضاشاه، مدرن ساخته شده بود، نیاز تصفیه‌ی پنبه‌های شهرستان جویبار را برطرف می‌کرد، از شهرستان‌های دیگر هم برای تصفیه، پنبه به جویبار حمل می‌کردند. اما چند سال مانده به آنگاه حکومت پهلوی، به علت آسانی کشت و داشت و برداشت محصول گندم، به این زراعت بیشتر توجه و از روی آوردن به کاشت پنبه کاسته شد. به طوری که با گذشت اندک زمانی، زراعت پنبه از شهرستان جویبار برچیده و در نتیجه کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی، به تعطیلی کشیده شد. البته این امر سبب بی‌کاری تعدادی کارگر و کارمندان این کارخانه شد. پس از پیروزی انقلاب و روی کار آمدن دولت‌ها، متأسفانه به منطقه‌ی مازندران ستم بی‌توجهی بسیاری وارد شد. مسئولان، این استان را غنی و بی‌نیاز از کمک، تلقی و چون منطقه‌ی کشاورزی تشخیص دادند، از امتیاز کارخانه‌های صنعتی محروم کردند. رفته رفته تصمیم بر فروش کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی مازندران از جمله، جویبار گرفتند. این بنده با برخی از مسئولان و بعضی از اشخاص صاحب نظر به مذاکره پرداختم. و خواستم، که از انتقال این کارخانه به اطراف خراسان، جلوگیری کنند. اما متأسفانه پاسخ مسئولان این بود، که نمایندگان مجلس از استان مازندران، مصوبه‌ای به امضا رساندند. که چون مازندران، منطقه‌ی کشاورزی است، نیازی به کارخانه‌های صنعتی نمی‌باشد. و چون کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی به حساب صنعت می‌آید، باید به جای دیگر انتقال یابد!!! با کمال تأسف باید عرض کنم، که بعد از انقلاب در این زمینه شهرستان جویبار به جای پیشرفت، دچار پس رفت شد.

پس از پیروزی انقلاب، به علت تعطیل بودن کارخانه، قسمتی از سمت جنوب شرقی زمین کارخانه را سپاه پاسداران، تصرف کرد. بعدها قسمتی از سمت جنوب و جنوب غربی این زمین را بانک صادرات خریداری کرد. خلاصه صنعت پنبه پاک‌کنی از جویبار رخت بر بست. از سوی دیگر چون توان کشاورزی این سرزمین به صورت‌های مختلف، نمود پیدا کرد، در کل، صنعت وابسته به

کشاورزی در بعد از انقلاب به قدرت خود ادامه داد. کارگاه‌های مجهزتر با کیفیت بهتر، به فعالیت پرداخت. کارگاه‌های تراشکاری و ریخته‌گری، با رونق بیشتر، به کار مشغولند. به ویژه با تأسیس شهرک صنعتی در قسمت شمالی شهرستان جویبار، بر رونق انواع صنعت افزوده شد. و تعدادی از نیروهای انسانی مستعد را به کار مشغول کرد.

«صنایع چوبی»

کارگاه‌های چوبی هم بعد از انقلاب به دو صورت نمود پیدا کرد:

اول = عده‌ای از نجارها به علت نداشتن چوب، به ویژه چوب نرژاد که از خارج وارد می‌شد، و گران‌تر شدن این کالا در چندین نوبت در طول یک سال، و بی در و پیکر بودن تجارت الوارهای وارداتی و نابسامانی صنف نجاری، دست از شغل خود کشیده به کار دیگری روی آوردند.

دوم = تعدادی از هنرمند های صنعت چوبی، به ساخت و ساز انواع تخت‌ها و مبل‌ها و دیگر لوازم چوبی پرداختند. و در کار خود، هم مهارت بیشتری پیدا کردند، و هم بر درآمد خود افزودند. بی شک ضمن کسب سود مورد نظر خود، نیازهای ساکنان شهرستان را هم بر طرف می‌کنند. این کارگاه‌ها هم اکنون با فعالیت زیاد به کار خود ادامه می‌دهند.

روشن است که صاحبان کارگاه‌هایی که امکانات مالی بیشتری دارند، لوازم مورد نیاز را اگر گران بخرند با اندکی تبدیل و تغییر، با قیمت گران هم می‌فروشند. و در زندگی خود دچار مشکل نمی‌شوند. اما صاحبان کارگاه‌های چوبی کوچک، از کار خود راضی نمی‌باشند. چون درآمد آنان جواب‌گوی هزینه‌ی زندگی آنان نمی‌باشد، توان خرید چوب نرژاد و انواع ادوات دیگر را ندارند. و این گروه از شغل خود راضی نیستند. در نهایت باید گفت که بعد از پیروزی انقلاب، هر چه به زمان نوشتن این کتاب، نزدیک‌تر می‌شویم، به علت بی در و پیکر بودن اقتصاد کشور و نداشتن قانون و حساب و کتاب در نرخ اجناس، عمدتاً چه اشخاص متمکن و چه اشخاص غیر توانمند، از اوضاع شغلی و اقتصادی ناراضی هستند. شاید غنی‌ترها برای گرمی بازار خود !!

«صنایع سفالی یا گلی»

صنعت کوزه‌گری هم با داشتن سابقه‌ی بسیار طولانی، در بعد از انقلاب، در کلا گرمحله‌ی جویبار به کار خود ادامه داد. انواع ظروف و ادوات سفالی، با کیفیت بهتر و با رونق بیشتر، به بازار عرضه شد.

بی شک بی قانونی در امر اقتصاد، هنرمندان این صنعت را هم ناراضی نگه می‌دارد. گاهی در حفر چاه‌ها و گودال‌های بزرگ از زیر زمین، کوزه‌ها و انواع ظرف‌های گلی پیدا می‌شود. که این، خود، بر سابقه‌ی طولانی این صنعت در منطقه‌ی جویبار دلالت دارد. که از نسلی به نسل دیگر تا به امروز، انتقال داده شد. با این تفاوت که در سال‌های اخیر استادکاران، سعی کردند، بر کیفیت و تنوع ظروف گلی و یا سفالی بیفزایند.

ه) بازرگانی: بر اساس مصاحبه با اشخاص سالخورده، تجارت هم در شهرستان جویبار، سابقه‌ی طولانی دارد. البته تأمین نیازهای ضروری مردم به وسیله‌ی مغازه‌داران و فروشندگان، با امکانات و سرمایه‌ی کم، با توجه به قدمت این شهرستان، از زمان‌های دور، بر کسی پوشیده نیست. ضمن این که وجود بازارهایی مانند «جمعه بازار» در سراج کلا و «چهارشنبه بازار» در چپکرو، بر سابقه‌ی تجارت، دلالت دارد. اما اگر خرید و فروش با سرمایه‌ی بیش‌تر و امکانات بهتر، به حساب بازرگانی بیاید، در این امر هم وجود تاجران موصوف در شهرستان جویبار، سابقه‌ی زیاد دارد. چنان که پایه‌گذاران کارخانه‌ی پنبه در جویبار، دو نفر ارمنی و چند تاجر محلی بودند. که در هر یک از محل‌های هفتگانه‌ی جویبار، چند نفری، بیش نبودند.

کالا‌های مورد خرید و فروش بازرگانان، با توجه به نوع محصولات کشاورزی در هر دوره تفاوت داشت. چنان که در گذشته، محصول عمده، پنبه و شالی و گندم بود. البته برخی محصولات جنبی هم مانند کنجد و کنف و خربزه و هندوانه هم رواج داشت. اما با گذشت زمان و دگرگونی در نوع محصولات، برخی از محصولات کشاورزی به بوت‌های فراموشی گذاشته شد. به طوری که هم اکنون، تاجران بیشتر به خرید و فروش شالی و گندم، و دیگر زراعت‌های پر درآمد، می‌پردازند. البته چون خرید گندم و نرخ‌گذاری آن در اختیار دولت می‌باشد، دیگر بازرگانان و یا تاجر، کمتر به چشم می‌خورد. سرمایه‌داران هم سرمایه‌ی خود را در مسیرهای دیگری مانند: خرید و فروش زمین و تأسیس کارخانه‌های کوچک و کارهای دیگر به راه می‌اندازند. البته مغازه‌داران کل فروش، هم هستند، که معمولاً از تهران خرید می‌کنند. و در مغازه‌ی خود، به فروشندگان شهری و روستایی، که امکانات کم دارند، می‌فروشند. می‌توان گفت اکنون کلمه‌ی «بازرگان» یا «تاجر» به کار نمی‌رود، و اگر مشاهده شود، بسیار کم است.

و) راه‌ها: از آن جایی که شهرستان جویبار، در مسیر راه بزرگ بین شهری و یا استانی، قرار نگرفت، و یا به تعبیر دیگر، بن بست می‌باشد، همان راه‌های پیش از انقلاب، خطوط ارتباطی بین شهرستان جویبار را با شهرهای برون مرزی خود برقرار، می‌کند. توضیح این که در پیش از انقلاب، سه جاده، شهرستان جویبار را به شاهی و ساری و بابل، وصل می‌کرد. و نوع این جاده‌ها به اصطلاح، شوسه و خاکی بود. که هر چند وقت با تقاضای رانندگان این خط‌ها و یا تقاضای شهرداری و انجمن شهر، اداره‌ی کلّ راه و ترابری، آن‌ها را شن‌ریزی و اندکی تسطیح می‌کرد. حریم این راه‌ها هم در پیش از انقلاب نسبت به گذشته، عریض تر شده بود. البته تقاضای آسفالت مکنی شد. ولی معمولاً وزارت راه ترتیب اثر نمی‌داد.

در بعد از انقلاب، همین راه‌ها مورد استفاده قرار گرفت. با توجه به این که سازمان مجاهدین بعد از انقلاب فعالیت چشم‌گیری در به دست آوردن پست‌ها و مسئولیت‌ها داشت، دومین شهردار جویبار یکی از نیروهای این سازمان شد.

اولین شهردار همان شهردار پیش از انقلاب بود. اما چون بعد از پیروزی انقلاب، گروهک‌ها و سازمان‌ها با هم سازگاری داشتند، یکی از وابسته‌های سازمان را که اهل جویبار بود، شهردار، کردند. این آقای شهردار با تقاضای نیروهای مردمی و انقلابی، به فکر آسفالت جاده‌ها، به ویژه جویبار به قائم‌شهر افتاد. از آن جایی که استاندار و معاونش هم از این سازمان بودند، خواستند که موافقت استاندار را برای آسفالت این جاده، جلب کنند. در یک روز عده‌ای از بزرگان شهر را در شهرداری، دعوت کردند. البته این بنده هم در آن وقت با بعضی از دوستان به ویژه مرحوم حاج محمد علی ابراهیمی، مرتب در شهرداری و آموزش و پرورش که در قائم‌شهر بود، و فرمانداری و استانداری مراجعه می‌کردیم. در جویبار هیچ اداره‌ی مستقلی وجود نداشت. - و مشغول فعالیت بودیم. در روز تعیین شده بنده با مرحوم حاج ابراهیمی دیرتر از مراجعین وارد دفتر آقای شهردار شدیم. آقای شهردار، ضمن تعریف و تمجید از معاون استانداری، گفتند. که ما باید از مردم کمک مالی دریافت کنیم. تا مقداری از بودجه را اهالی، به عنوان استقبال از این پیشنهاد، تأمین کنند و ما این بودجه را در اختیار معاون استاندار بگذاریم.

تا فعلاً برای ما آسفالت سرد بکنند. و پس از مدتی، بودجه‌ی آسفالت گرم، تأمین شود.!! در آن جلسه عده‌ای از اشخاص نسبتاً سالخورده هم، حضور داشتند. می‌خواستند از مغازه‌داران متمکن و اشخاص به اصطلاح سرمایه‌دار وقت، پولی دریافت کنند. و برای هر یک مبلغی را در نظر می‌گرفتند. این جانب شروع به صحبت کردم. ضمن تشکر از آقای شهردار گفتم: «من تقاضا می‌کنم که این پول را پس از جمع‌آوری به عنوان شیرینی به آقای معاون استانداری تقدیم کنید تا از تصمیم آسفالت سرد این جاده منصرف شود. ما عطای آقای معاون را به لقای او بخشیدیم. جویبار پس از عمری محرومیت و نداشتن جاده‌ی آسفالت، حالا باید به آسفالت سرد راضی شود.!! استانداری یار دستور آسفالت گرم را صادر کند، و یا ما خیر آسفالت سرد را خوردیم.»

با گفتن این عبارت، یکی از هواداران این سازمان که خود را سرسختانه انقلابی می‌دانست. و اکنون هم گویا در آلمان به سر می‌برد گفت: «آقای ساداتیان شما دشمن، در لباس دوست هستید. مگر معاون استانداری طاغوتی است، که رشوه بخورد. و شما می‌گویید به ایشان شیرینی بدهیم. جویبار فعلاً آسفالت سرد را از دست ندهد. تا به مرور زمان بودجه‌ی آسفالت گرم تأمین شود. شما حق ندارید به برادران ما که در این زمان حساس دارند جان فشانی می‌کنند توهین کنید.»

بنده رو به آقای شهردار کردم. و گفتم. حالا که من دشمن هستم، بگذارید شما با دوستان خود این جا باشید. و از جا بلند شدم و شهرداری را ترک کردم. البته مرحوم ابراهیمی هم پس از این که با آنان اندکی مذاکره کرد، از شهرداری خارج شد. در آن جلسه برای آسفالت سرد پولی جمع نشده بود. چون بزرگ‌ترها اعتراض بنده را تأیید کرده بودند. به استثنای مبلغی که پیش از ورود ما جمع کرده بودند. خلاصه پس از اندک مدتی، مخالفت سازمان مجاهدین با مسئولان و تغییر راه آنان از راه عموم مردم، به ویژه امام راحل(رض) و پیروانش، آشکار شد. و با درگیری‌ها و اعلام جنگ مسلحانه‌ی این سازمان، شهرداری جویبار به دست شخص دیگری افتاد. با فعالیت نیروهای دلسوز و جدی، بودجه‌ی آسفالت جویبار به قایم شهر و ساری تأمین شد. و پس از انقلاب جاده‌های قدیم مذکور، از طلسم خاکی بودن به در آمد. و آسفالت شد. راه جویبار به کیاکلا هم ابتدا به صورت خاکی، تعریض و بعد، آسفالت سرد شد. تا این که چند سال پیش به صورت آسفالت گرم در آمد.

همان گونه که در بخش سابقه‌ی تاریخی، بیان شد، جاده‌ی ساحلی دریا، سابقه‌ی بسیار طولانی داشت. پیش از انقلاب، از بابلسر به ساری جاده‌ی ساحلی را تنظیم کرده، به صورت خاکی، مورد استفاده قرار دادند. اگرچه دقیقاً از کنار ساحل نبود، با فاصله‌ی کمی از ساحل، انجام گرفت. بعد از انقلاب، از آن جایی که این جاده باریک و با ایجاد دست اندازها، به ماشین‌ها آسیب زیادی می‌رسید، به فکر آسفالت، افتادند. هم اکنون این جاده، محل استفاده‌ی نیازمندان از ساری به بابلسر و بالعکس، می‌باشد. با این توضیح که به فکر تمریض جاده هم افتادند. چون تصادفات به علت تنگی راه زیاد بود. خلاصه بعد از پیروزی انقلاب، وضع ترافیک خارج شهری و جاده‌ها از جهت کیفی و کمی به مراتب بیشتر از پیش از انقلاب، مورد توجه واقع شد.

در وضع راه‌های داخلی شهر، هم بعد از انقلاب تحولی، انجام گرفت. بیشتر کوچه‌ها به ویژه فاصله‌ی بین محل‌ها، آسفالت شد. با توجه به این که پس از پایان جنگ تحمیلی، متأسفانه ادارات، مخصوصاً شهرداری‌ها را خود گردان کردند، در حقیقت بودجه شهرداری باید از جیب مردم تأمین شود. این امر، هم بر زندگی مردم، بد اثر گذاشت. هم از فعالیت عمرانی شهرداری، کاسته شد. ضمن این که هر چه از پایان جنگ، به تاریخ نوشتن این کتاب نزدیک‌تر می‌شویم، باند بازی‌ها پارتی‌ها و حاکمیت پول در دستگاه‌های اداری و عمومی، موجب فساد و عقب افتادگی شهرهای ضعیف و طبقه‌ی بدون پول و پارتی، شد. آن رونق و پیش رفت و عمران آبادی شهر، که در بعد از انقلاب مورد انتظار بود، متأسفانه به باد یأس و بدبینی و نارضایی عامه‌ی مردم، داده شد.!!!

در حال حاضر اگرچه بر مردم، به ویژه طبقه‌ی ضعیف، فشار و حتی ظلم می‌شود، شهرداری در صدد آن است، که بودجه‌ی بیشتری، برای خود فراهم کند. تا هم هزینه‌ی خود را تأمین کند. هم بودجه‌ی عمرانی شهر را. کم و بیش به فکر آسفالت کوچه‌ها و خیابان‌های فرعی هم می‌افتند. ولی هیچ‌گاه این راه‌سازی‌ها، استاندارد، نمی‌باشد. هم، اکثر پیمان‌کارها با مسئولان شهرداری به فکر زد و بند و دریافت پول‌هایی به نام «حق حساب» و در اصل «حق شیطان» هستند. البته به ندرت شهرداریانی سالم هم گاهی روی کار می‌آیند. اما با وجود همان بافت سابق، تاکنون نه تنها رضایت عامه‌ی مردم، متأسفانه جلب نشد، بلکه هر روز بر بدبینی و دلزدگی مردم افزوده می‌شود.

باسمه تعالی

بخش چهارم

تبرستان
www.tabarestan.info

ادارات

الف) پیش از انقلاب

اول: دوره‌ی حکومت رضا شاه

دوم: دوره‌ی حکومت محمدرضا شاه

وضع مدارس

وضع مخابرات

وضع پست و تلگراف

ب) ادارات بعد از پیروزی انقلاب

آموزش و پرورش

نماز جمعه

تقاضای استقلال جویبار

وضع آب آشامیدنی

تأسیس بیمارستان

تبرستان
www.tabarestan.info

الف) ادارات پیش از انقلاب

وضع ادارات شهرستان جویبار را در پیش از انقلاب می‌توان به دو دوره تقسیم کرد:

اول = دوره‌ی حکومت رضا شاه:

رضاشاه پس از آن که با نقشه‌ی انگلیس بر کشور حاکم شد، به فکر یک پارچگی مملکت و از بین بردن حکومت ملوک‌الطوایفی افتاد. از آن جایی که ترسیم کننده‌ی نقشه‌ی کشورداری او انگلیس بود، برای این که به مردم طعم زندگی مدرن و تازه‌ای را بچشاند، تجدیدگرایی را با سرعت زیاد پیگیری کرد. به ویژه با مسافرت او به ترکیه و مشاهده‌ی پیشرفت‌های همه‌جانبه‌ی اروپا، به فکر پیشرفت و عمران و آبادی کشور افتاد. البته این طرز فکر رضاشاه به ظاهر قابل تمجید است.

مخصوصاً رقابت انگلیس با روس بر سر تصرف استعماری و عدوانی در ایران، انگلیس را وادار می‌کرد، که ساخت و سازهایی هم در کشور، بروز دهد. از این جهت موجبات مسافرت رضاشاه به اروپا و مشاهدات تمدن غرب را برای او فراهم ساخت. اما از آن جهت که فرماندهی حکومت در اصل با انگلیس بود، در رضاشاه این اندیشه را تقویت کرد، که برای رسیدن به تمدن و اوج تجدید و نوگرایی، باید با مذهب و فکر دینی، مبارزه کرد. از این رو در حقیقت دستان رضاشاه سرگرم ساخت و ساز در ایران شد. و اثرهای خوبی هم باقی گذاشت. اما پاهای رضاشاه به سوی گردابی حرکت می‌کرد، که سرانجام در همان گرداب و جزیره‌ی موریس تسلیم مرگ شد. خلاصه نوگرایی رضاشاه شامل جویبار هم شد. با تأسیس ژاندارمری و کارخانه‌ی پنبه پاک‌کنی و مخابرات و مدرسه در جویبار، هم رشد فکری و هم رشد اقتصادی در مردم ایجاد شد. که در زمان حکومت قاجاریه، جویبار، مطرح نبود.

دوم = دوره‌ی محمد رضاشاه:

در این دوره هم می‌توان وضع ادارات را پیش از تأسیس شهرداری، مورد توجه قرار داد. زیرا در حقیقت دنباله‌ی همان وضع اداری زمان رضاشاه ادامه پیدا کرد. هم بر جمعیت و هم بر تعداد تحصیل کرده‌ها، افزوده می‌شد. به طوری که براساس قانون حاکم بر آن زمان، جویبار، دارای جمعیتی شد، که استحقاق تأسیس شهرداری را کسب کرد. در نتیجه با فعالیت تحصیل کرده‌های میان سال و بزرگترها و خواهان پیش رفت، در جویبار در سال ۱۳۳۹ شهرداری تأسیس شد.

همان‌گونه که در بخش دوم، قسمت مصاحبه با سالخوردگان، بیان شد، با روی کارآمدن انجمن شهر و به کار افتادن شهرداری در جویبار، فعالیت قابل ملاحظه‌ای، به ظهور پیوست. و تا زمان انقلاب بر تعداد ادارات و به ویژه بانک‌ها افزوده و ادارات سابق تجدید بنا و پیش رفته شد.

در پایان نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان در این زمینه چنین آمده است: «این شهر، دارای شش دستگاه حمام و ده مسجد و چهارده باب نانواپی و شرکت مغایرات، شرکت برق منطقه‌ای و بانک‌های متعددی، پاسگاه ژاندارمری، استادیوم ورزشی تأسیس در سال ۱۳۵۱، یک درمانگاه، یک داروخانه، یک کتابخانه تأسیس در سال ۱۳۴۵ و شرکت تعاونی تأسیس در سال ۱۳۳۸. دو باشگاه کشتی و وزنه برداری با امکانات محدود می‌باشد. و یک سالن پینگ‌پنگ در محوطه‌ی پارک ملی در سال ۱۳۴۶ بنا گردید.^۱ [اکنون متأسفانه کلانتری شماره‌ی یک در آن استقرار دارد.]^۲

وضع مدارس

بنا به گفته‌ی آقای دکتر ورداسبی (در قسمت مصاحبه)، پدرشان مرحوم حاج شیخ مصطفی ورداسبی، با کمک مرحوم اسماعیل مهجوری در جویبار تحصیل در مدرسه را بنیان نهاد. با توضیحی که قبلاً داده شد. اما مدرسه‌ی مستقل و ماندگار، در زمان رضاشاه، در سال ۱۳۱۶ تأسیس شد. نقشه‌ی این ساختمان و مصالح به کار رفته و تزیینات آن در شاهی و کیاکلا و جویبار، به یک شکل و به یک نوع بوده است. شاید در جاهای دیگر هم از همین نقشه استفاده شده باشد. این مدرسه به نام «دبستان سعدی» جایگاه کسب دانش برای بسیاری از ساکنان جویبار و روستاهای اطراف شد. که اکنون بسیاری از آنان در کشورهای دیگر و در سراسر کشور، با شغل‌های مختلف، به زندگی مشغولند. و اشخاص بسیاری هم، پس از عمری زندگی از جهان رخت بر بستند.

این مدرسه تا سال ۱۳۳۸ تنها مدرسه‌ی این شهرستان بود. که تا پایان دوره‌ی ابتدایی دانش‌آموز می‌پذیرفت. لازم به یادآوری است. که تحصیلات در آن زمان به دو دوره‌ی ابتدایی و متوسطه، تقسیم و بعد از آن با گذشتن از کنکور راه دانشگاه باز می‌شد.

۱- پایان‌نامه‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان. صص ۸-۱۱

۲- نویسنده

دوره‌ی ابتدایی شش سال بود. که سال ششم دارای امتحان نهایی در آخر سال بود. و دوره‌ی متوسطه به دو دوره تقسیم می‌شد. سه سال اول دبیرستان به نام «سیکل اول»، نام‌گذاری شد. که درس‌های عمومی داشت. و بعداً دوره‌ی راهنمایی جای آن را گرفت. سه سال دوم دبیرستان به «سیکل دوم» نام نهاده شد. که رشته‌ی اختصاصی را در برداشت. و در پایان سیکل دوم، امتحان نهایی برگزار می‌شد. و پس از قبولی، مدرک دیپلم در آن رشته، اعطا می‌شد.

رشته‌های اختصاصی در آن زمان عبارت بود از: ریاضی، طبیعی، ادبی.

در سال ۱۳۳۸ به ضمیمه‌ی دبستان سعدی، سال اول دبیرستان آغاز به کار کرد. تا این سال دیوار سمت جنوبی ساختمان دبستان، دیوار همان کوچه بود. که فعلاً هم برقرار است. اما در این سال، دو، سه اتاق وصل به دیوار کوچه، بنا شد. و دانش آموزان سال اول و بعد دوم و سوم دبیرستان، در آن اتاق‌ها، تحصیل می‌کردند. در سال ۱۳۴۲ آقای علی مدانلو بازنشست شد. آقای حسین علی یعقوبی مدیر دبستان و سیکل اول دبیرستان شد. در سال ۱۳۴۴، سال چهارم رشته‌ی طبیعی را به نام کلاس ده، دایر کردند. بنابراین سیکل دوم دبیرستان در رشته‌ی طبیعی در جویبار، دایر گردید. در سال ۱۳۴۶ دبیرستان از دبستان جدا شد. دبیرستان به نام «سعدی» و دبستان به نام «رودکی» نام‌گذاری شد. این بنده، نویسنده‌ی این کتاب، در سال ۱۳۴۲ در دبستان سعدی به عنوان آموزگار و در سال ۱۳۴۵ ضمن تدریس در دبستان، در کلاس سوم دبیرستان که پایان دوره‌ی سیکل اول بود، به تدریس مشغول شدم.

در سال ۱۳۴۶، سه کار مهم برایم پیش آمد:

اول = قبولی در امتحان نهایی سال ششم دبیرستان، در رشته‌ی ادبی، که به طور داوطلب آزاد، شرکت کرده بودم. چون فارغ‌التحصیل دانش سرای کشاورزی ساری بودم، و مدرک آن جا، دیپلم ناقص منظور می‌شد.

دوم = قبولی در دانشگاه اصفهان در همان سال.

سوم = با جدا شدن دبستان و دبیرستان از یکدیگر انجمن اولیا و مدرسه^۱ این بنده را به عنوان مدیر دبستان، انتخاب کردند. بدون این که قبلاً با بنده در میان گذاشته باشند. ناگهان حکم سرپرستی دبستان را به این جانب تحویل دادند. با این ترتیب در سال ۱۳۴۶ یک باب دبستان مستقل به نام «رودکی» و یک باب دبیرستان به نام «سعدی» در جویبار وجود داشت. در سال ۱۳۵۱ با تغییر نظام آموزشی، دوره‌ی راهنمایی جایگزین سیکل اول دبیرستان شد. یک مدرسه‌ی راهنمایی برای پسران و یک مدرسه‌ی راهنمایی برای دختران تأسیس شد. مدرسه‌ی راهنمایی پسران به نام «سعدی» و مدرسه‌ی راهنمایی دخترانه به نام «حضرت معصومه» که اکنون هم ادامه دارد. در سال ۱۳۵۴، سال اول دبیرستان دخترانه به ضمیمه‌ی مدرسه‌ی راهنمایی «حضرت معصومه(س)» آغاز به کار کرد. این دبیرستان را اداره‌ی آموزش و پرورش شاهی که جویبار هم وابسته به آن بود. به این شرط مجوز داد، که چهار نفر دبیران لیسانسیه‌ی بومی در آن تدریس کنند. این چهار نفر دبیر بومی عبارت بودند از: آقای ذبیح‌الله فقیه، آقای قاسم آماده، آقای فریدون پایدار و این بنده، نویسنده‌ی این متن. تا این تاریخ هنوز لیسانسیه‌ی بومی دیگری وجود نداشت.

مدرسه‌ی راهنمایی «سعدی» در خیابان کلاگر محله تأسیس شده بود. که هنوز برقرار است. و بعد از انقلاب به نام «دکتر شریعتی» نام‌گذاری شد. در سمت چپ این مدرسه، چند اتاق بنا کردند. که آن را اختصاص به دبیرستان دادند. به این صورت که صبح‌ها دبیرستان دخترانه بود. که از حضرت معصومه(س) به این مکان انتقال یافت. و بعد از ظهرها هم دبیرستان پسرانه بود. که از مکان سمت جنوبی دبستان رودکی، به نام دبیرستان سعدی، در این مکان مشغول به کار شد. حدوداً در سال ۱۳۵۵ دبیرستان «زینب فقیهیان» با همت بزرگان شهر و اهدای زمین که از خانم مزبور بود. و با بودجه‌ی دولت، تأسیس یافت. دبیرستان دخترانه و پسرانه از مجاورت مدرسه‌ی راهنمایی سعدی در خیابان کلاگر محله به این دبیرستان نوساز، نقل مکان یافت. با همان شیوه، یعنی صبح‌ها دختران و بعد از ظهرها پسران مشغول تحصیل در این دبیرستان شدند. این وضع به همین روال ادامه داشت. تا در سال

۱- این اشخاص عبارت بودند از آقایان: علی اکبرخان مدانلو، حاج غلام حسین فقیهی، محمدعلی شهری، حاج عباس جوانیان، که همگی به رحمت الهی پیوستند. ولی آقای حاج اکبر مدانلو از نعمت حیات برخوردارند. البته گاهی از اشخاص دیگر هم کمک می‌گرفتند.

۱۳۵۹ مجدداً با همت همان بزرگان و اهدای زمین، دبیرستان دیگری در جوان محله، ساخته و به نام اهداکننده، نام گذاری شد. چون نام این خیر، حاج عبدالحسین امیدی بود. این دبیرستان به نام «دبیرستان امید» شروع به کار کرد. و اختصاص به پسران داشت.

بنابراین تا پیروزی انقلاب در جویبار دو (۲) واحد دبیرستان و چهار (۴) واحد راهنمایی و هجده (۱۸) واحد دبستان به کار مشغول بودند.

در مورد وضع مدارس در پیش از انقلاب تا سال ۱۳۵۳ آقای قاسم اقبالیان چنین توضیح دادند: «در شهر جویبار پنج (۵) دبستان و یک (۱) دبیرستان پسرانه سیکل اول و دو (۲) مدرسه راهنمایی دخترانه و پسرانه وجود دارد. تعداد نوآموزان و دانش آموزان آنها به تفکیک در جدول زیر نشان داده شده است»^۱.

تعداد دانشگاهیان و مدارس عالی		راهنمایی	ابتدایی	جمع
بدون اخذ پایان نامه	لیسانس، مهندس، دکتر	تحصیلی		دانش آموزان
۲۱	۲۰	۸۲۰	۲۲۲۰	۳۰۸۱

وضع مخابرات

هم چنان که قبلاً اشاره شد، آغاز کار تلفن در جویبار به زمان حکومت رضاشاه می‌رسد. تا پیش از تأسیس شهرداری در جویبار، جایگاه تلفن خانه به دو جا نقل مکان کرده بود. تا این که برای بار سوم در همین جایگاه مرکز مخابرات فعلی مغازه‌ای را اجاره کرده، اختصاص به تلفن خانه دادند. پس از تأسیس شهرداری، قسمتی از سمت جنوبی اداره‌ی مخابرات فعلی را که خانه‌ی شخصی بود، خریداری کرده، اداره‌ی تلفن را به این مکان جدید انتقال دادند.

حدوداً تا سال ۱۳۵۳، سیصد (۳۰۰) دستگاه تلفن در جویبار به مردم اختصاص پیدا کرد. تا این زمان تلفن از نوع مغناطیسی بود. که در اصطلاح آن روز می‌گفتند «تلفن هندلی» یعنی تلفنی که با دسته کار می‌کرد. ابتدا با مرکز مخابرات رابطه برقرار می‌کردند. و بعد منزل یا مغازه‌ی هر کسی که مورد نظر بود، از طریق مرکز، وصل می‌شد.

در سال ۱۳۵۳ تلفن جویبار به صورت نیمه خودکار درآمد. نام این دستگاه xp-۱۰۰ با این توضیح که یک اتاق پیش ساخته را در حیاط مرکز مخابرات نیمه خودکار خریداری شده، قرار دادند. و دستگاه خودکار را در داخل این اتاق پیش ساخته، نصب کردند. یک پلکان فلزی که چندان بلند نبود، انسان را از سطح زمین به داخل اتاق می‌رساند.

با نصب این دستگاه تمام تلفن‌های «هندلی» را جمع‌آوری کرده، به جای آن تلفن نیمه خودکار گماشتند. امتیاز تلفن پیش از این تغییرات دوهزار (۲۰۰۰) تومان بود. پس از این تبدیل، تا آن جا که به خاطر دارم، پولی دریافت نکردند.

آن تلفن‌های «هندلی» را به جای دیگر (احتمالاً زیراب شاه) انتقال دادند. مسئول تلفن نیمه خودکار در جویبار یک جوان امریکایی بود. که حدوداً شاید ۲۲ سال داشت. روزی تلفن نیمه خودکار این بنده‌ی نویسنده، از کار افتاد. به مرکز مخابرات، مراجعه کردم. دیدم این جوان امریکایی در پشت دستگاه ایستاده است. یکی از کارگران مخابرات که قبلاً شاگردم بود، پیش آمد. موضوع را با او در میان گذاشتم. این جوان از پله‌ی اتاق پیش ساخته بالا رفت. و می‌خواست که شماره‌ی مربوط به منزل بنده را آزمایش کند. آن امریکایی دست خود را بالا برد. و به این جوان جویباری گفت: «نو. نو» یعنی نه، نه. نگذاشت. که ایرانی به دستگاه دست بزند. خود، با دستگاه اندکی ور رفت. و بعد اشاره کرد. که مشکل برطرف شد. و تلفن، کار می‌کند. سپس بنده از این جوان جویباری پرسیدم. که این امریکایی مهندس مخابرات است؟ گفت خیر. این آقا دانشجو می‌باشد. طبق قانون امریکا این دانشجویان می‌توانند مدتی در کشورهای دیگر، به ویژه جهان سوم، کار کنند. و بعد با مراجعت به امریکا، ادامه‌ی تحصیل بدهند. گفتم حقوق او چقدر است؟ گفت سی هزار (۳۰ ۰۰۰) تومان. و این در حالی بود، که بنده با حدوداً یازده (۱۱) سال سابقه در آموزش و پرورش و سه سال سابقه‌ی لیسانس، حدوداً هفتصد (۷۰۰) تومان حقوق می‌گرفتم. بعدها زمین قسمت شمالی این مرکز مخابرات هم از شخص دیگری که صاحب زمین بود، خریداری شد. و اکنون مجموعه‌ی مرکز مخابرات جویبار در همین مکان، مستقر می‌باشد.

وضع پست و تلگراف:

پیش از این که در جویبار شهرداری تأسیس شود، دفتر پستی افتتاح شده بود. این دفتر ابتدا در یک مغازه و بعد در یک اتاقی که جزئی از خانه‌سرای منزل شخصی آقای حاج اکبر مدانلو که قبلاً نام برده شدند، آغاز به کار کرد. بعدها از آن جا به مکان فعلی که جایگاه کوچکی بود، انتقال یافت. البته با تأسیس شهرداری، به ویژه در دهه‌ی آخر حکومت پهلوی گسترده‌تر شد. به طوری که در ابتدا با یک نفر، مسئول، انجام وظیفه می‌شد. ولی در این زمان بر تعداد کارکنان، افزوده گردید. در کل، نیاز ارتباطی مردم با سایر نقاط دیگر از طریق ادارات پست و تلگراف و تلفن، برطرف می‌شده است.

ب) ادارات بعد از پیروزی انقلاب:

آموزش و پرورش:

در بعد از پیروزی انقلاب، مدارس فوق، به همان روش ادامه پیدا کرد. تا این که بنده، نویسنده‌ی این متن، در شهریور ماه سال ۱۳۶۰ قطعه زمینی را خریدم و به آموزش و پرورش اهدا کردم. تا اگر وجود در آموزش و پرورش بی‌ثمر بود، از این طریق شاید ان‌شاءالله خدمت ناچیزی بشود. از آن جایی که بعد از پیروزی انقلاب، تعدادی از دوستانم در پست‌های اداری شهرها و مرکز استان، سمتی پیدا کردند. از جمله یکی از دوستان، مدیر کل آموزش و پرورش مازندران شده بود؛ با مراجعات متعدّد، بودجه‌ی تأسیس یک دبیرستان در زمین مزبور فراهم شد. بنابراین اولین مدرسه‌ی نوساز، در بعد از انقلاب همبن مدرسه بود. با کوششی که شد. نام این دبیرستان را این بنده پیشنهاد کردم. که امام حسین (ع) بگذارند. اما پس از مدتی این مدرسه را به نام «مدرسه‌ی شاهد» نام‌گذاری کردند. شکر خداوند بزرگ، که اولین بار فرزندان شاهد، در این مدرسه به تحصیل پرداختند. بعدها دانش آموزان دبیرستان را به آن مکان انتقال دادند. بعد از ساختن این مدرسه، مدارس متعدّد دیگری هم تأسیس شد. با زمین‌هایی که انسان‌های نیکوکار، به آموزش و پرورش اهدا کردند. به ویژه پس از پایان جنگ تحمیلی، در جویبار رونق تأسیس مدارس به چشم می‌خورد. در حقیقت عمده‌ی پیش رفت شهرستان جویبار، در بعد از انقلاب می‌باشد. و این امر، مرهون کوشش‌ها و پیگیری‌های عده‌ای از انسان‌های فعال

و دل سوز به حال جویبار می‌باشد. در این میان می‌توان نام مرحوم حاج غلام حسین فقیهی (روانش شاد) و مرحوم حاج محمد علی ابراهیمی دبیر جغرافیای این منطقه را یاد کرد.

نماز جمعه:

چون یکی از دستاوردهای انقلاب، برگزاری نماز جمعه در همه‌ی شهرهای کشور بود، با این که هنوز جویبار به بخش هم تبدیل نشده بود، در ۱۳۶۲/۳/۲۴ دستور برگزاری نماز جمعه داده شد. انجام کوشش‌های مستمر و پیگیری جدی اشخاص مذکور در بالا، و جدیت امام جمعه‌ی محترم جویبار و جمعی از فرهنگیان با سابقه هم، که در پیش رفت شهر جویبار با گروه بالا هم آهنگی داشتند، قابل تمجید و قدردانی می‌باشد.

با کوشش این عده‌ی متحد و هماهنگ در سال ۱۳۶۲، با روی کار آمدن مدیر کلی، در آموزش و پرورش مازندران که با بعضی از دوستان فرهنگی، رابطه‌ی نزدیکی داشتند، اداره‌ی آموزش و پرورش جویبار به صورت «نماینده‌ی اداره‌ی کل آموزش و پرورش مازندران» وارد مرحله‌ی جدی و تازه‌ای شد.

لازم به تذکر است. که در اوایل انقلاب، هم مردم به مسجدها روی آوردند. و هم آقایان روحانیان، مورد توجه و احترام قرار گرفتند. با این که در بعضی از مناطق مخصوصاً در شمال، فعالیت‌های سیاسی از این طایفه یا دیده نشد، و اگر شد، اشخاص معدودی بودند. که با افراد معدودی رابطه داشتند. و یا این شخصیت‌های انگشت شمار تحت تعقیب ساواک و اذیت و آزار قرار می‌گرفتند. و همین امر سبب شد که اکثراً خاموش باشند و بعضی‌ها هم همیشه بر روی منبر اعلی‌حضرت^۱ را دعا می‌کردند. در عین حال مجلس شورای اسلامی در دور اول پر از آقایان روحانی شد. تعداد افراد معمولی بسیار کم بود. یکی از ویژگی‌های این آقایان روحانی، توجه خاص به همدیگر داشتن، و مورد حمایت قرار دادن هم لباس‌ها بود. ضمناً بر اساس خط و خطوط سیاسی حاکم، اگر استانداران و فرمانداران با

۱- به کار بردن این لقب، بی‌شک برای تمجید و بزرگداشت نمی‌باشد. و منظور خاصی در بین نیست. به نظرم او رفت و باید در برابر ترازوی عدل الهی، پاسخ‌گو باشد. ترازویی که از کارهای خوب و بد، حتی به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل هم، چشم‌پوشی نمی‌کند. بنابراین نفرین و لعنت، یا تعظیم و تکریم، دیگر، تأثیری ندارد.

امام جمعه‌ها هم خطّ بودند!! به راحتی خواسته‌های امام جمعه‌ها و روحانی‌ها، برآورده می‌شد. و اگر در خلاف جهت سیاسی بودند، کارشکنی‌ها به عمل می‌آمد.

چنان که یکی از وزرای کشور، روحانی بود. با استفاده از این موقعیت، چون سردمداران منطقه‌ی سوادکوه، بعد از پیروزی انقلاب به قدرت کشوری رسیدند، و هم لباس قوی هم در آن منطقه بود، بدون داشتن ضوابط، منطقه‌ی سوادکوه را به شهرستان تبدیل کردند. اما برای جویبار با آن همه فعالیت‌های چشم‌گیر، در وزارت کشور، موافقت نمی‌شد. زیرا با مقررات و ضوابط جور در نمی‌آمد!!! این موضوع را از این جهت بیان کردم که گاهی امام جمعه‌ی محترم شهر جویبار با خطوط سیاسی حاکم، از جمله در مدت هشت سال جنگ، توافقی نداشتند. اما بعد از جنگ، با روی کار آمدن جوی جدید و سازگاری حاکمان دولتی با نماز جمعه، همکاری آن عده‌ی فعال در ستاد، به همراهی امام جمعه، بسیار کارساز بود. از این جهت ساخت و ساز مدارس در شهرستان جویبار سرعت قابل توجهی گرفت. به طوری که هم اکنون یعنی در زمستان ۱۳۸۵ تعداد مدارس در شهرستان جویبار به شرح زیر می‌باشد.^۱

مقطع تحصیلی	پیش از انقلاب	افزوده‌ی بعد از انقلاب	جمع مدارس در سال ۱۳۸۵
پیش دبستانی	—	۴۳ واحد	۴۳ واحد
ابتدایی	۱۸ واحد	۵۰ واحد	۶۸ واحد
راهنمایی	۴ واحد	۴۰ واحد	۴۴ واحد
دبیرستان (متوسطه)	۲ واحد	۳۱ واحد	۳۳ واحد
پیش دانشگاهی	—	۱۱ واحد	۱۱ واحد

ادارات دیگر کمافی‌السابق در بعد از انقلاب به کار خود ادامه می‌دادند. اکنون به روند گسترش و نوآوری‌ها در بعد از انقلاب، اشاره می‌شود:

۱- چون در تاریخ جمع‌آوری آمار موجود، ساختمان مدارس جابه‌جای شد. وضع دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی در پیش از انقلاب روشن نیست. این بنده چون خود شاهد وضع دبیرستان‌ها و راهنمایی‌ها بودم و در این دبیرستان‌ها هم دخترانه و هم پسرانه تدریس داشتم، این آمار را نوشتم.

تقاضای استقلال جویبار:

اولین مسئله‌ای که با تشکیل نماز جمعه و اعضای فعال ستاد، مورد توجه قرار گرفت، استقلال جویبار بود. برای رسیدن به این خواسته، این بنده نویسنده‌ی متن، یک تومار، از پارچه‌ی پنج متری فراهم کردم. و بر روی آن تقاضای مردم جویبار را نوشتم. عنوان نامه و یا به تعبیر دیگر، مورد خطاب، در این تومار وزارت کشور بود. و در آن تقاضای تبدیل شهر جویبار به شهرستان شد. این تومار پنج متری را در مصلا‌ی نماز جمعه نصب کردیم. و نمازگزاران آن را امضا کردند. ضمناً این بنده به اتفاق مرحوم حاج غلام حسین فقیهی، از طرف پمپ بنزین سابق به مغازه‌داران مراجعه کردیم و تا طرف کلاگرمحله امضاء گرفته شد. البته در تمام این امور دوستان دیگر از جمله مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی و دبیر گرامی آقای ذبیح‌الله فقیه و هم‌شهریان دیگر، همراهی و هم‌گامی داشتند.

این تومار را امام جمعه‌ی محترم و مرحوم حاج غلام حسین فقیهی و این بنده به استانداری مازندران بردیم. استاندار وقت شادروان مرحوم محمد مجدآرا بود. مردی متین و باوقار و محترم به نظر آمد. که بعداً نماینده‌ی مردم بابلسر و فریدون کنار شد. به همراه تومار پارچه‌ای، یک نامه هم در داخل پاکت، تقدیم آقای استاندار شد. که تقاضا برای شهرستان شدن جویبار بود. مرحوم آقای مجدآرا ضمن بیان توضیح، عبارتی را بیان کرد. که هیچ‌گاه فراموش نمی‌شود. گفت: «اگر من تقاضای شهرستان شدن جویبار را از وزارت کشور بکنم آقای وزیر می‌گوید این استاندار چه آدم هیویی است.^۱ چون یک منطقه تا به بخشداری تبدیل نشد، شهرستان نمی‌شود. بنابراین من ابتدا تقاضای تأسیس بخشداری در جویبار می‌کنم تا ان شاء الله بعداً تقاضای شهرستان شدن بشود.» عین نامه‌ی آقای مجدآرای شادروان، چنین است.

۱- این بنده، این عبارت شادروان، استاندار محترم را، حمل بر صداقت و سادگی و فروتنی ایشان می‌کنم.

شماره ۲۰۵۴۲
تاریخ ۱۳/۱/۱۳۸۳
پیوست



وزارت کشور
استانداری مازندران
(بسمه تعالی)

بسمه تعالی

ادارات و وزارتخانه‌ها باید برای خدمت مردم راضی گردانند. " امام خمینی "

تبرستان
www.tabarestan.info

وزارت محترم کشور

بپیوست عن ضومار پارچهای اهالی منطقه جویبار از حوزه شهرستان
قائن شهر که درخواست ایجاد فرمانداری بخشدارین نمود فاند
ارسال میگردد ، خواهشمند است دستور فرمایند با توجه به استعداد
منطقه و ضرورت امر با ایجاد بخشدارین در منطقه مزبور موافقت
و از نتیجه استناداری را مطلع فرمایند . پ

برادر شما : محمد حسینی آرا

استانداری مازندران



بنابراین در سال ۱۳۶۱ تقاضای بخشداری شد.

لازم به تذکر است. که این بنده [نویسنده‌ی این متن] به همراه مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی دبیر جغرافیای جویبار، در سال ۱۳۵۹ که اولین مجلس شورای اسلامی، شروع به کار کرد، در تهران یک تومار کاغذی فراهم کردیم. و در گاراژ مسافری شمال که همان ترمینال شمال فعلی می‌باشد، از عده‌ای از جویباری‌ها امضا گرفتیم. و در مجلس شورای اسلامی، به آقای علی‌زاده نماینده‌ی مردم قائم‌شهر، که جویبار و سوادکوه هم جزء آن بود، تحویل دادیم. تا ایشان از طریق مجلس پیگیر این امر بشوند. و در آن تومار هم تقاضای شهرستان شدن جویبار شده بود. ضمناً ما دو نفر به وزارت کشور در قسمت تقسیمات کشوری، به آقای مدیرکل این بخش، مراجعه و تقاضای شهرستان شدن جویبار، کردیم. تا آن جا که به خاطر دارم، فامیلی آن آقای مدیرکل تقسیمات کشوری، آقای «غروی» بود. ایشان به ما گفتند که ما تابع ضوابط قانونی هستیم. تا شرایط جمعیتی و موقعیتی فراهم نشود، یک منطقه، تبدیل به شهرستان نمی‌شود. ما مسئله‌ی شهرستان شدن سوادکوه را مطرح کردیم. که گفتند آن عمل با اعمال نفوذ انجام گرفت. و ما منتظر تصمیمات مجلس شورای اسلامی هستیم. در صورتی که ضوابط جدید با جویبار تطبیق کند، اقدام خواهد شد. بعداً پاسخ مدیرکل تقسیمات کشوری با امضای آقای علی محمد فریبانی، به ما رسید. که عین این نامه هم، چنین می‌باشد.



تاریخ: ۱۳/۸/۵۹
شماره: ۴۴۸۲
پست: ۱۱۷

فرمانداری قان شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

اهالی حویبار با ارسال نامه ان درخواست نموده اند در حویبار فرمانداری تابعی گردن خواهند آمد است دستور فرمایند مراتب مشروحه ریز را با ضمیمه اهالی حویبار برسانند *

جنوب در وزارت کشور نسبت به تعدد سازمان و قانون تقسیمات کشوری ~~تقسیمات~~ بر اساس معیارهای اسلامی اجتماعی اقتصادی و جغرافیایی هر منطقه اقدام نماید *
تقسیمات

بنابراین تا تجدید تعار کلی در قانون کشوری جمهوری اسلامی ایران که توسط نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی انجام خواهد پذیرفت هیچگونه تعبیری در سازمان تقسیمات کشوری انجام نخواهد گرفت *

احیا خواهند است دستور فرمایند از هرگونه مکاتبه و پیشنهاد در مورد تقسیمات این شهرستان از قبیل ریضا به بخش و بخش به شهرستان بپانزاع و الحاق به وزارت کشور خود داری نمایند

عس محمد فریانی - مدیر کل تقسیمات کشوری

۳۷۳۹

۵۹/۴/۲۴

و نوشت جهت اطلاع به شهرداری حویبار ارسال میگردد *

فرمانداری شهرستان قان شهرستان قان شهرستان

انجام کننده: بابا حاجزاده


و نوشت جهت اطلاع آقای ~~سید~~ ارسال میگردد

شهردار حویبار - گردان


سند شماره ۷

این اقدام‌های پیگیر سبب شد. تا در سال ۱۳۶۸ آقای حاج صالح روحانی‌زاده که نماینده‌ی مرده قائم‌شهر و سوادکوه و جویبار بودند، و با اصرار ما به دنبال این کار رفتند، نامه‌ی وزارت کشور را مبنی بر موافقت این وزارت خانه با تأسیس بخشداری در جویبار به این بنده نوشتند. که متن نامه‌ی ایشان و نامه‌ی وزارت کشور به این شرح است.

تاریخ: ۱۳۶۸
شماره: ۱۳۶۸/۱/۵۳




جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور



برادر روحانی زاده
نماینده محترم مردم سوادکوه و مجلس شورای اسلامی

تصویب‌اللاغیه شماره ۵۳ / ۱ / ۱۳۶۸ مورخ
۶۸ / ۵ / ۳۱ عنوان استانداری مازندران و ضلع
آن در مورد ایجاد و تأسیس بخش دوشیرگاه و جویبار
جهت استعلام به پیوست ارسال میگردد.

سید علی اکبر محتشمی
وزیر کشور



سند شماره ۸



جمهوری اسلامی ایران

مجلس شورای اسلامی

شماره ۴۴-۱۴

تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۸۸

بیت

جناب آقای دکتر محمدعلی جعفری
رئیس هیئت مدیره سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

www.tabarestan.info

سلام عدم

احتراماً در حال حاضر و برادر بزرگوارم جناب آقای قیصر خوب بودند
به پیوست شماره در رابطه با اخذ جویبار و شرفک
حزنت شما ارسال جهت اطلاع به مردم شهر پروردگوار
برسانید
فهم نزنید

سید علی حسینی
۱۳۸۸

این پیگیری‌های مستمر، به این نتیجه رسید. که در سال ۱۳۷۰ رسماً بخشداری در جویبار تأسیس و به کار مشغول شد. پس از این، فعالیت برای تأسیس فرمانداری در جویبار شروع شده، ادامه پیدا کرد. البته این جانب در تمام مدتی که در ستاد نماز جمعه با دیگر اعضا و امام جمعه‌ی محترم، همکاری داشتیم، فقط برای امور اجتماعی و پیشبرد کار شهرستان و عظمت هرچه بیشتر نماز جمعه بود. والسلام. البته اقداماتی برای پیشرفت شهرستان جویبار به عمل می‌آمد. به ویژه برای تبدیل بخشداری جویبار به فرمانداری که در این باره در آینده توضیح بیشتری داده خواهد شد.

وضع آب آشامیدنی:

یکی از اقدامات مهمی که ستاد نماز جمعه به عمل آورد، سر و سامان دادن به آب آشامیدنی شهر بود. با مراجعات متعدّد پیگیر به اداره‌ی کلّ آب و فاضلاب استان، در نهایت، اداره‌ی آب و فاضلاب، در جویبار تأسیس شد. و منبع آب هوایی در چهار راه باغبان‌محله و جوان‌محله، برپا گردید. و آب آشامیدنی از کیاکلا به جویبار انتقال یافت. و آن لوله‌کشی قبلی شهرداری و اختیارات بهای آب و مسئولیت شهرداری به سازمان آب و فاضلاب تحویل داده شد. و سرانجام وضع آب جویبار به همین صورت موجود در آمد. و هم‌چنان در حال تکمیل می‌باشد.

تأسیس بیمارستان:

از اقدامات مهمّ دیگر ستاد نماز جمعه، تأسیس بیمارستان مرحوم حاج عزیزی، می‌باشد. که ابتدا با کمک مالی شهروندان به ویژه از امکانات مرحوم حاج عزیزی، ساخت و ساز اولیه، آغاز شد. و به تدریج رو به تکامل رفت. تا به صورت فعلی در آمد. آن چه مسلم است. این که با تأسیس بخشداری، برخی ادارات دیگر هم در جویبار، رفته، رفته، شعبه باز کردند. تا این که فعالیت‌های پیگیر دست‌اندرکاران دلسوز، به ویژه ستاد نماز جمعه، نتیجه‌ی نهایی را به بار آورد.

باسمه تعالی

بخش پنجم

تبرستان
www.tabarestan.info
استقلال جویبار

استقلال جویبار

عاملان پیشرفت محیط

شجره‌ی طیبه‌ی استقلال

موقعیت طبیعی جویبار

«آب هوای شهرستان جویبار»

ویژگی رودها

آب بدن‌ها

وضع آب آشامیدنی جویبار

اوضاع ورزشی جویبار

سابقه‌ی شرکت تعاونی در جویبار

وضع مخابرات

تبرستان
www.tabarestan.info

استقلال جویبار:

اگر روند استقلال جویبار را از آغاز، بررسی کنیم، به نظر می‌آید، که خط سیر تبدیل منطقه‌ی جویبار به شهرستانی مستقل از آغاز تاکنون بدین شرح می‌باشد:

همان‌طور که در گذشته اشاره شد، ساکنان اولیه‌ی این سرزمین مشخص نمی‌باشند. بی شک بنیان‌گذاران این شهرستان همان پایه‌گذاران زندگی در این ناحیه می‌باشند. بعدها مهاجرانی که از سرزمین‌های دیگر به این منطقه روی آوردند، و سکونت گزیدند، سبب گسترش آبادی و افزایش خانوارها در این محیط شدند. با ایجاد نسبت‌های خویشاوندی و زاد و ولدها و با گذشت زمان، از دوران گذشته‌ی دور در زمان سلسله‌ی پادشاهان مختلف، مردم شکل و قیافه و لهجه‌ی مشترک پیدا کرده، تقریباً به صورت بومی در آمدند. این وضع در زمان رضاشاه، بیش تر نمود پیدا کرد. و در زمان محمد رضاشاه ترقیات و پیشرفت‌های جویبار سرعت قابل ملاحظه‌ای به خود گرفت.

آن چه از همه مهم‌تر به نظر می‌آید، همت و تعصب محیطی برخی از ساکنان مؤثر و ترقی خواه می‌باشد. که هم با کمبودها و نارسایی‌ها و عقب افتادگی‌های محیط، سازگاری داشتند. و از مهاجرت به شهرهای پیشرفته خود داری کردند. و هم، برخی از آنان با کمبودها مبارزه کردند. و به فکر تأمین رفاه محیط افتادند. چنان که این بنده، نویسنده‌ی متن، از دوران کودکی به یاد دارم که افرادی برای کسب علم از جویبار به شهرهای دیگر مهاجرت کردند. پس از دریافت مدرک تحصیلی، حتی مدرک دیپلم که در آن روزگار، بسیار نادر بودند، به زادگاه خود، یعنی جویبار، مراجعت نکردند. و محیط آباد شهرهای دیگر را بر محدوده‌ی عقب افتاده، ترجیح دادند. در این میان چند نفر معدود هم پس از گرفتن لیسانس، جویبار را ترک کردند. و یک چند نفری هم مدرک دکترا از دانشگاه دریافت کردند. که مدت کمی در جویبار به پزشکی و کار خود، سرگرم شدند. اما پس از مدت کمی شهرهای مترقی‌تر و با آسایش‌تر از جویبار را برای خود مقدم فرض کردند. محیط کوچک جویبار، جایی مناسب برای ادامه‌ی زندگی آن بزرگان، نیامد. بی شک ترک کردن این گونه تحصیل کرده‌ها موجب رکود پیشرفت و عمران و آبادی هر محیطی می‌شود. چنان که بسیاری از روستاها مشاهده می‌شوند، که با مهاجرت اشخاص تحصیل کرده از آن جاها، روی ترقی و آبادی به خود ندیده‌اند. آن روستاها، هم

چنان عقب افتاده باقی ماندند. این گونه، آبادی‌ها که خراب شده‌ی ساکنان تحصیل کرده‌ی مهاجر به شهرهای دیگر، می‌باشند، بسیارند.

عاملان پیشرفت محیط:

اشخاصی که موجب پیشبرد یک سرزمین به سوی جامعه‌ی آباد و متحد و پیش رفته می‌شوند، معمولاً جمعی از باسوادها و تحصیل کرده‌ها با همکاری و حمایت برخی از سالخوردگان و بی‌سوادهای چیز فهم محیط می‌باشند. که از توان فکری و هم‌پشتی و مالی جامعه‌ی خود استفاده می‌کنند. و با پشتکار و ایستادگی در برابر موانع و سدهای مزاحم سر راه کوشش آنان، به خواسته‌های خود و ترقیات جامعه، لباس عمل می‌پوشانند. و در اصل این شخصیت‌ها بنیان‌گذاران آن جامعه یا شهرهای در حال رشد و آبادی، می‌باشند. بر این اساس با توجه به مصاحبه با تعدادی ریش‌سفیدان و سالخوردگان محیط، اگر بگوییم که خانواده‌ی آقای دکتر ورداسبی از بنیان‌گذاران استقلال جویبار می‌باشند؛ نباید سخنی گزاف و مبالغه و یا تعصب‌آمیز باشد. البته نقش عالمان مذهبی که از سابقه‌ی طولانی در این منطقه برخوردار هستند، و هم اکنون نسل بعد از نسل نیاکان خود، در این آبادی سکونت اختیار کردند، و به امور مذهبی مردم می‌پرداختند، و سلسله نسب آنان تا این زمان برقرار است، بی‌شک فعال‌ها نباید نادیده گرفته شود. این اشخاص هم شایسته‌ی تجلیل و قدردانی می‌باشند. ضمناً غیر از فعال‌هایی که تاکنون به آنان اشاره شد، ممکن است کسان دیگری هم برای استقلال جویبار، قدم گرفته و کوشش هم کرده باشند. اگر از آنان نامی به میان نیامد. صرفاً به خاطر نداشتن اطلاعات و آگاهی از کار و مستندات آن بزرگواران، می‌باشد. و قصد و غرض خاصی در میان نیست. چنان که بزرگواری و لطف بفرمایند و مدارکی که دارند، به اطلاع برسانند، بی‌شک در تجدید چاپ استفاده خواهد شد. و موجب امتنان می‌گردد.

شجره‌ی طیبه‌ی استقلال:

خلاصه خط سیر تبدیل جویبار به صورت شهرستانی مستقل و جدا از قائم‌شهر به این شرح

می‌باشد:

الف = بنیان‌گذاران اولیه، مانند خانواده محترم آقای دکتر ورداسبی و عالمانی که سابقه‌ی طولانی

داشتند. و غیره.

ب= فعالیت‌های جمعی از نیکوکاران و دل‌سوزان محیط از فرهنگیان و بازاریان و کشاورزان به صورت متشکل و منسجم به نام ستاد نمازجمعه‌ی جویبار در بعد از پیروزی انقلاب و کلیه‌ی شهروندان عزیز که در موقع لزوم از مساعدت، کوتاهی نکرده‌اند.

ج= با توجه به مدارک موجود، اقدام برای تأسیس فرمانداری در جویبار در تاریخ

۵۹/۵ /۱۳

د= تهیه‌ی تومار و تحویل به استانداری در تاریخ ۶۱/۶/۳۱

ه= مجوز تأسیس بخشداری از وزارت کشور در تاریخ ۶۸/۶/۲ و نامه‌ی ۶۸/۶/۵ و آغاز کار

بخشداری در جویبار در سال ۱۳۷۰.

و= با پیگیری‌های زیاد ستاد و استفاده‌ی امام جمعه‌ی محترم که به نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی رسیده، از روابط، در وزارت کشور، و دفتر ریاست جمهوری، و کوشش زیاد، در نهایت، این شجره‌ی طیبه به ثمر رسید. و این کار، بسیار قابل تمجید و تقدیر می‌باشد. ان‌شاءالله خداوند به همه‌ی کسانی که در این زمینه با قدمی و قلمی و درمی، کمک کرده‌اند، پاداش نیکو و خشنودی بی پایان ارزانی بدارد. و همه‌ی در گذشتگان بذر افشانی، در این وادی استقلال را با معصومان، سلام‌الله علیهم، محشور بفرماید. "آمین"

با تأسیس بخشداری و به دنبال آن فرمانداری در جویبار، بسیاری از ادارات لازم برای یک شهرستان هم در جویبار دایر شده، به کار پرداختند. فعلاً این ادارت در شهر جویبار به شرح زیر می‌باشند:

بیمارستان= یک واحد. درمانگاه اعم از خصوصی یا دولتی= چهار واحد. دانشگاه آزاد= یک واحد. کتابخانه‌ی عمومی= یک واحد. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان= یک واحد. سازمان آب و فاضلاب= یک واحد. اداره‌ی ثبت احوال= یک واحد. اداره برق= یک واحد. سازمان جهاد کشاورزی= یک واحد. اداره تعاون= یک واحد. شهرداری= یک واحد. فرمانداری= یک واحد. دادگستری= یک واحد. اداره بنیاد شهید= یک واحد. سازمان فنی و حرفه‌ای= یک واحد. اداره‌ی تربیت بدنی= یک واحد. اداره دامپزشکی= یک واحد. سازمان تأمین اجتماعی= یک واحد. اداره‌ی آب منطقه‌ای= یک واحد. و در زمان فعلی یعنی اوایل سال ۱۳۸۶، اداره‌ی فرهنگ و ارشاد اسلامی= یک واحد. و غیره.

موقعیت طبیعی جویبار:

جویبار بین دریای خزر و سلسله جبال البرز و در منطقه‌ای جلگه‌ای کاملاً هموار واقع شده است. از این جهت پستی و بلندی در این سرزمین یافت نمی‌شود. اگر چند تپه به نام «دین» در اصطلاح محلی، در این شهرستان وجود دارد. بی شک در اثر چنین خوردگی‌های سطح زمین نمی‌باشد. که معمولاً ناهمواری‌هایی را به وجود می‌آوردند. هر چه از ساحل دریا به سوی جنوب مورد توجه قرار گیرد، شیب ملایمی به تدریج بر ارتفاع زمین می‌افزاید. مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی دبیر جغرافیا در این زمینه، چنین آورده است: «منطقه‌ای است جلگه‌ای بر اثر عقب نشینی دریای خزر و رسوبگذاری سیاهرود و جویبارها و سیلاب‌های دامنه‌ی شمال البرز به وجود آمده است.

آب و هوای شهرستان جویبار به‌طور کلی معتدل و مرطوب خزری بوده و تقریباً در تمام ماه‌های سال باران می‌بارد. ولی در فصل‌های سرد میزان ریزش باران در مقایسه با فصول دیگر بیشتر است.^۱

آب و هوای شهرستان جویبار:

تقریباً همه‌ی اشخاصی که درباره‌ی این شهرستان تحقیق کرده‌اند، به ویژه معلمان محترم جغرافیا، آب و هوای جویبار را معتدل و مرطوب خزری به حساب می‌آورند. از این جهت، نوسانات جوی با شدت زیاد به چشم نمی‌آید. این بنده نویسنده‌ی این متن به یاد دارم. که در دوره‌ی طفولیت برف‌های سنگینی با ارتفاع نسبتاً زیاد سطح زمین را سفید می‌کرد. اما هر چه به زمان حال نزدیک‌تر شویم، از ریزش برف کاسته شده، به طوری که در چند دهه‌ی اخیر از برف خبری نمی‌باشد. مهم‌ترین برفی که بارید در زمستان ۱۳۴۳ ش. می‌باشد که خسارات زیادی به باغ‌های مرکبات و برخی خانه‌های قدیمی و مغازه‌ها وارد کرده بود. میزان باران را در سال معمولاً حدود هشتصد (۸۰۰) میلی‌متر، به حساب می‌آورند.

ویژگی رودها:

اگر چه نام جویبار را به خاطر کثرت نهرها و جوی‌ها در گذشته، ذکر کرده‌اند، از آن جایی که فعلاً از آن جریان‌های آب در روی زمین خبری نمی‌باشد، هم اکنون فقط یک رود، که از ارتفاعات

۱- از یادداشت‌های مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی

دامنه‌ی شمالی البرز به نام برنجستانک سرچشمه می‌گیرد، از سمت شرق جویبار، با نام «سیاهرود» به دریای خزر می‌ریزد. مردم روستاهایی که در مسیر این رود قرار گرفته‌اند، در گذشته از آب آن، برای آشامیدن و مصرف خانگی، استفاده می‌کردند. اما به علت ریزش فاضلاب‌های کارخانه‌های قائم‌شهر و آلاینده‌های دیگر، امکان استفاده برای آشامیدن، از بین رفت. در گذشته، آب این رود در زمستان، بسیار بالا می‌آمد. و به اصطلاح می‌گفتند: «سیاهرود طغیان کرد» به طوری که آب آن از بلندی‌های خشکی اطراف، عبور کرده به منازل اطراف و زمین‌های زراعتی، خسارت وارد می‌کرد. در تابستان هم آب نسبتاً چشم‌گیری داشت. به طوری که این بنده در دوران کودکی، دوستان برای شنا به این رود مراجعه می‌کردیم. بچه‌ها و بزرگ سالان روستاهای اطراف هم، این رود را در تابستان برای شنا مورد استفاده قرار می‌دادند. اما با مرور زمان و با بستن سدهایی در قسمت آغازین سرچشمه‌ی این رود برای زراعت، در تابستان آب سیاهرود به حداقل می‌رسید. و گاهی هم به‌طور کلی خشک می‌شد. در چند سال اخیر به هنگام تابستان در این رود، آب جریان دارد. البته بیشتر برای استفاده‌ی کشاورزان می‌باشد.

متأسفانه در گذشته، روستاییانی که در مسیر این رود قرار داشتند، برای استفاده از آب سیاهرود، در تابستان برای زراعت خود، با هم به نزاع و جنگ و جدل می‌پرداختند. و خسارات جسمی و مالی بر یکدیگر وارد می‌کردند. اما چون مدتی نسبتاً چشم‌گیر، کشاورزانی برای زراعت خود، از آب‌های زیر زمین، با حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق، استفاده می‌کنند؛ دیگر مشاجرات و جدال هم پیش نمی‌آید. و یا اگر اتفاق بیفتد، خیلی کم می‌باشد. به ویژه از وقتی که از سد شهید رجایی کانال‌هایی به زمین‌های زراعتی شرق جویبار می‌رسد، خوشبختانه، مشکل کشاورزان هم برطرف می‌شود. ان شاء الله تمام زمین‌های زراعتی جویبار، بتوانند از آب‌های سد بهره‌مند شوند. تا دیگر، وجدان‌ها دچار، آسیب نشوند. و این قشر عظیم زحمت کش، برادرانه و دلسوزانه برای هم دیگر، به کار خود ادامه دهند.

آب بندان‌ها:

آبگیرهای گسترده و نسبتاً عمیقی هستند. که آب‌های هرز اطراف در آن جمع می‌شود. و به طور طبیعی منبع آبی مناسبی برای کشاورزان می‌باشند. معمولاً این منابع، در زمستان به وسیله‌ی آب‌های جوی پر می‌شوند. و در بهار و تابستان نیاز کشاورزان اطراف خود را برآورده می‌سازند. هم

چنین محلّ جذب پرنندگان مهاجر و پرورش ماهی در سال‌های اخیر، و انواع ماهی‌ها به طور طبیعی می‌باشند. تعداد این آب‌بندان‌ها و مساحت آن‌ها را مختلف ذکر کرده‌اند.

«تعداد آب‌بندان‌های منطقه‌ی جویبار، سی و پنج (۳۵) واحد می‌باشد که به طور تقریبی حدود پنج هزار (۵۰۰۰) هکتار وسعت آنها می‌باشد»^۱.

وضع آب آشامیدنی جویبار:

پیش از آن که شهرداری در جویبار تأسیس شود، آب آشامیدنی مردم در داخل قصبه‌ی جویبار، به وسیله‌ی چاه‌هایی که در بعضی از نقاط این محل‌ها، حفر کرده بودند، تأمین می‌شد. چون آب زیر زمینی منطقه‌ی جویبار غالباً شور بود، و هم اکنون هم به همین منوال می‌باشد، در برخی از نقطه‌ها، آب شیرین زیرزمینی یافت می‌شد. با حفر چاه، معمولاً زن‌ها و دخترها به آن چاه مراجعه می‌کردند. و با ظرف‌هایی به نام «آفتو» که همان آفتابه‌ی بزرگ و بدون لوله بود، با سر به منزل حمل می‌کردند. گاهی بعضی از مردها هم این ظرف‌ها را بر روی دوش خود می‌گذاشتند و به خانه خود می‌رساندند. در اول‌ها، آب را به وسیله‌ی ریسمان و دست از چاه بیرون می‌کشیدند. بعدها بر سر چاه تلمبه نصب و اندکی کار را ساده‌تر کردند. ضمناً ساکنان مسیر سیاهرود، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، از آب سیاهرود بهره‌مند می‌شدند. بعضی از اشخاص، هم برای نوشیدن از آب باران استفاده می‌کردند. و معمولاً خانم‌ها هم در شستن لباس، آن را به کار می‌گرفتند. زیرا معتقد بودند. که آب باران، صابون را بهتر، کف می‌آورد. و تیزتر می‌باشد. و لباس را بهتر پاک می‌کند.

پس از آن که شهرداری در جویبار دایر شد، با حفر چاه نیمه عمیق و نصب موتور در کنار آن و ساختن یک منبع فلزی هوایی، آب را در مسیر راه‌های اصلی داخل شهر، هدایت می‌کردند. و در چند نقطه برای استفاده‌ی مردم، شیر آب نصب کردند. این روال تا زمان انقلاب ادامه داشت. بعد از انقلاب مدتی تصدّی آبیاری شهر با شهرداری بود. ولی همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد، بعداً سازمان آب و فاضلاب مستقلاً، امور آب‌رسانی را به عهده گرفت. فعلاً آب آشامیدنی روستاهای جویبار هم، از همین طریق، تأمین می‌شود. آقای قاسم اقبالیان در پایان‌نامه‌ی کارشناسی خود در سال ۱۳۵۳ در این زمینه آورده‌اند: «آب مورد استفاده در واحدهای مسکونی به ترتیب از آب لوله‌کشی شهر که از طرف

۱- از یادداشت‌های مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی

شهرداری با حفر یک حلقه چاه نیمه عمیق و نصب یک دستگاه منبع فلزی هوایی که توسط موتور پمپ آبرا در مسیر خیابان‌های اصلی شهر به طول ۳ کیلومتری می‌رساند تأمین می‌شود.^۱

اوضاع ورزشی جویبار:

شهرستان جویبار از سابقه‌ی داشتن پهلوانان معروفی در ورزش کشتی برخوردار است. پیش از این که کشتی مدرن با نام‌های مختلف روی کار بیاید، کشتی سنتی در جویبار رواج داشت. این بنده از ایام طفولیت به یاد دارم. که شب‌ها و گاهی در روز جمعه و در عروسی‌ها مسابقه‌ی کشتی به راه می‌انداختند. غیر از مسابقه، معمولاً در هر محلی یک میدان نسبتاً بزرگی وجود داشت. که مردم در آن جا جمع می‌شدند. و به ویژه هنگامی که سرگرم کار کشاورزی نبودند، در آن میدان به کشتی می‌پرداختند. اصولاً یکی از سرگرمی‌های جالب و پرطرفدار، همین کشتی گرفتن محلی و گاهی بازی‌های دیگر بود. معمولاً مسابقات ورزش کشتی سنتی به نام «لوچو» معروف بود. که هنوز هم ادامه دارد. و گاهی برگزار می‌شود. در شهرستان جویبار به ویژه در باغلوی سابق، پهلوانان معروفی در سر زبان‌ها بودند. و از همان دوران کودکی، ما با نام‌هایی آشنا شدیم، که کلمه‌ی «پهلوان» را به دنبال داشتند. در هر یک از محل‌های هفتگانه‌ی جویبار معمولاً یک یا چند نفر پهلوان، شناخته شده بودند. ضمن این که این پهلوان‌های محل‌های هفتگانه در مسابقه‌ی «لوچو» شرکت می‌کردند، از شهرستان‌های اطراف هم در طول سال در یک یا چند مسابقه‌ی این ورزش سنتی، حضور پیدا می‌کردند. پیش از این که در جویبار شهرداری تأسیس شود، یک باشگاه به نام «زورخانه» در روبروی مسجد جامع بازار کرم‌حله، دایر بود. این بنده با هم دوره‌های دوران کودکی برای تماشا، به این زورخانه مراجعه می‌کردیم. بعدها یک باشگاه در نزدیک محل نیروی انتظامی فعلی جویبار، به صورت شخصی دایر شد. که بزرگان وقت به زیبایی اندام و وزنه‌برداری می‌پرداختند. این بنده هم با چند نفر از هم دوره‌های خود در آغاز نوجوانی به این باشگاه به نرمش مشغول می‌شدیم.

پس از تأسیس شهرداری، این باشگاه‌ها به تدریج، برچیده شد. و استادیوم ورزشی جای آنها را گرفت. به طوری که در سال ۱۳۵۳ وضع باشگاه‌ها به این شرح می‌باشد: «شهر جویبار تا قبل از ۱۳۵۱ دارای دو باشگاه کشتی و وزنه‌برداری با امکانات خیلی محدود بوده و از لحاظ نوع مکان و سایر شرایط

مناسب ورزشی برخوردار نبوده ولی در سال ۱۳۵۱ استادیوم ورزشی آن تأسیس و آغاز به کار نموده است و هم اکنون دارای رشته‌های ورزشی کشتی، وزنه برداری و بوکس می‌باشد. به علاوه باشگاه وزنه برداری دیگری نیز با امکانات محدود در این شهر فعالیت می‌نماید.

همچنین از طرف شهرداری نیز یک سالن پینگ‌پنگ در اختیار اهالی به طور رایگان قرار گرفته است.^۱

لازم به تذکر است. که این سالن پینگ‌پنگ فعلاً به نام کلانتری یک. در اختیار نیروی انتظامی قرار دارد. شهرداری جویبار با روی کار آمدن شورا و تصویب این نهاد، در صدد دریافت حق خود از نیروی انتظامی بر آمد و به نیروی قضایی مراجعه کرد. اما تاکنون موفق به پس گرفتن این حق و حقوق خود نشد.

فعلاً در شهر جویبار سه استادیوم ورزشی و در بخش گیلخواران و شهر کوهی خیل، یک استادیوم، نیازمندی‌های ورزشی را تأمین می‌کند. با این که امکانات این استادیوم‌ها چندان رضایت بخش نیست، قهرمانان بنام و شایسته‌ی جهانی را به این میهن عزیز، هدیه می‌نمایند. که ایران و ایرانی به وجود آنان افتخار دارند. به همین مناسبت میدان ورودی به جویبار از جاده‌ی قائم‌شهر و ساری، به «میدان کشتی» نام‌گذاری شد. و تندیس دو کشتی‌گیر در حال کشتی هم برای بزرگ داشت این ورزش و قهرمانان در جویبار می‌باشد. در ضمن ورزش تکواندو در چند سال اخیر در بخش آقایان و خانم‌ها پیشرفت چشمگیری در سطح کشور داشته است. فعلاً اداره‌ی تربیت بدنی مسئولیت کلیه‌ی امور ورزشی را به عهده دارد.

سابقه‌ی شرکت تعاونی در جویبار:

در شهرستان جویبار به علت تأسیس کارخانه‌ی پنبه‌ی مدرن به فرمان رضاشاه، مساعدت به کشاورزان از نیازمندی‌های آنان به حساب می‌آمد. برای حل این مشکل، مسئولان کارخانه با کشاورزان پیمان می‌بستند. و قسمتی از احتیاجات کشاورزان را برآورده می‌کردند. چنان که در گذشته بیان شد. اما در سال ۱۳۴۶ شرکت تعاونی کشاورزان منطقه‌ی شمال شهرستان جویبار، رسماً شروع به کار کرد. چگونگی کار این شرکت تا سال ۱۳۵۲ چنین بیان شد: «شرکت تعاونی ایرانمهر در تاریخ

۱۳۴۶/۴/۳ ثبت گردیده و از آذر همان سال فعالیت خود را رسماً آغاز نموده است... این شرکت از بدو تأسیس عضویت اتحادیه تعاونی شهرستان شاهی را پذیرفته و بنا به گفته‌ی مدیر عامل، همکاری نزدیکی بین اتحادیه و شرکت تاکنون وجود نداشته است.

فعالیتی که تاکنون شرکت مزبور برای کشاورزان عضو انجام داده است عبارت از خدمات اعتباری از بدو تأسیس و پرداخت وام جنسی بوده است... از خدمات عمرانی آن، احداث یک راه و شن‌ریزی جاده کردکلا - گله‌محله به فاصله یک کیلومتر را می‌توان نام برد؛ به علاوه تأسیس یک باب ساختمان برای شرکت تعاونی کردکلا و اخذ نمایندگی ملی نفت، برای زروستای لاریم را می‌توان از جمله فعالیت‌های این شرکت دانست.^۱

تا پیش از تأسیس فرمانداری در شهرستان جویبار، تعاونی‌ها از جمله تعاونی‌های مصرف، جزء اداره‌ی تعاون شهرستان قائم‌شهر بوده است. اما در اوایل سال ۱۳۸۵ اداره‌ی مستقل تعاونی در شهرستان جویبار، زمام امور تعاونی را در دست گرفت. از نظر عملکرد اداره‌ی تعاون، بی‌شک حرف و حدیث زیاد است. هم در پیش از انقلاب ادارات تعاونی بیش تر تشریفاتی و با اعمال نفوذ بود. و هم در بعد از انقلاب. متأسفانه، در بعد از انقلاب، بخش خصوصی با بازار باز و بی حساب و کتاب، در تمام امور مملکتی نفوذ کرده است. در این جا فقط به روند این اداره، گذرا اشاره می‌شود: «شاهنشاه در کنفرانس اقتصادی تهران اسفند ۱۳۴۱ اظهار داشتند: ما باید به شرکت‌های تعاونی فوق‌العاده اهمیت بدهیم این مازاد محصول دهات ایران چطور باید به شهرها بیایند و چطور باید تقسیم و توزیع شوند؟ من فکر می‌کنم که می‌شود محصولات کشاورزی را به مراتب از آنچه دلالت می‌خورد گرانتر خرید و با از بین بردن واسطه‌ی بی معنی بوسیله‌ی همین شرکت‌های بزرگ تعاونی مستقیماً به مردم ارزانتر از قیمت فعلی فروخت و نفع مشروعی هم داشت.»^۲

با این که اعلی‌حضرت در سال ۱۳۴۱ چنین پیشنهادی درباره‌ی تعاونی کرد، پس از یازده سال یعنی در سال ۱۳۵۲ نظر مردم روستاهای مورد تحقیق درباره‌ی تعاونی چنین بیان شد: «عدم اطمینان

۱- پایان‌نامه‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان. ص ۱۷۳.

۲- پایان‌نامه‌ی کارشناسی آقای قاسم اقبالیان. ص ۴۹.

خانوارهای مورد مطالعه نسبت به مأموران دولتی از دیگر مشکلات، در کار تحقیق بوده است که به عللی سبب کاهش اعتماد روستائیان گردیدند»^۱.

مردم در پیش از انقلاب هم، انتظار داشتند. که مشکل تعاونی مردم را دولت باید برطرف کند. چنان که در نقل قول بالا چنین آمد:

«و در تشکیل شرکت تعاونی تولید کنندگان، روستائیان به تنهایی از اداره و تشکیل شرکت بر نخواهند آمد...»^۲.

با این که اکنون بیست و هفت سال (۲۷) از انقلاب گذشت، متأسفانه تا آن جا که این بنده اطلاع دارم، و از مسئولان و دست اندرکاران شنیدم، به بخش تعاون اهمیتی داده نمی‌شود. هر چند وقت، آماری را تهیه می‌کنند. و به مرکز گزارش می‌دهند. که تعداد فلان نفر در قالب تعاونی‌ها به اشتغال رسیدند. و مطالبی که هیچ‌گاه واقعیت ندارد. کافی است که یک هیأت منصف و مسؤل، آمار را با آن چه انجام گرفت، مطابقت دهد. آن‌گاه اظهار نظرهای دست اندرکارانی که برایم حقایق را بیان کرده‌اند، روشن و برملا خواهد شد. البته این امر، نیاز به یک انقلاب حساب شده دارد. که بتواند بازار دروغ و نیرنگ و خلافکاری‌ها را که به نام اسلام انجام می‌گیرد، تعطیل کرده از میان بر دارد. "ان شاء الله"

وضع مخابرات:

پس از پیروزی انقلاب یک تحوّل بنیادی در این اداره انجام گرفت. توضیح این که پیش از انقلاب اختیارات مخابرات در دست امریکایی‌ها بود. همان‌طور که قبلاً بیان شد. پس از شروع ادارات در بعد از انقلاب، مخابرات به دست مهندسان و کارشناسان ایرانی افتاد. اگر تا آن روز ایرانی‌ها حق دست زدن به دستگاه نیمه‌خودکار مخابرات را نداشتند، پس از پیروزی، تحصیل کرده‌ها و کارشناسان و کارگران ایرانی و محلی براین مرکز دست یافتند. الحق والانصاف، موفقیتی که قابل مقایسه با پیش از انقلاب نمی‌باشد، به چشم می‌خورد.

اگر چه در بُعد اقتصادی و اداری در بعد از پیروزی انقلاب، حرف و حدیث زیاد است، کارهای انجام گرفته در برخی از ادارات از جمله مخابرات، قابل تمجید و قدردانی است. با دلایل زیر:

۱- همان. ص ۶۲

۲- همان. ص ۲۲۷.

الف = قطع ایادی استعماری و نداشتن آقا بالا سر و خودمختار در پیشرفت‌های کیفی و کمی مخابرات.

ب = به کار انداختن فکر و توان تحصیل کرده‌ها و مهندسان و کارگران ایرانی و دلگرمی کارکنان و زحمت کشان محلی.

ج = گسترش فعالیت‌ها و جدیت فرزندان ایران زمین و نشان دادن توان ایرانی در تمام ابعاد و شایستگی اندیشه‌های بومی، بدون نیاز به احساس حقارت در پیش بیگانگان.

د = در حالی که در پیش از انقلاب فقط یک واحد مخابرات آن هم در محدوده‌ی شهر جویبار، فعالیت داشت، اکنون یعنی در سال ۱۳۸۵ با اطمینان می‌توان گفت که روستایی به چشم نمی‌خورد، در کل شهرستان جویبار، که در آن، دفتر مخابراتی و خانه‌ای که در آن تلفن، وجود نداشته باشد. و اگر داشته باشد، بسیار کم است.

البته این فعالیت و بهره‌مندی شهروندان و روستاییان از این نعمت رفاهی، در کل کشور، نمایان است. آن چه مایه‌ی تأسف می‌شود، خودگردانی ادارات مختلف از جمله مخابرات است. که به علت هزینه‌ی زیاد و حقوقی که کارکنان این نهاد اداری دریافت می‌کنند، با تفاوت زیاد نسبت به ادارات دیگر، فشار زیادی بابت پول پرداختی مکالمات بر مردم به ویژه طبقه‌ی کم درآمد و ضعیف وارد می‌شود. به نظر می‌آید که بعد از شرکت نفت، بالاترین حقوق به کارکنان مخابرات تعلق دارد. و این میراثی است که از پیش از انقلاب به این وزارت خانه رسیده است. از این مورد گذشته، باید به مغزها و دست‌ها و نیروهای ایران زمین که این گونه، نبوغ خود را عرضه کرده‌اند، درود فرستاد. و به مهندسان و کارگران و زحمت کشان این آب و خاک دست مریزاد گفت.

تا این جا اداراتی که در جویبار سابقه‌ی نسبتاً چشم‌گیری داشتند، یعنی از زمان رضاشاه در حد اطلاعات موجود، مورد بررسی قرار گرفت. و مشخص شد. که چه تحولاتی در طول زمان، پیدا کردند. بعد از پیروزی انقلاب، پیشرفت قابل توجهی در تمام ابعاد، شامل حال شهرستان جویبار شد. به طوری که یکی از دوستان هم‌کلاسی این بنده‌ی نویسنده در دوره‌ی ابتدایی و دبیرستان، پیش از انقلاب مقیم آمریکا شده بود. در سال ۱۳۶۳ از آمریکا به ایران سفری کرد. و به زادگاه خود، جویبار، هم برای دید و بازدید بستگان و دوستان، آمد. دیداری هم تازه شد. و از موضوع‌های مختلف، صحبتی به میان

آمد. از جمله چگونگی شهر جویبار. ایشان از پیش رفت جویبار و عمران و آبادی به عمل آمده، هم خوش حال بودند و هم اظهار تعجب می کردند. نظرشان این بود که: «فکر نمی کردم جویبار این قدر پیش رفت کرده باشد». البته برای ایشان جای تعجب هم بود. زیرا پیش از رفتن به آمریکا یعنی پیش از انقلاب، در جویبار جاده‌ی آسفالته و آب آشامیدنی و امکانات رفاهی دیگر چندان وجود نداشت. فقط شهرداری جویبار در اوایل تأسیس و با مرور زمان مقدار کمی از خیابان‌های اصلی را آسفالت کرده بود.

دو خیابان اصلی در جویبار وجود داشت. که در حقیقت هم اکنون هم از خیابان‌های اصلی جویبار به حساب می آیند. یکی خیابان جویبار به قائم شهر است. به نام «خیابان امام خمینی». دیگری خیابان جویبار به کیاکلا و بابل، که فعلاً از میدان مرکزی شهر، «میدان امام خمینی»، تا میدان معلم، به نام «خیابان دکتر شریعتی» و از آنجا تا مرکز کلاگر محله ادامه دارد. و از میدان معلم به سمت کیاکلا تا میدان آیت الله طالقانی، به نام «بلوار» معروف است. با این که خیابان مهم، خیابان «امام خمینی» بود، متأسفانه بعد از انقلاب تا چند سال به حال خاکی و شن‌ریزی باقی ماند.

به طوری که در زمستان، مردم و مغازه‌داران از گل و لای و در تابستان از گرد و غبار ماشین، در امان نبودند. یکی از دغدغه‌های فکری مسئولان از جمله، ستاد نماز جمعه، همین وضع ناهنجار این خیابان بود. از یک طرف، در این زمان جنگ لعنتی صدام و جنایتکاران بین‌المللی به سرکردگی امریکای شیطان بزرگ، بر ایران تحمیل شده بود. از طرفی هم برای شهرداری امکان پرداخت خسارات، برای عقب نشینی مغازه‌داران وجود نداشت. به ویژه آغاز این خیابان از سوی میدان امام خمینی، ساختمان‌های دو طبقه داشت. و تخریب این ساختمان‌ها، برای شهرداری غیر ممکن و برای صاحبان آنها هم درد سر و مخارج زیادی را به همراه داشت. برای حل این مشکل، مسئولان مردمی و شهرداری، با ستاد نماز جمعه، به هماهنگی پرداختند. و با دادستان دادگستری قائم شهر هماهنگی به عمل آوردند. - جویبار در آن زمان هنوز بخش مستقل نشده بود. و از توابع قائم شهر به حساب می آمد.

شهردار وقت هم با این هماهنگی، جرأت پیدا کرد. و با بیل مکانیکی شروع به تخریب ساختمان‌های دو طرف خیابان امام کرد. در نتیجه صاحبان مغازه‌ها و ساختمان‌ها، بالاجبار عقب‌نشینی را پذیرفتند. و وضع خیابان امام و حریم آن را به همین صورت امروزی درآوردند. البته با گذشت زمان و

سنگینی ماشینها و کنده کاری‌های مختلف، بعدها روکش آسفالته‌ی دیگری هم، منظور شد. متأسفانه یکی از برنامه‌های نا هماهنگ و حساب نشده که در سطح شهر اجرا می‌شود، و هر چند وقت نارضایی مردم و تخریب خیابان‌ها را در بردارد، کنده کاری‌هایی است. که شرکت‌های مختلف برای لوله‌کشی‌ها و کانال‌کشی‌ها، انجام می‌دهند. اگرچه بعداً مرمت می‌شود، اولاً این مرمت‌ها از کیفیت مطلوب، برخوردار نمی‌باشند. ثانیاً زحمت روکشی آسفالت و یک‌نواخت شدن سطح خیابان را بر باد می‌دهند.

تبرستان
www.tabarestan.info

باسمه تعالی

بخش هشتم

تبرستان
www.tabarestan.info
تصویر آثار باستانی و
مکان‌های متبرک‌گهی شهرستان جویبار

تبرستان
www.tabarestan.info

به هر حال شهر، پیوسته در حال عمران و آبادی می‌باشد. با این توضیح که چون هزینه‌ی اجرای هر طرح و برنامه‌ای به عهده‌ی مردم می‌باشد، و مردم هم عموماً در بعد از انقلاب از تبعیض و ظلم موجود اقتصادی، در عذاب می‌باشند، آن رشد و سرعت مورد انتظار در ساخت و سازها، به چشم نمی‌خورد. به ویژه از وقتی که شوراهای شهرها و روستاها، از سال ۱۳۷۸ شروع به فعالیت کرده‌اند. اگرچه اعضای شوراها به فکر سرعت بخشیدن به عمران و آبادی و پیش برد شهر و روستاها می‌باشند. متأسفانه به علت ناهماهنگی مسئولان مربوط و شوراها، مردم خشنودی و رضایت خاطر از عمل کرد مسئولان ندارند. مردم انتظار دارند. که دولت با استفاده از درآمدهای سرشار نفت و منابع دیگر، دست مسئولان شهرهای کم درآمد و ضعیف را بگیرد. اما دولت، مردم را مسئول زیباسازی و پیشرفت محیط مسکونی خود می‌داند!!

در عین حال که این‌گونه تصمیم‌گیری‌ها با وضع اقتصاد ظالمانه که در کشور حاکم است، مانع رشد کمی و کیفی شهر و آبادی می‌شود، در کل، نگاهی به ترقیات قابل ملاحظه‌ی جویبار، از گذشته تاکنون حاکی از جدیت و پشتکار و دل‌سوزی اشخاص متعددی است. که توانستند، محیط عقب افتاده و روستای بسته‌ای را با گذشت حداکثر نیم قرن، به یک شهرستان قابل ملاحظه‌ای تبدیل کنند. امید است که نسل موجود و آیندگان با خواندن این نوشته به خاطر بیاورند، روستایی که حدوداً در سال ۱۳۳۰ به علت نداشتن خیابان مناسبی، در نزدیکی مرکز آن، یک کامیون در گل و لای خیابان گیر کند، و واژگون گردد، با گذشت این مدت، به صورت یک شهرستان مستقل درآید، و دارای بانک‌ها و سازمان‌ها و شرکت‌ها و ادارات دولتی مورد نیاز شهروندان باشد، مدیون انسان‌های دل‌سوز و خواهان پیش رفت محیط و تحصیل کرده‌ها و روشنفکران غم‌خوار و نیکوکاران است.

با این همه، کم بودها و نارسایی‌هایی که وجود دارد، ان‌شاءالله با دست فرزندان این آب و خاک بر طرف شده، در آینده، شهروندان و روستائینان با صمیمیت و برادری و برابری، هم به فکر داشتن رفاه و آسایش همدیگر و هم به فکر اعتلای شهرستان نو بنیاد جویبار و بر طرف کردن دیگر کم بودها و نارسایی‌ها باشند. و محیط خود را آبادتر، سرسبزتر و سربلندتر تحویل نسل بعدی بدهند.

در پایان، سروده‌ی زیر، که بیان احساسات و تراوش‌های بی غلّ و غش درون، می‌باشد، تقدیم خوانندگان گرامی و شهروندان عزیز می‌شود، امید است، با کرامت نفس و علوّ طبع خود، تقصیر و قصور را ببخشایند.

به این مادر و دُرّج یکتا سلام	به جوبار و این خاک والا سلام
به این زادگاه مصفا سلام	به این سرزمین پر از مهر و لطف
به رود و چمن‌ها و دریا سلام	به این دشت پهناور پر بها
ظفر آفرینان دنیا سلام	به این مهد کشتی و شیران دهر
لقب داده انهار زیبا سلام	به این نام نیکو که قرآن ما
همه کوزه و کوزه گرها سلام	به خاک کلاگر محله و آن
که شد تلخ و اشخاص دانا سلام	به بادمجون باغبانی محل
به جون‌ها و سادات و آقا سلام	به جونه محله که شد غوره گاه
به مردان جای و شکرخا سلام	به بالا محلّ و فقیهی محل
و آن جای مخصوص خان‌ها سلام	به کِردِ محله و هر ساکنش
به آن مردم خوب و رعنا سلام	به بازار جمعه و آن «گو بتیم»
به خواهان پاکی و تقوا سلام	اگرچه کمی شوخی و طنز بود
در این دار فانی و عقبا سلام	به خوبان رفته و هم زندگان
به کلّ جوانان شیدا سلام	به کودک به پیر و میان سال‌ها
به جوبار، جای اسدها سلام	پیامی خجسته ز «صابر» شنو
و این مرز و بوم چو دیا سلام	«رضا» دارد از دل به خوبان ما

ان شاء الله خداوند منان در این راستا، یار و پشتیبان و دستگیر همه باشد. آمین



شماره ۱: نقشه‌ی جامع شهر جویبار

در سال ۱۳۸۲ با اصرار اعضای شورای شهر، که این بنده‌ی نویسنده هم عضویت داشتم، از سوی سازمان مسکن و شهرسازی فراهم شد. در حالی که برخی مسئولان اصرار بر تجدید «طرح هادی» داشتند.



شماره ۲: نقشه‌ی جامع شهر جویبار با مقداری از حریم آن



شماره ۳: منزل قدیمی آقای تقوایی در باغبان محله از عصر قاجاریه



شماره ۴: امامزاده محمود پیر درویش

در سروکلا، بین راه شیب آبندان و جاده‌ی کیاکلا حدوداً ۱ کیلومتر به سمت شمالی جاده واقع است. اثری که حاکی از سال تأسیس مقبره و شرح حال امامزاده باشد، به دست نیامد. شهریور ۱۳۸۶



شماره ۵۵: منزل قدیمی آقای حاج رسول فرصتی

با داشتن حدوداً ۱۰۸ سال سن. بنا به گفته‌ی این حاج آقای بزرگوار که در مصاحبه، فید گردید. این بنا در زمان رضا شاه ساخته شد. یکی از بناهای معروف باغبان محله، که پیرمردی حدوداً ۷۰ ساله بود. و چند سالی است. که به رحمت ایزدی پیوست. در آن زمان شاگرد استاد خودش بود، در ساختن این بنا. همان‌طور که مشاهده می‌شود. سقف این بنا از «گاله» و سمت چپ این ساختمان کاملاً قدیمی است.



شماره ۶۲: نمای داخلی دَر ورودی منزل آقای حاج رسول فرستی.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، به هنگام شب و یا در وقت ضروری، از یک وسیله‌ی چوبی به نام «کلون» در را قفل می‌کردند. این وسیله در روی لنگهی سمت راست در، از سمت داخل قرار داشت و متحرک بود. و جای مخصوصی هم به صورت دماغه در روی لنگهی سمت چپ وجود داشت. که ثابت بود. آن چوب متحرک هم به صورت خاصی دندانه‌دار بود. که پس از قفل کردن، دَر ورودی کاملاً محکم و بی‌حرکت بسته، می‌شد. ضمناً زنجیری هم داشت برای حالت عادی.



شماره ۷: نمای داخلی خانه‌های قدیمی، که دیوار آن‌ها از گل بود.

جایگاه مخصوص، در روی دیوار کنده کاری می‌شد. به نام «طاق» و «تاقچه» و گاهی چهارتا از این کنده کاری در کنار و ردیف هم بود. به نام «چار تاقی». در روی کف این جایگاه‌ها، معمولاً ظرف‌های مورد نیاز منزل از قبیل بشقاب و یا پیاله و... قرار می‌دادند.



شماره ۸:

نمای در ورودی یکی از منزل‌هایی است که از دوران کودکی به همین حال مشاهده شد. البته پشت بام آن از گیاهی به نام «گاله» پوشیده شده بود. سابقه‌ی آن از دوره‌ی رضاشاه کمتر نمی‌باشد. معمولاً در ورودی منزل افراد متشخص و سرمایه‌دار و یا اربابان از این نوع بوده است. در، دو طرف این در جایگاه مخصوصی برای نشستن بود. که معمولاً آن شخص بزرگ در آن جای می‌نشست. مخصوصاً نزدیک‌های غروب آفتاب. برای هواخوری.



شماره ۹:

در مورد این تصویر، دو نکته وجود دارد؛ اول: این بنده را که در سال ۱۳۴۶ اتجمن خانه و مدرسه به مدیریت، انتخاب کردند، با همکاران و دانش آموزان، در یک مراسمی نشان می‌دهد.

دوم: این ساختمان، همان مدرسه‌ای است. که در بخش چهارم همین کتاب، مطالبی درباره‌ی آن نوشته شد، تحت عنوان «وضع مدرسه» در پیش از انقلاب]

در بعد از انقلاب، با استقلال اداره‌ی آموزش و پرورش و تغییراتی که در مدارس ایجاد شد، این ساختمان را خراب کرده، به جای آن، ساختمان اداره‌ی آموزش و پرورش فعلی را بنا نهادند. با این که بنده و جمعی دیگر، که از این مکان، تحصیلات آغازین علم را، شروع کردیم، با تخریب آن، مخالفت داشتیم، متأسفانه، این اثر جاودانه در ذهن تحصیل کرده‌های این جایگاه عزیز، از بین رفت. به اندازه‌ای، این عمل، تأسف دلبستگان این مکان را، چه در داخل کشور، و چه در خارج از میهن، برانگیخت، که هنوز هم، اعتراض بعضی از این شخصیت‌ها به گوش می‌رسد.

این قسمت که فعلاً مشاهده می‌شود، سمت شرقی ساختمان است. در ورودی و پلکان و سالن بزرگ، در سمت غرب این ساختمان، قرار داشت. در قسمت بالای دیوار سمت غربی این بنا، بالای پلکان، با کاشی سبز رنگی، کتیبه‌ای وجود داشت. که بروی آن با خط سیاه نوشته شده بود:

توانا بود هر که دانا بود
زدانش دل پیر برنا بود

و در زیر این بیت با خط درشت نوشته بود: «دبستان سعدی جویبار» تأسیس ۱۳۱۶



شماره ۱۰: نمای کارخانه‌ی پنبه

که دستگاه آن را به مشهد انتقال دادند. اما ساختمان خالی به یاد رضا شاه موجود است!!!



شماره ۱۱: پل آزان جویبار

حدوداً در نه ۹ کیلومتری شهر، بر روی سیاهرود «در سمت چپ جاده‌ی قائم‌شهر» بسته شد. جهت پل شرقی و غربی و به طول ۸۰ متر و عرض ۳/۱۵ متر و مصالح عمده‌ی آن، آجر و ملاط و ساروج است. مانند پل‌های دیگر منطقه دارای شش چشمه یا تاق می‌باشد. که تاق میانی از همه، بلندتر است. می‌گویند «دو سرمایه‌دار در زمان قاجار، قصد زیارت حج داشتند اما به علت عبور و مرور سخت، یکی از آنان، پول حج را صرف این پل کرد. شبی در خواب دید که خداوند حج او را قبول کرد». ان شاء الله چنین باشد.



شماره ۱۲: پل قدیمی سراج کلا در کنار جمعه بازار.

بنا به گفته‌ی یکی از اشخاص اهل این محل، این پل در سال ۱۳۲۴ به وسیله‌ی یکی از اشخاص محلی ساخته شد. این عدد در روی قسمتی از پل نوشته شد. اما ساختمان و طرز بنا و مصالح به کار رفته، در مقایسه با پل‌های دیگر جویبار، بیانگر این حقیقت است. که در زمان قاجاریه ساخته شد. ولی «پلی است آجری که یکی از دهانه‌های کوچک آن شکسته و پلی آهنی موقت به جای آن بسته‌اند. کتیبه‌ای هم دارد و نشان می‌دهد که در سنه‌ی ۱۳۲۴ شمسی مرمت شده است». [از آستارا تا استرآباد، ج. ۴، ص ۳۴۹]



شماره ۱۳: پل درویش محله، به اصطلاح سیکاپل

مصالح به کار رفته و نقشی آن شبیه پل آزان و پل جمعه بازار سراج کلا می باشد. به نظر می رسد همه ی این پل ها در زمان قاجاریه ساخته شده باشد.



شماره ۱۴: آستانه‌ی مبارکه‌ی درویش محمد شاه

واقع در محلی به همین نام، در سر راه جویبار به پایین رودپشت، در سمت شمالی جاده بعد از سیکاپل. «بیر چوب بالای چهارچوب پنجره: وفا نامه درویش الفقراء و الصلحا درویش محمد شاه تمام شان [کتاب] پنجشنبه، یستم ربیع الاول سنه سته و خمسين و ثمانمائه.» (۸۶۵) [از آستارا تا استرآباد، ج ۴، ص ۳۵۰]



شماره ۱۵: امامزاده اولیا

واقع در قادی محله‌ی پایین رودپشت. «درویش علاءالدین، بانی دَر و رودی درویش اولیا در قادی محله رودپشت گیلخواران در سال ۹۲۰ ه‍.ق» [از آستارا تا استرآباد، ج ۴، ص ۲۸] ضمناً در همین کتاب ص ۳۵۱ چنین نوشته شد: «بر یاسار پایین لنگه دَر سمت چپ: باهتمام درویش علاءالدین [کذا] کاردگر ۹۲۰»



شماره ۱۶: مقبره‌ی امامزاده عباس علی گش

بنا به گفته‌ی اهالی آنجا، نام این امامزاده عباسعلی بوده است. چون در این محل او را کشتند، نام محل در اصل عباسعلی گش می‌باشد. این مقبره در همین محل، بین راه لاریم به ساری و جاده‌ی خزرآباد واقع می‌باشد. با فاصله‌ی ۱ کیلومتر به سمت غرب جاده در گذشته، جزء جویبار بوده است.



شماره ۱۷: مقبره‌ی شاه رضا

واقع در محلی به همین نام، بین جاده‌ی لاریم به ساری حدوداً ۲-۳ کیلومتر جاده‌ی فرعی به سمت شرق جاده. تاریخ مشخص و معینی، از این بنا، به دست نیامد.



شماره ۱۸: امامزاده سید زکریا

واقع در سر راه درویش محمد شاه و جاده‌ی ساری به لاریم، در سمت شمالی، وصل به جاده. تاریخ مشخص و یا نشانه‌ای که حاکی از زمان تأسیس باشد، وجود ندارد.



شماره ۱۹: حسینیه کردکلا

بنا به گفته‌ی حاج آقای انقایی در سال ۱۲۸۵ ق. ساخته شد.



شماره ۲۰: نمای داخلی تکیه کردکلا



شماره ۲۱: مقبره ی بی بی نسا

واقع در سر راه کردکلا به لاریم، در سمت شمالی جاده. با فاصله‌ی حدوداً ۲۰ متر. کتیبه یا نشانه‌ای که بیانگر، تأسیس مقبره می‌باشد، پیدا نشد. گلدسته‌های موجود، تازه ساز است.

تبرستان

www.tabarestan.info

شماره ۲۲: مقبره‌ی امامزاده محمود

واقع در محلی به همین نام بین جاده لاریم و کنار دریا در سمت غربی جاده و با فاصله کم «تاریخ در ورودی بقعه امامزاده محمود در مرتع لاریم گیلخواران به ۱۳۴۴.ق.» [از آستارا تا استرآباد. ج ۴. ص ۲۰]: «در طومار متولیان دوران صفویه این بقعه به نام «درویش محمود» یاد شده است و به اشتباه محل آن را به جای گیلخواران، کینخواران نوشته است.» [در پاورقی این صفحه چنین آمد: طومار درویشان.... بر پاسار بالای لنگه سمت راست: بتاریخ ۲۵ شوال ۱۳۴۴] - همان. ص ۳۴۹.



شماره ۲۳: امامزاده عبدالله

واقع در گله محلهی کردکلا. کلّ بنا تازه ساز است. از مطالعهی مقبره و دیوارها، مدرکی که بیانگر شرح حال امامزاده و یا تاریخ بنا و مقبره باشد، به دست نیامد.



شماره ۲۴: نمای بیرونی حسینیه و مسقاخانهی انارمرز



شماره ۲۵: منظره‌ی داخلی حسینیه و سقاخانه‌ی، انارمرز
به گفته‌ی متولی این جایگاه، با نقل قول از گذشتگان خود، حدوداً ۳۰۰ سال سابقه دارد. شهریور ۱۳۸۶



شماره ۴۶: امامزاده سید رضا

واقع در انارمرز در انتهای قسمت غربی این محل. نمای موجود در تصویر در سال‌های اخیر ساخته شد، اثری از زمان تأسیس مقبره و دفن امامزاده به دست نیامد. زمین‌های اطراف این امامزاده وقف همین امامزاده می‌باشد.



شماره ۲۷: سید زین‌العابدین با شعرش و تاریخ ۱۳۲۷ قمری.

«بر تخته‌های بل‌گویی و بر بدنه و اشانها، ایاتی از هفت بند محتشم کاشانی با خطی متوسط نوشته‌اند که تاریخ ۱۳۲۷ قمری در دو جای آن خوانده شد.» [از استارآباد، ج ۴، ص ۳۵۱] درباره‌ی این امام‌زاده مطالبی از اهالی محل، شنیده شد. هم از کشته شدن امام‌زاده، هم از عمران آبادی محل مقبره و بنا، چون مکتوب نمی‌باشد، از بیان کلی خود داری می‌شود.



شماره ۲۸:
کتیبه‌ی عنایت‌کاری میبد زین‌العابدین با شعرهای نوشته شده، که امکان خواندن همه‌ی آن بیت‌ها فراهم‌نشد.



شماره ۲۹: امامزاده محمد کاظم آستانه‌سر

کلّ ساختمان تازه ساز، و مطلب خاصی که بیانگر تاریخ ساختن مقبره و شرح حال امامزاده باشد به دست نیامد.

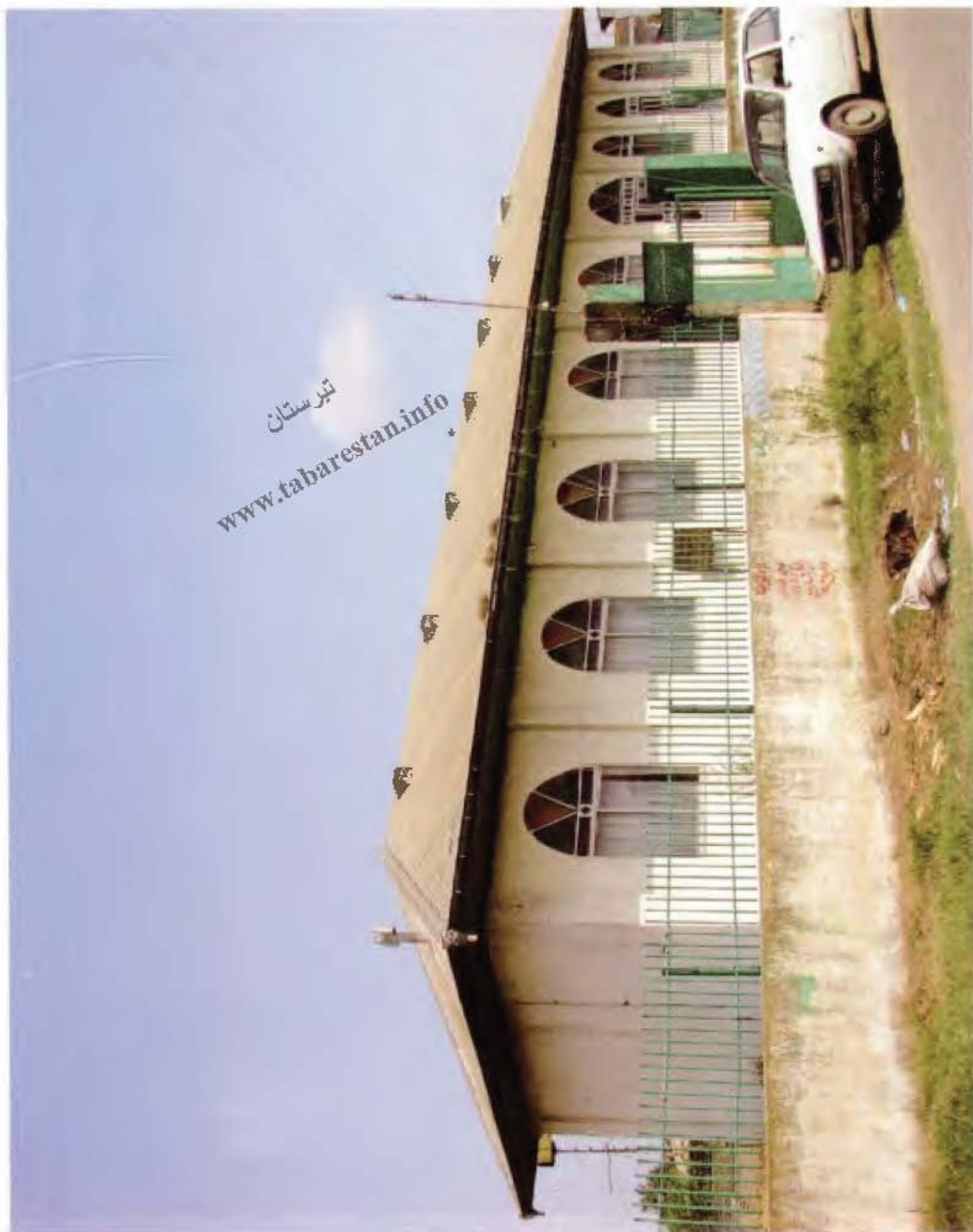


شماره ۳۰: امامزاده پیر سید محمد کلاگر محله

بنا به گفته‌ی آقای حاج رسول فرصتی [به نقل از گذشتگان] سید زین‌العابدین و پیر سید جمشید و پیر سید نسا در کلاگر محله از فرزندان این امامزاده می‌باشند. ساختمان ظاهری، تازه‌ساز است. اما، ساختمان روی مقبره با کتیبه‌ها و شعر نوشته‌ها، قدیمی می‌باشد، تاریخ معینی هم از ساختن مقبره و شناخت امامزاده، به دست نیامد.



شماره ۳۱: کتیبه‌ی امامزاده پیر سید محمد



شماره ۳۲: امامزاده پیر سید جمشید کلاگره محله

نمای ظاهری تازه‌ساز می‌باشد. اما برخی کتیبه‌ها و چوب‌های منبت‌کاری با شعر نوشته شده در روی آن‌ها، قدیمی هستند. تاریخ مشخص نمی‌توان پیدا کرد، شعرهای روی کتیبه‌های امامزاده‌ها، تقریباً یک نواخت و برخی متنوع و برخی یکی بوده‌اند.



شماره ۳۳: امامزاده فاسم

واقع در اسماعیل کلای بزرگ، در قسمت شمالی جاده‌ی بین کلاگرمحله و بهنمیر با فاصله‌ی کم، بنای شاهری، چندین سابقه‌ای ندارد. اما چوب‌های مثبت کاری در داخل امامزاده با شعرهای روی آن‌ها، که تعدادی، قابل خواندن، بود، بیانگر سابقه‌های دورتر، می‌باشد.



شماره ۳۴: تکیه‌ی قدیمی باغبان محله

نقشه و منبت کاری و درهای به اصطلاح «أروسی» این حسینیه با حسینیه‌های کلاگر محله و جوان محله و بالامحله یکی بوده است. که در کلاگر محله و باغبان محله و بالامحله، به عنوان آثار باستانی ثبت گردیده. ولی حسینیه‌ی جوان محله را به جهت ترمیض و گسترده کردن، خراب کردند. درباره‌ی تاریخ تأسیس این حسینیه‌ها چنین آمده است: «تکیه‌ای قدیمی در کلاگر محله دهستان گیلخواران شاهی (قائم شهر) قدمت تکیه بیش از اواسط دوران قاجار نیست» [از آستارا تا استرآباد.



شماره ۳۵: امامزاده حسن رضا بن موسی بن جعفر

وصل به سمت غربی جاده‌ی جویبار به قائمشهر، اگر نوشته‌ی داخل مقبره با عنوان بالا، درست باشد، سال ساختن این مقبره باید با سال زندگانی فرزندان امام هفتم علیه السلام، در جاهای مختلف، برابر باشد.



شماره ۳۶: امامزاده صادق رضا

واقع در کرمه‌محله‌ی شهر جویبار - کنار حسینیه‌ی بزرگ و مدرسه‌ی هفده‌ی شهریور- در روی کتیبه‌ای چوبی، در داخل این مقبره، عدد ۱۳۰۳ با این جمله نوشته شد. این عمل استاد علی‌اکبر کرد. [بنا به گفته‌ی متوکی این امامزاده تا چهار نسل از اجداد ما، متوکی این بقعه بوده‌اند. منظور از علی‌اکبر، علی‌اکبر خان، پدر سرتیپ، صارم نظام، از ساداتوهای جویبار می‌باشد.]



شماره ۳۷:

این تصویر مربوط به جشن ششم بهمن در سال ۱۳۴۴ است. که یکی از سپاهیان دانش در حال سخنرانی می‌باشد. اهمیت این یاد بود، در این است. که این جایگاه در آن سال، تنها میدان شهر جویبار بود. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، این میدان، به اندازه‌ای کوچک بود، که فاصله‌ی دو صف شرکت‌کنندگان، کمتر از ۱۰ ده متر می‌باشد. پشت این جمعیت، شيروانی‌های ساختمان‌هایی را نشان می‌دهد. که در آن وقت، شعبه‌های مختلف اداری کارخانه‌ی پنبه‌را، در برداشت. فعلاً این بناها تخریب شده و به جای آن، بانک صادرات که آن جایگاه را خرید، مشغول ساخت و ساز است. اکنون این میدان، با داشتن سمبل گاز، میدان مرکزی شهر، به نام «میدان امام» است.





شماره ۳۹: منظرهای دیگر از ساحل زیبای دریای خزر. شهریور ماه ۱۳۸۶. ش



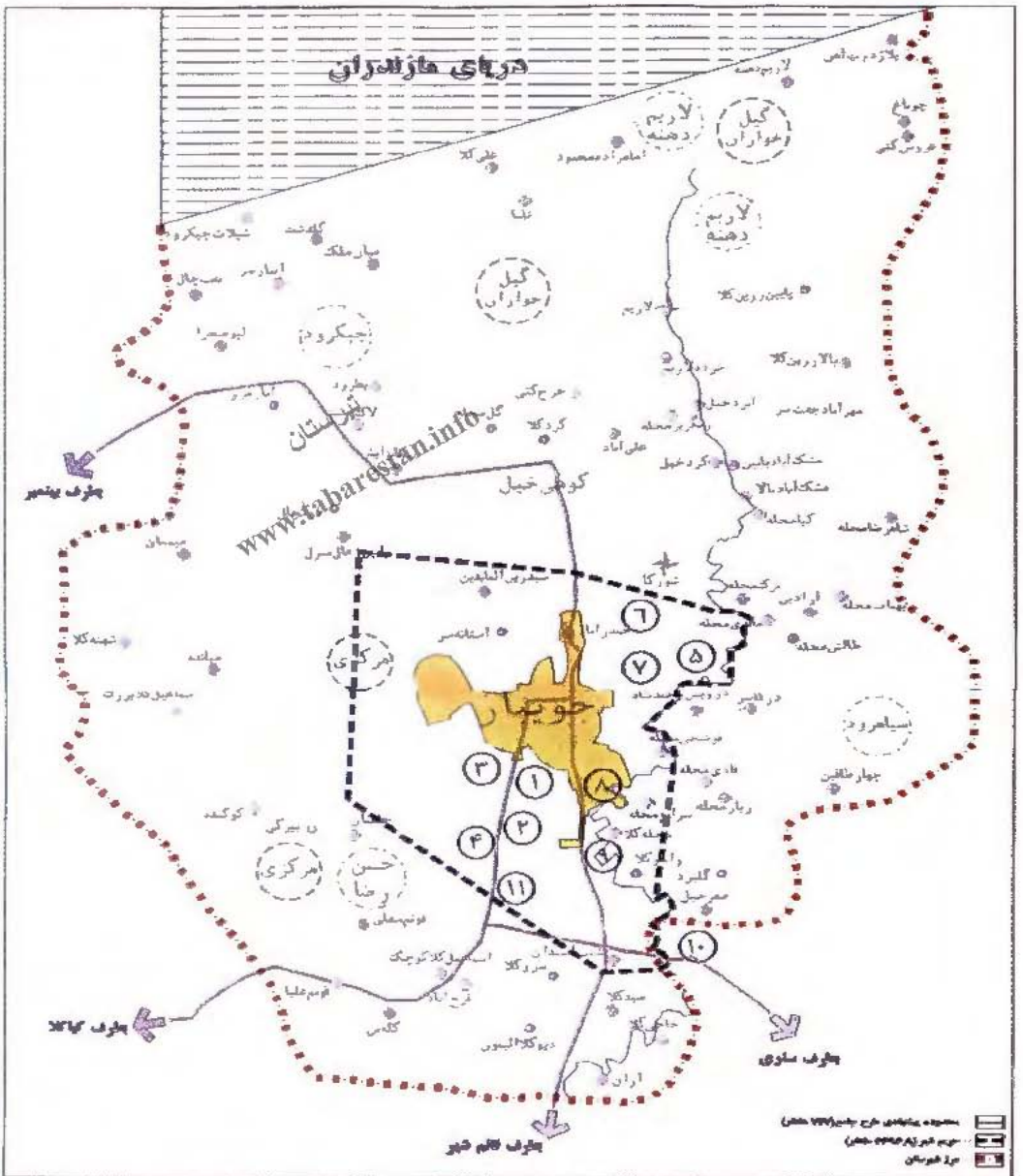
شماره ۴۰: منظره‌ای دیگر از ساحل زیبای دریای خزر، شهریور ماه ۱۳۸۶. ش



شماره ۴۱: منظرهای از ساحل زیبای دریای خزر که در اختیار شهرداری می باشد. شهریور ماه ۱۳۸۶. ش

فهرست منابع

- ۱- از یادداشت‌های مرحوم حاج محمدعلی ابراهیمی رحمه‌الله علیه
- ۲- برهان فاطم. محمدحسین علف تبریزی، باهنام دکتر محمد معین
- ۳- پایان نامه کارشناسی آقای فاسم اقبالیان
- ۴- تاریخ طبرستان، اردشیر برزگر
- ۵- تاریخ جرجان
- ۶- تاریخ خاندان مرعشی مازندران، تألیف میر تیمور مرعشی، به تصحیح دکتر منصور ستوده.
- ۷- تاریخ طبرستان، بهاء‌الدین محمد بن حسن اسفندیار کاتب، به تصحیح عباس اقبال.
- ۸- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، میر سید نصیرالدین مرعشی
- ۹- تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوری
- ۱۰- جغرافیای استان مازندران (کتاب درسی)، دبیران جغرافیای استان مازندران
- ۱۱- دستور نامه، دکتر محمد جواد مشکور
- ۱۲- سفر نامه‌ی ناصرالدین شاه
- ۱۳- علویان طبرستان، دکتر ابوالفتح حکیمیان
- ۱۴- فرهنگ عمید (یک جلدی)
- ۱۵- فرهنگ معین، دکتر محمد معین.
- ۱۶- لغت نامه‌ی دهخدا، علی‌اکبر دهخدا.
- ۱۷- مازندران و استرآباد، رابینو، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی.



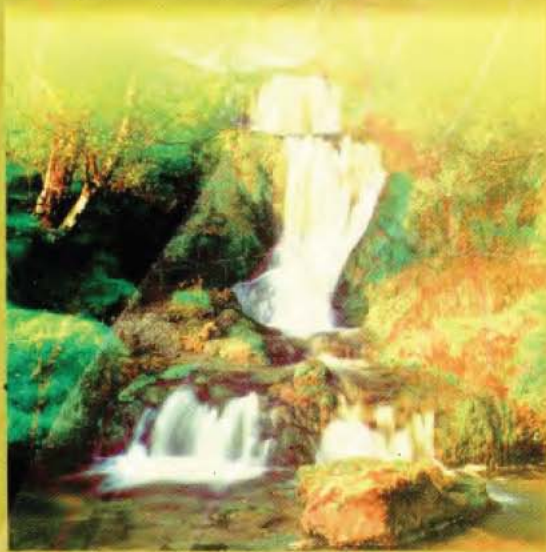
ملاحظات و تجهیزات مورد نیاز		نمونه برداری	
تاریخ	مکان	نوع	مکان
↑	↑	↑	↑
<p>مکان نمونه برداری: ...</p>		<p>نوع نمونه برداری: ...</p>	

نمونه برداری:

- مکان 1: ...
- مکان 2: ...
- مکان 3: ...
- مکان 4: ...
- مکان 5: ...
- مکان 6: ...
- مکان 7: ...
- مکان 8: ...
- مکان 9: ...
- مکان 10: ...
- مکان 11: ...

مکان 12: ...

تبرستان
www.tabarestan.info



انتشارات روجین شهر

لیست: 2000 تومان